



سپاه دانش



ی کی از عالیترین خصائل اجتماعی هر ملت، تجلیل و بزرگداشت سنت های ملی و مرسوم است، زیرا اساس سنتها و آئینها همه از عواطف عالی جامعه سرچشمه میگیرند و بر زمان و مکان تکیه دارند. مسئولیت و تمهد در نگهداری این آئینها نه تنها مقس و ارزشمند است بلکه برای تحکیم قومیت و نظام اجتماعی، لازم و ضروری بحساب میآید. اصولا میگویند ملتی زنده و پابرجاست که در طول زمان حافظ سنت های اصیل خود باشد و از مسیر توفان حوادث خود را کنار بکشد و بویژه از هجوم و یورش رویدادهای اغوا کننده و حتی غیرسستی خود را برحذر دارد. درسزمن ایران ، با توجه بقدمت تاریخی ، آنچهاز سنتهای اصیلی نهفته و آنچه از عاداتهای دلانگیز و پر تحرکی در آن در جریان و سیلان است که توجیه و تاویل هر کدام میتواند به تنهایی گویای گامنی از اصالت و رسالت احترامآمیز این قوم باشد. در میان سنن و عادات نمی توان یکی را بردگری مرجع پنداشت ولی موقعیت مکانی و خصوصا زمانی ایجاب میکند که گاهی بعضی را در مظان تحقیق و تتبع و اندیشه و تحلیل قرار داد و از این رهگذر ، صرفنظر از بزرگداشت، اینایچامه را به توجه و تعمق بیشتر برانگیخت. فرارسیدن دو هزار و پانصدمین سال بنیان شاهنشاهی ایران، حقیقتی است که از سوئی حاکمیت ارزنده و انسانی و بشر دوستانه پادشاهی ایران را صیقل میدهد و از سوئی واقعیت عینی و معنوی

نقطه عطفی

در

ملیت

و

حاکمیت ایران

ماهنامه سپاه دانش - شماره ۷۴ - اردیبهشت ۱۳۵۰

- سردبیر : کیومرث پازوکی
- با همکاری : گروه نویسندگان
- نقاشیها از : جمال بخش پور
- جای اداره : تهران سازمان سپاه دانش - خیابان سپه - خیابان استخر
- تلفن اداره : ۶۶۸۴۲ و ۳۴ - ۶۶۸۹۲۰
- روی جلد : از حجاریهای نفیس تخت جمشید
- نویسندگان پاسخگوی نوشتههای خود هستند
- این شماره در سی هزار نسخه در چاپخانه وزارت اطلاعات چاپ شده است .





قومیت ایرانی را در طول زمان به درستی، به عظمت، به با برجائی و به گذرن بیوقفه و پیش روی روشن می کند. ۳۵۰۰ سال ایستادگی در برابر هجوم، دگرگونی، واقعه و اختلافهای سیاسی و مسلکی و دینی، خود قابل تعقیق است. ۴۰۰۰ سال خدمت، ایفای وظیفه، ایجاد وحدت، ایجاد رفاه و حنك و حراست حاکمیت، خود قابل احترام است و اکنون در چنین زمان پرتلاطم و برترکی، ایرانیان در هر شرایط و حالی در هر مسلك و موقعیتی و در هر سن و شکلی می خواهند غبار زمان را کنار بزنند و ازورای دیوار بلند لجنه ها بگذرند و برگردند بروزیکه کورش، بنیان گذار سلسله هخامنشی، میخواست تاج پادشاهی بر سر بگذارد و در خطه ای حکومت خود را آغاز کند که در حقیقت لنگرگاه موجودیت حاکمیت های اولیه شد. مردم ایران امروز آماده تجلیل از سنتی شده اند که کوس انسان دوستی، فرهنگ پروری و حفظ عدالت انسانی و اجتماعی آن همیشه در طول زمان زیانزد تاریخ بوده است. جالبترین مساله ای که می توان در گیرودار آمادگی این جشن بزرگان آورد، ایجاد ۲۵۰۰ مدرسه در روستاهای ایران است که همزمان با جشن بنیاد شاهنشاهی ایران گشایش خواهند یافت و در آنها ۲۸۰۰ جوان آماده، دوره دیده، آرموده و سیاهی مضموم و با ایمان خدمت انسانی و فرهنگی خود را شروع خواهند کرد. ایجاد ۳۵۰ مدرسه و شروع بکار ۲۸۰۰ جوان سیاهی، بزرگترین قدمی خواهد بود در برجیدن فقر و بی فرهنگی و بی عدالتی و

ظلم. این خود همداری خواهد بود به ملی که افتخار همکاری در امر مبارزه با بیسوادی و نژیون خدمتگزاران بشر را پذیرفته اند و این خود جوابی خواهد بود به آنانیکه به انقلاب، جریان انقلاب، هدف انقلاب و پدیده های انقلاب بی توجه و یا بی ایمان بوده اند. میگویند ملتی، حکومتی و یا دستگاهی که بنواهد هم تلاش خود را در پی ریزی فرهنگ و عدالت اجتماعی بکار برد مسلما به مرزهای «مدینه فاضله» نزدیک خواهد شد و این چنین دستگاه و حکومتی را هیچ با حادثه ای، هیچ جریان تندی و هیچ تقدیر خائنه ای از حرکت و پیش روی باز نخواهد داشت.

امروز با تجلیل از بنیان شاهنشاهی ایران می توان اذعان داشت که ما در روشن ترین مرحله تاریخ قرار گرفته ایم. مرحله ای که همه چیز گویای همه چیز است مرحله ای که انسانیت ماهیت واقعی خود را دارد و آزادی در جریان حقیقی خود در جریان است. زیرا اگر جز این بود، کیفیت بزرگداشت در چنین موقعیتی بی معنی و بی مفهوم میشد و در هیچ دلی نه تنها جایی برای تجلیل نبود بلکه پای عوامل اجتماعی نیز خود بخود در ایجاد و سازندگی لنگ میزد. اینک باید منتظر شد تا شکوه و جلال هم آهنگی هارا، تا بازتاب های واقعی را و تا واکنش های صمیمانه و بی پیرایه ملت ایران را در حلول و آغاز دوهزار و پانصدمین سال بنیان شاهنشاهی ایران تماشا و داوری کرد. ایرج صمدی

این شماره در يك نگاه

- صفحه ۴ - شاه عباس کبیر
- صفحه ۶ - از اتم تا کهکشانها (بحث علمی جالب)
- صفحه ۸ - مکتب نقاشی : امیر سیونیس
- صفحه ۱۰ - داستانی از دلاوری سلطان جلال الدین
- صفحه ۱۲ - با کودکان چپ دست چه کنیم ؟
- صفحه ۱۳ - يك داستان اجتماعی - انتقادی، از : غ انصاف پور
- صفحه ۱۷ - شعر و ادب
- صفحه ۱۸ - کوهنوردی و کمکهای اولیه
- صفحه ۲۱ - پنبه و کود شیمیائی
- صفحه ۲۲ - آدمی و استعدادها (روانشناسی تربیتی)
- صفحه ۲۴ - پیدایش آتش (داستان کودکان)
- صفحه ۳۱ - لطایف
- صفحه ۳۴ - مسابقه و سرگرمی
- صفحه ۳۶ - خبرهای داخلی - ما و خوانندگان
- صفحه ۳۷ - صفحه های ویژه سپاهیان دانش

ملك ايران چو شد ميسر ما
ملك توران شود مسخر ما
آفتاب سرير اقباليم
ميرسد بر سپهر افسر ما

شاه عباس کبير



از : سيروس صارهي

و بسيار با روح و نافذ و درخشان داشت . از نوزده سالگی برخلاف بیشتر پادشاهان ايران ، ريش تراشيد و نه سال پس از اولين ريش تراشی ، فرمان داد که همه مردان ريش بتراشند و ريش تراشی حالت عمومی بخود گرفت . شاه عباس دارای سبيل بلند و بسيار کلفت بود و هيچگاه آنرا کوتاه نمیکرد و از ريش برای بلندی سبيل کمک میگرفت . همواره لباسی بسيار ساده از پارچه‌ای که روستائيان فقير ميبوشيدند و برنگ سرخ يا سياه يا سبز بود در بر میکرد و در مجالس رسمی و پذيرائی‌های درباری نيز بیشتر باهمين لباس ساده روستائی دیده ميشد .

«تکناندرفن دريابل» نماينده رودلف دوم امپراتور آلمان ، در سفرنامه خود چنين نوشته است :

جواني با هوش ، مدبر ، جسور ، قدرت‌جو ، آهنگل در سال ۹۹۵ هجری قمری بتخت سلطنت نشست . بيرحم و سخت‌کش بنام «عباس» در سن ۱۷ سالگی ، در سال ۹۹۵ هجری قمری بتخت سلطنت نشست براستی اگر او سلطنت دست نمی‌یافت ، دولت صفوی در اندک زمانی متلاشی و منقرض ميشد . شاه عباس بدستیاری اين صفات نيک و بد ، در مدت کوتاهی مدعیان قدرت شاه و سران صاحب نفوذ قزلباش را از میان برداشت و چنانکه آرزوی ايرانيان بود ، دست بسیاری از سرداران و حکام ترک تژاد را از فرمانروائی کوتاه کرد . استقلال سیاسی و وحدت ملی ايران ، پس از انقراض دولت ساسانی ، در حقیقت بهمت اين پادشاه بزرگ تجديد شد و دولت ايران بهرهنمائی عقل و تدبير او در سياست داخلی و خارجی راه تازه‌ای پيش گرفت که مایه قدرت و بلندنامی و شهرت آن در سراسر جهان گردید .

کشور پهناور و آبادان و آسوده ، و دولت نیرومند و نامدار ثروتمندی که شاه عباس بوجود آورد ، بيشک محصول استعداد ذاتی ، نبوغ ، حسن‌سياست ، تدبير ، موقع‌شناسی ، روشنفکری و جسارت و پي‌باکی شخص او بود . در شب دوشنبه اول ماه رمضان سال ۹۷۸ هجری قمری در شهر هرات - مرکز حکومت خراسان - بدنیا آمد . وی فرزندسلطان محمد ميرزا ، پسر بزرگ شاه طهماسب اول ، وخيرالنساء بيگم بود .

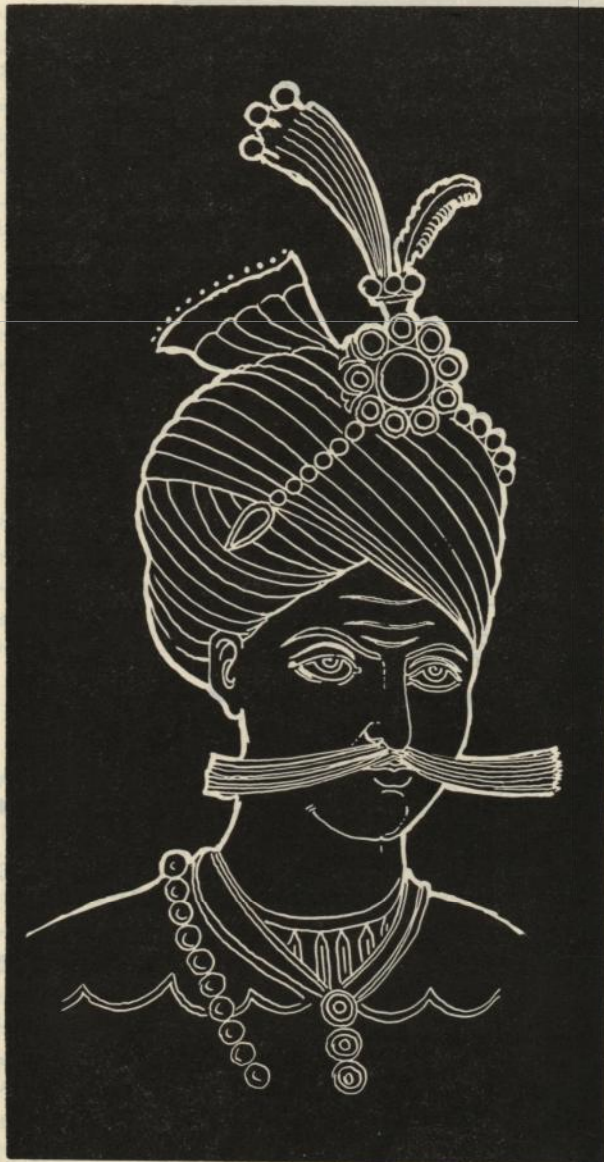
بهنگام دست يافتن به تخت پادشاهی ، قامت او اندکی از ميانه‌بالا کوتاهتر بود . اندامش ورزیده و موزون و با قامت کوتاهش متناسب می‌نمود . چشمانی کوچک و سبز قام

«روزی در شهر ایروان پيش شاه ، روی قالی‌نشسته بودم . قضا را در همان حال چندتن از ترکان عثمانی ، که اسير سياه ايران شده بودند ، وارد شدند تا از شاه طلب بخشایش کنند . چون شاه لباس کهنه سرخی در برداشت و لباس من از پارچه ابريشمين سرخ بود و پای خود را بسبب آنکه نمی توانستم به تقلید ايرانيان دو زانو بنشينيم ، اندکی دراز کرده بودم ، اسيران ترک مرا بجای شاه گرفتند و بیای من افتادند تا آنرا بپوسند...»

این داستان وسایر نوشته‌ها ، نیکوترين دليل سادگی لباس اوست . رنگ لباس اونشانه تحولات اخلاقی و روحیش بود .

خالی نبوده و بلکه برخی از آنان را به حد افراط داشته است .

شاه عباس مردی خودخواه و مستبد بود . بیرحم و سنگدل و سختگیر بود . سخت کینه و انتقام جوی و زودکش بود . گاهی حق‌ناشناس و بیعاطفه بود . زمانی هم جامع ازداد میشد . ترحم و سنگدلی ، لثامت و بخشندگی ، قدردانی و حق‌ناشناسی ، ستمکاری و فرشته خوئی را با هم می آمیخت و بهر جهت همچنانکه آمد ، شاهنشاهی ایران در سالهای ۹۹۵ - ۱۰۳۸ یکی از بزرگترین پادشاهان خود را در بر دارد و اقدامات و اثرات نیکوی او جاودان است . این شهریار صفوی ، تجدید استقلال ملی ایران و آرامش و آسایش دیرپائی را باعث گردید که داشت پس از انتراض دولت ساسانی بارزویی دیریاب مبدل می‌گشت .



زمانی که سیاه می پوشید ، متفکر و دل مشغول بود و زمانی که سفید یا سبز می پوشید ، حکایت از خرسندی و نشاط او میکرد و اما اگر سرخ پوشیده بود ، لرزشی بر جان همه می افتاد و برزندگی دریغ می گفتند چه این رنگ نشانه غضب و ناخرسندی شاه بود و بی گفت و گو آنروز خون کسی را میریخت .

در کار آباد کردن کشور ، هیچگاه از ایجاد شهرهای تازه و ساختن راهها و پلها و کاروانسراها و مساجد و امثال آنها فارغ نمی‌نشست که هنوز آثار پر ارزش وی شهره جهان است و همچنین کاروانسراهای شاهعباسی که به رقم ۹۹۹ بالغ میشود ، و بی مناسبت نیست که رمز ساختمان یکی کمتر از ۱۰۰۰ کاروانسرا در اینجا نقل شود .

روزی شاه عباس کسی را به ایجاد هزار کاروانسرا در سراسر شاهنشاهی فرمان داد . یکسال بعد مامور را برای دادن توضیحی در باره اینکه چرا ۹۹۹ کاروانسرا در راهها ایجاد شده بود احضار کرد . در پاسخ سؤال شاه ، مامور چنین گفت : « زیرا ۹۹۹ رقمی طولانی تر از ۱۰۰۰ است ! » امنیت ایران و آسایش طبقات عامه در زمان او کم نظیر بوده است . در این دوره روابط سیاسی و تجاری ایران با کشورهای اروپا و آسیا آغاز شد . سفیرانی به کشورهای اروپا روانه و با پادشاهان بزرگ آسمان پیمانهای سیاسی و تجاری بست و بازرگانان ایرانی را با نمونه کالاها و محصولات کشور به اروپا فرستاد . سوداگران فرنگی را به مهربانی و گشاده‌رویی پذیرفت و اجازه فروش کالاها را صادر کرد .

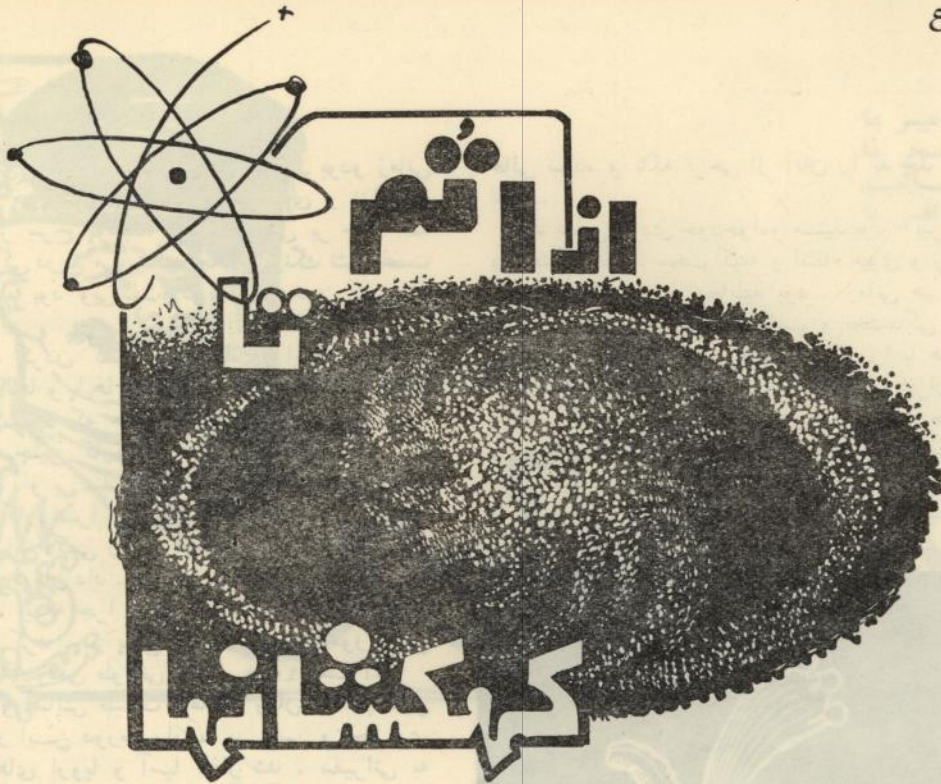
در کار مذهب با آنکه شیعه‌ای معتقد و مسلمانی با ایمان بود ، هیچگاه مثل نیاکان خود براه تعصب نرفت . بر پیروان تمام ادیان بچشم عطف و احترام نظر کرد و آنها را در کار ساختن معابد و کلیساها و آزادی مراسم و آداب دینی خود آزاد گذاشت و با آنها مهربانی و دوستی کرد . چون در جوانی به تحصیل دانش توجهی نکرده بود ، معلوماتش از حدود خواندن و نوشتن نمی گذشت ، لیکن به نیروی هوش و استعداد و ذوق زیرکی ، از معاشرت و مصاحبت ارباب دانش و هنر استفاده کرد تا بحدی که یکی از معاصرانش می‌نویسد :

«... بقدرت ادراک ، در نظم و نثر فارسی

تصرفاتی می نمود که فصحا و بلغا از آن حیران بودند.»

به شعر و شاعری توجه داشت و خود گاهگاهی اشعاری می‌سرود که از آن جمله دو بیت بالای مقاله است . شاه عباس برای اینکه از گرانفروشی و تقلب کاسبان جلوگیری کند غالباً بصورت ناشناس در شهر میگشت و با خریدن نان و گوشت و سایر اجناس ، بقیمت ، وزن و نوع جنس رسیدگی میکرد . و حقاً این کار او در مبارزه با گرانفروشی و کم‌فروشی و بد فروشی بسیار موثر واقع میشد . نقل است که نانو و کباب فروشی را بجرم کم فروشی در شهر گرداندند و آنگاه نانوآرا در تنور انداختند و کبابی را بمسیخ کشیدند .

بدیهی است که در خلال صفات نیک ، شاه بزرگ صفوی از تقاض و عیوب بسیاری هم که فرزندان آدم اسیر آند



دنیا، دنیای واقعا عجیبی است و «ما» که خود را مغز متفکر و فرمانروای این جهان پر شوغا می‌دانیم، اگر با دقت و موشکافی بیشتری به اطراف خود بنگریم دچار حالت مخصوصی می‌شویم که توجیه، تشریح و تفسیر آن برایمان واقعا مشکل است. یعنی هنگامی که به دنیای کوچکتر از سازمان بدنی خویش نگاه می‌کنیم در حالیکه از شور و غوغای سرسام آور درون آن به بهت و حیرت دچار می‌شویم، احساس غرور و عظمتی زایدالوصف سراسر وجودمان را فرا می‌گیرد. اما بعضی اینکه به آسمان نظر می‌اندازیم و جهان بزرگتر از خویش را می‌بینیم، آنچنان در عظمت و بزرگی آن غرق می‌شویم که خود را حتی از ذره‌ای نا چیز تر حس می‌کنیم. بهر صورت، اینک نویسنده گرامی، دست شما را می‌گیرد و به هر دو جهان می‌برد، جهانی بسیار بسیار کوچک، و دنیایی خارج از حد تصور بزرگ: «از اتم تا کهکشان‌ها».

را آنددر بزرگ کنیم که به اندازه يك ستون عظیم در حدود پنجاه برابر ستونهای تخت جمشید شود، اتم‌ها مثل پشه‌هایی هستند که در روی آن راه می‌روند! و اگر همه‌ی موجودات جهان را ۷۶ میلیارد بار بزرگ تر کنیم، یعنی ارتفاع قد يك انسان معمولی از اینجا تا کره خورشید شود و يك میکرب وبا به هیولایی به بلندی صد متر مبدل شود، آنوقت اتم را به زحمت می‌توان با چشم غیر مسلح دید. امروز دیگر همه می‌دانند که تمام

رویت است، تا کهکشانها و سیارات عظیم که میلیونها کره‌ای چون خورشید را در شکم خود جای می‌دهند، از اتم ساخته شده‌اند.

اتم‌ها آنددر ریزند که باقوی ترین میکروسکوپ تاکنون نتوانسته‌اند آنها را ببینند. بنابراین برای این که بدانیم اتم‌ها چه قدر کوچکند مجبور به مقایسه هستیم. یعنی بد نیست بدانید که تعداد اتم‌های سرب سنجاق معمولی در حدود پنجاه و پنج کاتر لیون (۱۸۵۰۰ صفر) است، و اگر در عالم خیال این سنجاق

پیش از اینکه سفر خود را آغاز کنیم باید بگویم که دو صفت در هر دو جهان مشترك است: اول نظم و دقت اعجاب انگیز، و دوم شباهت کلی و تمام در روابط اجزاء تشکیل دهنده‌ی آنها. اتم چیست؟

تمام موجودات جهان، تمام عناصر دنیای هستی، حتی آنها که دیده نمی‌شوند مثل میکرب‌ها، و بروس‌ها که از میکرون Micron «يك هزارم میلیمتر» کوچکترند و یا هوا که عنصری شفاف و غیر قابل

اجزاء عالم وجود از اتم درست شده‌اند. ولی نخستین بار در دنیا در حدود ۲۰۰۰ سال پیش دانشمندی به نام **دموکریتوس Democritus** اهل یونان، اعلام کرد که تمام اجسام دنیا از عنصرهای بسیار بسیار کوچک ساخته شده‌اند. پس از او بترتیب دانشمندان دیگری در سراسر جهان هر یک مقدماتی بر این نظریه افزودند و آن را تکمیل کردند تا اینکه امروز همه اتم را بخوبی می‌شناسیم و در این میان، ما ایرانیان نیز کم و بیش سهمی دیرینه داریم و دانشمند شهیر، ابوعلی سینا شعری به این مضمون دارد:

دل هر ذره‌ای که بشکافی
آفتابیش در میان بینی
که مبین دقت نظر و بار بگویی
حد این ناپغه است .

عناصر تشکیل دهنده اتم :

اتم از سه ذره اصلی به نام **الکترون Electron** و **پروتون Proton** و **نوترون Neutron** ساخته شده است .

الکترونها دارای بارالکتریسته منفی و پروتونها دارای واحدالکتریسته مثبت و نوترونها نیز از نظر الکتریکی خنثی هستند . اما هر اتمی دارای تعداد مساوی الکترون یا نوترون نیست بلکه تعداد الکترونها و پروتونها و نوترونها در اتمها مختلف است و همین اختلاف سبب تغییر نوع ، و تشکیل عناصر مختلف در دنیا می‌شود. یعنی هر جسمی از تعدادی اتمهای مشخص درست شده است که اینها را جسم ساده یا «عصر» گویند و تاکنون در جهان در حدود یکصد عنصر مختلف کشف و شناخته شده است . مثلا کربن ، اکسیژن ، آهن ، مس و کبر نمونه‌هایی از این عناصرند که هر کدام از اینها از یک نوع اتم درست شده است . اما اجسام مرکب اجسامی هستند که از دو یا بیشتر اتم های مختلف ساخته شده‌اند .

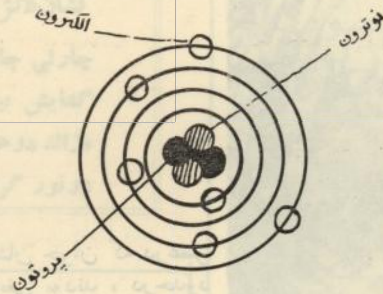
یکی از ساده‌ترین اجسام مرکب «آب» است که از یک عنصر اکسیژن و دو عنصر هیدروژن درست شده است و یا گاز کربنیک که از اتمهای اکسیژن و کربن ساخته شده است . اینها نمونه‌هایی از یک «عصر مرکب» یا جسم مرکب هستند. همینطور آمونیاک، تنطوریید و غیره و تمام اشیاء و لوازم و اجسامی که در اطراف خود می‌بینیم ، از ترکیب همان عناصر ساده که گفته شد درست شده‌اند.

هسته‌ی اتم از پروتونها تشکیل می‌شود و الکترونها در اطراف پروتون ها هر کدام بر روی مدار مخصوصی با سرعت سرسام آوری می‌چرخند . درست مثل منظومه شمسی که تعدادی کره مثل مریخ و زمین و زهره و زحل و غیره هر کدام بر روی مداری خاص به گرد کره خورشید در گردشند .

گاز هیدروژن ساده‌ترین اتم ها را دارد ، زیرا هسته‌ی آن یک پروتون دارد و تنها یک الکترون هم به دور آن می‌چرخد .

بعد از آن ، اتم هلیوم است **HELIUM** است که اکثر

آن را با هیدروژن اشتباه می‌کنند . در حالیکه اتم هلیوم دارای دو پروتون و دو نوترون در مرکز است که دو الکترون به گرد آنها می‌چرخند. بعد همینطور اتم های سایر اجسام که بتدریج پیچیده تر می‌شود و به کربن میرسیم که از ۶ الکترون تشکیل شده است که بدور شش پروتون و شش



نوترون (هسته اتم) می‌چرخند ، و بالاخره به اتم پلاتین میرسیم که دارای ۷۸ الکترون است و این الکترون ها در شش مدار مختلف به گرد هسته‌ای می‌چرخند که از ۱۹۵ پروتون و نوترون ترکیب شده است. شماره اتمی هر عنصری ، از تعداد الکترونهای آن اتم گرفته می‌شود. بنابراین شماره اتمی هیدروژن ، ۱ - کربن ، ۶ و پلاتین ، ۷۸ است . ضمنا بدنیست بدانیم که وزن هر پروتون مساوی وزن نوترون است ولی هر کدام از این دو ۲۰۰۰ برابر وزن یک الکترون سنگینی دارند. و با توجه به ناچیزی یک اتم که در ابتدای مقاله گفته شد ، حساب کنید که وزن یک الکترون چقدر است !؟ باری ، پس از شکستن اتم ، اطلاعات دانشمندان به اسرار اتم بیشتر شد و به رازهای عجیب دیگری

از اتم پی بردند ، از جمله دانستند که در ساختمان اتم علاوه بر الکترونها و نوترونها ذره دیگری نیز وجود دارد که نام نوترینو **NEUTRINO** را برای آن برگزیدند . نوترینوها بدور الکترون ها می‌چرخند ، و الکترون ها به دور پروتون ها . درست مثل ماه که به دور زمین می‌چرخد و زمین نیز به نوبه خود به گرد خورشید طواف می‌کند .

نوترینوها آندراز اتم کوچکترند که مقایسه یکی از آنها با اتم مثل مقایسه یک فندق است با یک توپ فوتبال . ضمنا با توجه به تصویری که از اتم کشیده شده است می‌بینیم بین پروتونها (هسته اتم) و الکترونهایی که بدور آن می‌چرخند ، فضای خالی قابل ملاحظه‌ای موجود است . «نوترینو» ها به آن اندازه ریز هستند که یک رشته از آنها می‌توانند مثلا از تهران تا سانفرانسیسکو به خط مستقیم از پوسته و مرکز زمین سفر کنند و در تمام طول راه بدون اینکه منحرف شوند از فضای خالی بین اتمها بگذرند . این مطلب احتیاج به توضیح بیشتری دارد .

در ابتدای مقاله از اتم های آهن و اکسیژن و پلاتین و غیره صحبت شد ، حال مثلا قطعه آهنی را در نظر بگیرید . ظاهرا این قطعه آهن ، یک جسم سنگین ، فشرده و توپ را نشان می‌دهد در حالیکه بین پروتون ها یعنی هسته مرکزی اتمهای آن و الکترونهایی که بدور آن می‌چرخند فضای خالی بسیار زیادی به نسبت حجم الکترونها و پروتونها موجود است (تقریبا مثل فضایی که بین سیارات منظومه شمسی و کره خورشید موجود است) .

حال اگر فرض کنیم که بتوانیم فاصله‌ی بین الکترونها و پروتونها (یعنی فاصله هسته اتم و الکترونهایی را که بدور آن می‌چرخند) از میان برداریم ، از حجم اشیاء به مقیاس عجیبی کاسته می‌شود ، در حالیکه در وزن آنها تغییری حاصل نمیشود. مثلا اگر اتمهای کره زمین و عناصر متشکله آن ، بگونه‌ای فشرده شوند که فضای خالی بین آنها از بین برود ، کره زمین باین عظمت بشکل گویی در می‌آید کمی بزرگتر از توپ فوتبال ، با توجه به اینکه در وزن آن کوچکترین تغییری حاصل نمی‌شود . **بقیه در صفحه ۳۲**

امپرسیونیسم

IMPRESSIONISM



ژوستین دیول - اثر: لوترک

در پانزدهم آوریل ۱۸۷۴ نمایشگاهی از نقاشان جوان فرانسوی که بعدها گروه «امپرسیونیست» نام گرفتند در استودیوی عکاسی «نادر» برپا شد. نقاشانی که در این نمایشگاه تابلوهائی داشتند عبارت بودند از:

مونه - سیسلی - سزان - پیسارو - دنوار - دگا - مانه و لوترک. این نمایشگاه با موجی از مخالفت روبرو شد و روزنامه نگاری بنام لوروا با دیدن تابلوهائی از مونه بنام امپرسیون «تائیر» که نام اصلی تابلو «اثری از طلوع آفتاب» بود، این گروه نقاشان را با طعنه «نقاشان امپرسیونیست» نامید که این اسم برای همیشه باقیماند.

اغلب نقاشان امپرسیونیسم بین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۱ متولد شدند.

زود گزری بود از کافه‌های



شان «لژیون دو نور» برای چارلی چاپلین
 چارلی چاپلین هنرپیشه نابغه انگلیسی، در آئین
 گشایش بیست و پنجمین دوره فستیوال «کان» از
 «ژاک دو هامل» وزیر فرهنگ فرانسه نشان لژیون
 دو نور گرفت.

فرستاده : غلامرضا قدرتی

سخنمان گهربار

کار، اسلحه ایست بر ضد غم

شکیر

شرافت و باکی اولین پله سربلندی است

سیرون

برای زندگی فکر کنید اما غصه نخورید

مارلی کرلی

موثر ترین داروی شفا بخش نگرانی همان ایمان و

اعتقادات مذهبی است

دیل کارنکی

علم، کاخ تمدن را استوار می کند و هنر، در و دیوار آنرا

زینت می دهد

ویلیام جیمز

کار، نگهبان فضیلت است

آنا تول فرانس

امپرسیونیسم

IMPRESSIONISM

کوچک کنار پیاده روها، قایق‌رانان رودخانه سن و مردمی که در پارک‌ها به گردش مشغول بودند. «رنوار» با لطافتی بیش از حد، زنده‌ی چتر بدست را نقاشی میکرد و «دگار» رقاصه‌ها و رختشوی‌ها را روی بوم می‌آورد و «سزان» با شیوه خاص خود مناظر و طبیعت‌های بیجان را. امپرسیونیستها با شگفتی دریافتند که چشم انسان قادر بدیدن سایه‌های خاکستری و فرم‌هایی که بطور شدیدی طراحی آنها معلوم است، نیست. آنچه چشم انسان قادر است ببیند، رنگ‌هایی است که دائم دستخوش تغییر بوده و بوسیله نور و تاریکی از شدتشان کم یا زیاد میشود.

ننو امپرسیونیسم

(پست امپرسیونیسم)

امپرسیونیست‌های بعدی مانند «سورا» و «سینیاک» احساس کردند که کار امپرسیونیستها خیلی تصادفی بوده و فقط به ظواهر محض راضی بودند. سورا و سینیاک اصولی را مطرح کردند و این اصول عبارت بود از مطالعه علمی رنگ‌ها و تفکیک سیستماتیک «مایه رنگ» که قبلاً بوسیله امپرسیونیست‌ها بطور غریزی انجام میشد. گروهی که این اصول را پذیرفته‌اند به گروه نقاشان نوامپرسیونیست معروفند. سورا شروع بکارهایی کرد که بر اساس نیم رنگ‌ها و بکمک تکنیک کاملاً جافتاده‌ای ساخته میشد. طرز کار او عبارت بود از ضربه‌های قلم‌مو و رنگ‌هایی که بصورت نقطه‌های کوچک رنگین روی بوم کنار هم قرار میگرفت و خود او آنرا دیوژنیونیسم میخواند که بعد ها نام پوانتیلیسم بخود گرفت. در سال ۱۸۸۵ پيسارو نیز به این گروه از نقاشان پیوست.

جمال

بعد از ده سال استقامت در مقابل اهانت‌های مداوم و ارائه آثار گرانقدر، رفته رفته امپرسیونیسم جای خود را در میان مردم گشود و هنرمندان این سبک هر يك راه خاص خود

جلال الدین خوارزمشاه سلطان

و

شهامت و دلاوری شگفت او

از تاریخ: سلطان جلال الدین خوارزمشاه

نگارش: دکتر محمد دبیرسیاقی

اهمیت است، و خواست تا دلها بدینهمه قوت قلب بیار- آمد و بیم و هراس جای به اطمینان و سکون دهد. آنگاه بمشورت پرداخت و در باره جنگ و میدان نبرد و ترتیب صفوف و میمنه و میسره و قلب سخن گفت و در پایان، جمله اعیان و سران را حاضر کرد و گنت کاریست بزرگ که در عهده گرفته ایم و بلائی است عظیم که بر سرما فرود آمده است. اگر تن به عجز و نومیدی و بیم دهیم یگراست به نیستی افتاده ایم. پس چه بهتر که صبر کنیم و دل بر مقاومت نهیم. سپس یکایک حاضران را سوگند داد که از جنگ نگریزند و نام بر ننگ بگزینند. و خود نیز بهمین گونه سوگند خورد و روز پیکار را معین گردانید. آن جماعت یکایک یکدل و یکزبان بمسئول سلطان جواب مثبت دادند و گفتند اعتقاد ما آنست اگر پیروز شویم، نام با افتخار داریم و اگر کشته شویم به فیض شهادت رسیده ایم و تا جان داریم خواهیم کوشید.

سلطان، قاضی اصفهان را بحضور خواست و دستور داد تا پیادگان اصفهان سلاح پوشند زیرا عامه اصفهان در جنگ پیاده، جلد و چابک و کار دیده بودند.

لشکریان تاتار چون اینهمه درنگ دیدند پنداشتند که خوارزمشاه از جنگ بیمناک و روی گردانست. دو هزار سوار بکوهستان لر (بختیاری) فرستادند تا آن نواحی را غارت کنند و برای محاصره اصفهان توشه و خواربار فراهم آورند. چون این سواران بکوهسار بختیاری در آمدند، جلال الدین سه هزار سوار بر پی ایشان بفرستاد تا در تنگناها راهها برایشان گرفتند و بسیاری را کشتند و چهارصد تن اسیر گرفتند. سلطان

چون سلطان از او جان به سراب آمد و پنج فدائی طعمه آتش گشتند، به تبریز رفت که آسایش کند. ناگاه از خراسان اطلاع رسید که تاتاران با چند سردار کار آزموده آهنک گذشتن از آب جیحون و هجوم بمالک غربی ایران را دارند. خوارزمشاه پس از مشورت با سران سپاه مصلحت دید که بیرون شهر اصفهان با مغولان در آویزد، چه در آن شهر آلات و ادوات جنگ و ساز و برگ سپاهیان و فراهم آوردن لشکریان آسان تر بود. پس بدان شهر رفت و چهار هزار سوار برسم طلایه به دامغان فرستاد و آنان روز بروز خبر تاتار را به سلطان می- رسانیدند. مغولان پیش می آمدند و مردم طلایه باز پس می نشستند تا بشهریار رسیدند و از آمدن لشکری انبوه و سردارانی کارزاردیده ویرا مطلع ساختند. لشکر مغول در مشرق اصفهان در «دهسین» که یکروز راه تا شهر فاصله داشت فرود آمدند و چون اخترشناسان گفته بودند که بسبب نحوست ایام، سه روز درنگ باید کرد و چهارم روز بطالع سعد آغاز نبرد نمود، سلطان با آرامش عجیب و خونسردی کامل سه روز بجنگ پرداخت و حال آنکه امیران و خانان و سرداران و لشکریان از نزدیک شدن مغولان سخت بیتاب بودند. در صحایف تاریخ از این سکون خاطر و آرامش درون به عنوان دلیری و قوت قلب و قاطعیت تصمیم خوارزمشاه یاد شده است. باری چون سرانجام فرماندهان نامور سپاه، متوحش و سران مقتدر لشکر، بی تاب بحضور او رفتند، بازمدتی از هر دری سخن گفت و مطالبی جز جنگ بمیان آورد تا بنماید که کار جنگ با تاتار، پیش دیده او خورد و بی

جمعی از آنان را بقاضی شهر سپرد که در سرگذرگاهها کشتند و باقی را در صحن سرای پدست خود گردن زد و اجساد آنان را از شهر بیرون انداخت تا طعمه سگان شود.

شیر مرد دوران

روز مهوود سلطان برای مضاف از شهر بیرون شد و لشکریان را صف مرتب بداشت و میمنه و میسره و قلب را بیاراست و رویاروی تاتار مهیای کارزار در آمد. تاتار نیز به شیوه خود گروهی سواره و جمعی پیاده، جایی انبوه و جای دیگر پراکنده و مکان دیگر دسته‌دسته بایستادند. پادشاه را از فزونی سپاه خورش دلگرمی پدید آمد و آنانرا چند برابر لشکریان دشمن دید و خصم در نظرش حقیر آمد. فرمان داد تا پیادگان اصفهان باز گردند، چه فاصله میان دو بال چپ و راست لشکر چندان بود که هیچیک از آن دوازده حال دیگری باخبر نمیتوانست باشد.

روز بیست و دوم رمضان سال ۶۲۵ هجری جنگ در گرفت و با آنکه غیاث‌الدین برادر سلطان با گروهی از لشکریان که جهان پهلوان ایلچی سر کرده آنان بودو در دست راست لشکر قرار داشتند، از میدان جنگ رفتند و روی بگریز نهادند و سلطان بسبب آنکه بکار خود سرگرم بود نتوانست به آنان بپردازد. با اینحال لشکر میمنه، دست چپ لشکر تاتار را از پیش برداشتند و آنان را گریزان ساختند و تا کاشان از پی ایشان بتاختند و هرکریافتند کشتند و می‌پنداشتند که دست چپ لشکر سلطان نیز چنین ضربدستی بخصم زده‌است. چون انهزام مغولان را سلطان بدید و غروب نزدیک آمده بود، در عرصه کارزار برکنار زمینی سیل‌گیر فرود آمد. در حال یکی از سرداران سپاه نزد او آمد و زبان بسرزنش گشود و گفت روزگاری دراز آرزو داشتیم که بخت مدد کند و چنین روزی پیش آید و کینه دیرینه از دشمن بخواهیم. اکنون که این آرزو جامه عمل پوشیده است چرا باید دست روی دست نهیم. اگر بخصم مجال دهیم که دوروزه راه را طی کند ما دیگر ایشان را باز نیابیم. سلطان چون چنین شنید برنشست و روی بچنگ آورد. اما مغولان که در آغاز جنگ را سخت و کار را دشوار و جمعیت را بسیار دیده بودند و بعبادت دیرین گروهی را در کمینگاه آرزوبده سواران خود پشت تلسی بداشته بودند، بدان هنگام که خوارزمشاه از آن سیل‌گیر بگذشت و آفتاب بغروب رسیده بود، ناگاه آنان کمین گشادند و از چپ و راست درآمدند و میسره را بر قلب افکندند و لشکرها بیکدیگر مختلط شدند و مغولان از پس قلب سپاه سلطان درآمدند و علم سلطان از جای برفت و دست راست لشکر بر عقب دست چپ می‌دوانید چنانکه هیچکدام را از یکدیگر خبر نبود. سلطان در قلب ماند و علمداران و زوبین افکنان پیایی برخاک افتادند و با این حال خانان و امیران و سرداران دست چپ که لشکرشان از آن حمله از جای نشده بود، ثبات ورزیدند تا کشته شدند و پیکراخش ملک، خالوزاده سلطان، از تیرو نیزه در عرضه کارزار چون پشت خارپشت گشت و شهید شد و چند سردار دیگر نیز از پای درآمدند.

همگان درین پیکار دانستند که اورخان را در میسره سلطان چه مقامی بوده است و اگر او بکارد فدائی اسماعیلی از پای در نیامده بود، آن روز بیشک لشکر میسره را رونقی و پیروزی و فتعی بود. چه بروزگار حیات وی همه وقت دست چپ لشکر سلطان را که او

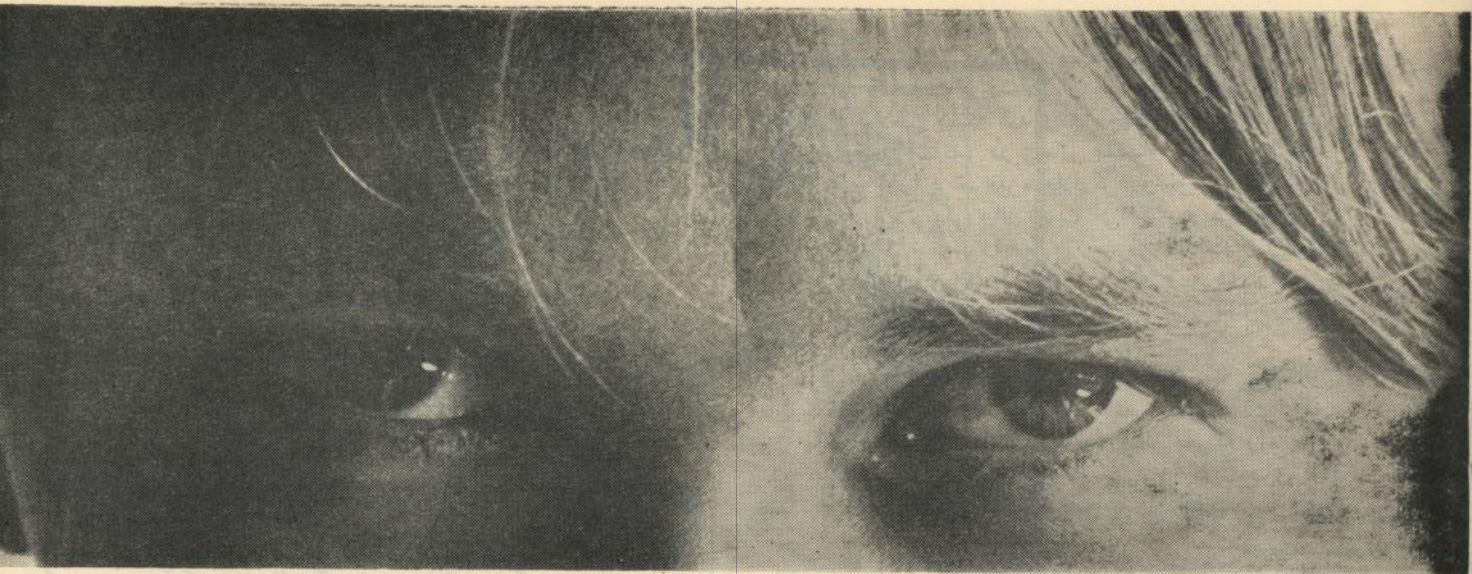
سرکردگی آن را داشت پیروزی بوده است.

باری، سلطان در قلب بماند بی‌یاور و یار. رشته جمعیت او بکسست و دشمن از هر سوی پیرامون او در آمد و راه خلاص بسته شد و جز چهارده کس از خواص بندگان او کس نماند. درین حال علمدار خویش را دید که میگریزد، او را بزخم نیزه هلاک کرد و خود بر دشمنان چیره حمله برد، یکی را از اسب می‌افکند و دیگری را شکم میدرید و سومی را سر از تن می‌انداخت و زخمها بر پیکر مهاجمان میزد تا آنکه به نیرو و مردی راهی از آن دایره تیغ و تیر برای خود و یارانش گشود و از تنگنای مرگبار بیرون جست.

نسوی می‌نویسد: یکی از امیران تاتار که بعدها از آنان جدا شد و بخدمت سلطان درآمد، حکایت کرد که چون خوارزمشاه بدان جلدی و مردی از معرکه راه بدر برد، تاینال سردار تاتار تازیانه خود را در قفای او بجنبانید و از غایت شگفتی و اعجاب در خطاب به وی گفت:

«هرجا روی سلامت مانی، از آنکه تو شیر مرد زمان و دلاور دوران خویش هستی».

در دنبال این واقعه، لشکر قلب و دست چپ سپاه سلطان پراکنده شدند و برخی بفارس و گروهی به آذربایجان و باره‌ای به کرمان افتادند و دسته‌ای نیز به اصفهان درآمدند. لشکریان دست راست پس از دوروز از کاشان بازگشتند و می‌پنداشتند که قسمتهای دیگر لشکر نیز مانند ایشان پیروز شده‌اند. اما وقتی تفرقه سپاهیان دیدند، آنان نیز پراکنده شدند و مغول تاپشت اصفهان درآمدند. اما بسبب تلفات سنگینی که داده و صدماتی که دیده بودند با پریشانی و تعجیل تمام بازگشتند و سه روزه خود را به ری رسانیدند و از آنجا بدون توقف عازم نیشابور گردیدند و به خراسان و ماوراء النهر و اردوگاه اصلی خود رفتند. از خوارزمشاه هشت روز خبری نرسید و کس نمیدانست که او زنده است یا مرده، اسیر شده است و یا در معرکه جان سپرده. بدینجهت مردم شهرها اینکه از آسیب مغول مصون مانده بودند، بسبب نزدیکی تاتار و بیخبری از سلطان در وضعی عجیب قرار گرفته بودند و عوام اصفهان درصدد برآمدند که دست تصرف بمال خوارزمشاه دراز کنند. اما قاضی اصفهان سخت مقاومت کرد و تا عید فطر مهلت خواست که تحقیق حال او کند و قرار شد که اگر از سلطان اطلاعی نیافتند، پس از نماز عید اتابک یغان طایسی را که روز جنگ بسبب بیماری در میدان نرفته بود، بجای وی بر تخت بنشانند. چون بروز عید مردم بنمازگاه بیرون شدند مژده ورود و سلامت بمردم رسید و عامه مردم به استقبال بیرون شدند و شادیا کردند و سلطان در نماز حاضر شد. وی از کشاکش جنگ به لرستان افتاده و در دره‌ای مقام کرده بود. از فراریان لشکر یکان یکان و دوگان دوگان بوی پیوسته و جمعیتی فراهم آورده بودند و به اصفهان باز آمدند. سلطان چندروزی در آن شهر اقامت کرد و سرداران دست راست لشکر خود را که شجاعت بخرج داده بودند نوازش بسیار نمود و بدیشان القاب و انعام داد. اما از اکثر اعیان و وحشم در خشم بود و فرمان داد تا خانان و سردارانی را که در روز مضاف هیچ کار نکرده بودند بحضور آوردند و چون زنان سر انداز بر سرشان کرد و گرد محلات شهر گردانید. آنگاه بجانب ری رفت تا مغول را بیشتر بگریزاند و جمعی از لشکریان را نیز بخراسان فرستاد تا آوازه اقتدار او را بکوش مردم آن سامان برسانند.



با کودکان «چپ دست» چه کنیم؟

از : ناصر انقطاع

- چرا طرف چپ بدن بعضی نیر و مندتر از طرف دیگر است؟
- آیا چپ دست بودن گناه است؟
- وظیفه مربیان و والدین چیست؟
- نوابغ چپ دست ...

استناد قرار داد این است که میدانیم مغز انسان از دو نیمکره تشکیل شده است، نیم کره سمت چپ و نیم کره سمت راست.

از آنچه که تاکنون مسلم شده است، قسمت چپ مغز فرمانده سمت راست و بخش راست مغز فرمانده طرف چپ بدن است و این یکی از شاهکارهای خلقت است. بدین ترتیب که اگر در اثر حادثه‌ای سمت راست بدن (که طرف راست مغز نیز جزء آن است) صدمه دید، نیم کره چپ مغز که صدمه ندیده و سالم مانده است میتواند جراحتهای و کوفتگی‌ها و احیانا شکستگی‌های طرف راست پیکر شخص صدمه دیده را التیام

راست را بکار می‌برند. گروهی همه کار خود را با دست چپ انجام می‌دهند. بحث ما در اینجا بر روی این چنین کودکان است که همه‌ی کار خود را بکمک دست چپ خویش انجام می‌دهند، حتی نقاشی و نویسندگی را چنین افرادی را «چپ کامل» گویند.

● سبب چیست؟

برای کشف علت چپ نویسی و چپ دستی تاکنون مطالعه‌ها و بررسی‌های فراوانی انجام شده‌است، اما آنچه را که می‌توان بعنوان آخرین و صحیح‌ترین نظریه مورد مطالعه و

طبق آماری تایید نشده، از هر یک هزار نوزادی که در جهان متولد می‌شوند ۹ تا ۱۰ آنها چپ دست هستند. اینکه می‌گوییم «آمار تایید نشده» باین دلیل است که در هنگام تولد و حتی تا سه سال بعد از آن نیز نمی‌توان فهمید که کودک چپ دست است یا خیر. از این گذشته چپ دستی نیز مراحل و درجه‌های گوناگونی دارد. عده‌ای با دست چپ نقاشی می‌کنند، با پای چپ توپ می‌زنند. با دست چپ خیاطی می‌کنند ولی با دست راست می‌نویسند. دسته‌ای دیگر فقط خیاطی یا تیراندازی را با دست چپ انجام می‌دهند ولی در نقاشی و نویسندگی دست

بخشد و سلامت را باز گرداند .
 همچنین در این وضعیت سمت راست مغز که آسیب دیده ، فرمانده قسمتی از بدن است که صدمه ندیده است و بالطبع کار کمتری انجام میدهد تا بتواند به ترمیم صدمه‌های وارده به خود بپردازد .
 در ضمن جالب است بدانیم که اگر بطور طبیعی و کلی طرف راست بدن اعم از چشم راست ، گوش راست ، و پای راست نیرومند تر و کاربرتر از سمت چپ بدن است و در حقیقت فرماندهی بدن را به عهده دارد علت این است که هنگامی که نوزادی متولد می شود بلافاصله و در مرحله نخست ، سمت چپ مغز شروع به فعالیت می کند و پس از مدتی سمت راست مخ بکار می افتد . این است که فرماندهی بدن با طرف راست است ، چون نیمکره حاکم بر طرف راست بدن که سمت چپ مغز باشد زودتر شروع به کار کرده است . و در هر هزار نوزاد ، نه نفر پس از تولد ابتدا سمت راست مغزشان بکار می افتد . این است که در اینگونه افراد فرماندهی بدن را دست و پا و بالاخره سمت چپ بدن به عهده می گیرد .

این بود نظر عده‌ی زیادی از پزشکان و متخصصان ارگانسیم بدن درباره سبب فیزیکی و طبیعی چپ دست بودن .

● چه باید کرد ؟

ولی انگیزه چپ دستی هرچه می خواهد باشد ، اینک ببینیم وظیفه اولیاء و مربیان اطفال چپ دست در قبال اینگونه بچه‌ها چیست ؟
 متأسفانه دیده شده است که در کشور ما ، پدران و مادران حساسیت زیادی نسبت باین گونه کودکان نشان می دهند و برای مجبور کردن فرزند چپ دست خویش بنوشتن با دست راست ، بانواع تهدیدها و تنبیه‌ها (حتی تنبیه بدنی) متوسل می شوند و این سخت گیری بدبختانه تا چندی قبل در آموزشگاهها و مدارس اعمال می شد و امیدوارم اینک لاقلاً در مدارس ، این عمل ناپسند منسوخ شده باشد .

بهر حال ، چون اینگونه سخت گیری ها در جهت مخالف طبیعت طفل چپ دست اعمال می شوند نه تنها موثر واقع نمی شود بلکه ایجاد عقده‌های روانی و ناهنجاری های زیادی در اخلاق و رفتار کودک ایجاد می کند ، زیرا مجبور کردن کودک چپ دست به راست نویسی ، مانند این است که او را مجبور کنند با دست راه برود یا بهتر بگوئیم ، مثل این است که شمارا

مجبور کنند با دست چپ چیز بنویسد ، نه يك بار و دوباره ، بلکه برای همیشه . .
 زیرا همانطور که راست نویسی و راه رفتن با پا جزء تظاهرات طبیعی هر انسان است ، انجام کارهای روزمره که نوشتن نیز یکی از آنهاست با دست چپ برای کودک چپ دست نیز جزء طبیعت او محسوب می شود .
 بنابراین اولیای سخت گیر این قبیل کودکان ناخودآگاه تیشه به ریشه آینده کودکان خود می زنند .

● رنجهای من

نگارنده خود چپ دست است و خاطرات تلخ و دردآوری از دوران کودکی و تحصیل در دبستان دارد .
 اکثر روزها به هنگام درس دیکته ، مورد شامت و تنبیه بدنی قرار می گرفتم بدون اینکه واقعا علت منطقی برای آن در مغز خود پیدا کنم . اغلب از خود می پرسیدم که مگر دو دست انسان با یکدیگر چه فرقی دارند که چپ نویسی اینقدر مورد نفرت است و آیا طبق کدام يك از قوانین و مقررات مملکتی و آداب و رسوم ملی و دستورات و اوامر دینی این کار گناه است ؟
 همین ناراحتی را در منزل نیز داشتم . رز یا شبی نبود که در موقع غذا خوردن از طرف پدر مورد بی مهری قرار نگیرم و یا خشونت قاشق را از دست چپم نگیرند و به دست راستم ندهند .

معلوم است که بسبب عجز در بکار بردن قاشق ، از شام و ناهار هیچ نمی فهمیدم و گرسنه یا نیمه سیر از سر میز غذا برمی خاستم !

این شکنجه روحی ادامه داشت تا به دبیرستان رفتم . خوشبختانه مدیر دبیرستانی که من در آنجا درس می خواندم ، خود چپ دست بود ، و این موهبتی عظیم برایم محسوب می شد . در منزل نیز بعلت توصیه ها و تذکراتی چندتن از اقوام تحصیل کرده به پدرم ، سخت گیری ها رفته رفته کم شد تا به صفر رسید .

به مطلب اصلی بر می گردم . همانطور که گفته شد ، دستهای بشر هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند ، گروه زیادی با دست راست و گروهی خیلی کم نیز با دست چپ می نویسند و در عمل دیده شده است که کار هر دو دسته ، پیشرفت هر دو دسته ، فعالیت هر دو دسته و نبوغ هر دو دسته نه تنها با یکدیگر تفاوت ندارد ، سهل است ، چپ نویسان دارای نبوغ و استعداد بیشتری هم هستند . در میان انواع جهان بسیار یافته می شوند که با دست چپ کار می کردند . لئوناردو

داوینچی نابغه‌ی کم نظیر تاریخ بشر با دست چپ آثار ارزنده وی همتایی به عالم هنر و علم تقدیم کرده است . این هنرمند بیشتر یاداشتهای خویش را با دست چپ می نوشت . هیتلر نیز چپ دست بود . در کشور خودمان نیز نابغه‌ای چون رضاشاه کبیر با دست چپ چیز می نوشت .

از این گذشته ، اصولاً خود را جای کودکان چپ دست خود بگذارید . اگر از همین امروز شما را که با دست راست کتابت می کنید ، غذا می خورید و نقاشی می کنید مجبور

داوینچی
 نقاشی بزرگش
 به دست چپ بود



کنند که با دست چپ همین کارها را انجام دهید ، چه رنجی می برید ؟ . فقط يك روز این کار را بکنید تا شکنجه‌ای را که کودکان معصوم چپ دست شما در تمام مدت شب و روز و هفته و سال تحمل می کنند درک کنید . پس لازم است بهیچوجه نسبت به کودکان چپ دست سخت گیری نکنید ، بلکه بجای اعمال خشونت و صرف وقت در ناگریر ساختن آنان به راست نویسی ، در تعلیم و تشویق آنان به یادگیری و اندوختن دانش بیشتر بکوشید و مطمئن باشید که نتیجه بهتر و درخشان تری بدست می آورید .

ما دو رفیق بودیم ، یازده ساله . هر دو ، تا کلاس چهارم يك دبستان با هم درس خوانده بودیم . همیشه همه جا با هم می‌گشتیم . هر چیز را باتصور بچگانه خود میدیدیم . خیلی آدمها با رفتارشان و خیلی اشیاء با شکل مخصوصشان بچشم ما مضحك و عجیب می آمدند . در هر جا بهانه‌ای پیدا می‌کردیم و می‌خندیدیم . بخصوص سر کلاس درس خنده ما گل میکرد . پهلوی هم می‌نشستیم . تا معلم غافل میشد شلوغ میکردیم . با هم بودیم و خوشحال بودیم

خانه هر دو ما نزدیک گذر قاطرچی ها بود . زیر گذر بازی میکردیم . گاهی با هم قهر بودیم و گاهی آشتی .

آن جز کار و زحمت چیز تازه‌ای بما نمیداد . هر کدام در گوشه دکانی دست و پایمان بکاری که گاهی فوق طاقت بود بند میشد . شور و نشاط مثل چلچله‌های آخر پائیز از سرما پرواز میکرد . تهی و خاموش میشدیم .

پدر رفیقم سعید ، مردی بی‌نوا بود . پدر منم از او بی‌نوتر . او را برای آن سعید ننه‌اسمال می‌گفتند که مادر نداشت و مادر بزرگش ننه‌اسمال از او در مقابل بچه‌های دیگر حمایت میکرد .

هر دو مجبور بودیم ، سرتاسر تابستان ، در دکان بقالی یا خیاطی و نجاری شاگردی کنیم و پولی بدست بیاریم تا

از : غلامرضا انصافیپور

اوستا مزد دزد

بتوانیم اول سال تحصیلی لباس و کتاب بخریم . رفاقت صمیمانه و دائمی ما از شباهت وضع زندگی ما یکدیگر سرچشمه میگرفت .

آخر تعطیلی تابستان که میشد ، دیگر جانمان بلب میرسید و خسته و روحمرده آرزوی بازگشت به مدرسه را میکردیم . باز در آنجا میشد با بچه‌ها بازی کرد ، گفت و خندید . ولی زیر دست يك «اوستا»ی اخمو که از صبح تا شام چهارچشمی مراقب ما بود چه از دستمان برمی‌آمد ؟ هر سال سعید شاگرد يك دکان میشد و من شاگرد دکان دیگر . کمتر همدیگر را میدیدیم .

اما آنسال .. چند روز مانده به تعطیلی پدرم مژده آورد که يك کارخانه سرگذر باز شده است و اولین روز تعطیلی مرا با آنجا میبرد . جای خوبی است . کار هم یاد میگیرم . آنروز پدرم دستم را گرفت و برد و یاسفارشهای زیاد مرا بدست صاحب کارخانه «اوستا» سپرد . می‌گفتند «کارخانه» ، اما کارخانه‌ای نبود . دکان نسبتاً بزرگی بود با دو تا میله منگنه پرسی که قلاب کمر بند بغدادی درست میکرد . قوطی استامپ و بعضی خرت و پرت دیگر هم میساخت .

روی هم هفت یا هشت نفر کارگر بزرگ و کوچک در آن کار میکردند . صاحب کارگاه «اوستا محمد جعفر» ، آدمی بود خپله و میانه‌بالا ، شیخ مسلک ، که يك نوار گیوه‌ریش دور صورتش پیچیده بود . عرق چین مشکی سرمی‌گذاشت . روی پیشانی دوتا داغ مهر داشت که می‌گفتند خودش برای تظاهر به دینداری درست کرده . صلوات و حمد و سوره ورد زبانش بود و به هر چیزی خدا و رسول را شاهد میکرد .

وقتی پدرم از دکان بیرون رفت . «اوستا» دستور داد مقابل تخته‌ای که توی دیوار کار گذاشته شده بود چهارپایه بلندی برایم گذاشتند و بن گفت :

دوستان و رفقای دیگر هم داشتیم که در زمره ما بودند و در قهر و آشتی ما دخالت میکردند .

وقتی باهم قهر بودیم ، از غیظ ، من از يك طرف و او از طرف دیگر با زغال و کج پدیوارهای محل برای هم مهملاتی می‌نوشتیم و یکدیگر را به‌گاو و خر نسبت میدادیم ، یاروی کاغذ بامداد شکلک‌های عجیب میکشیدیم و اسم دیگری را زیر آنها مینوشتیم و با خمیر تفار نانوائی به درخانه هم می‌چسبانیدیم و همچنین پیام‌های تهدیدآمیز بهم می‌فرستادیم . کار قهر که بجاهای باریک میکشید ، قرار دعوا می‌گذاشتیم . محل خلوت و دوری را برای اینکار تعیین میکردیم و میرفتیم در حضور عده‌ای از دوستان مشترکمان آنقدر کتک کاری میکردیم تا ما را از هم سوا میکردند .

پس از آنکه دق دلمان خالی میشد ، مجبمان دوباره بهم گل میکرد و يك روز نمی‌کشید که با پادرمیانی بچه‌ها حاضر میشدیم اسم یکدیگر را روبروی هم بر زبان بیاوریم .

آنوقت کار قهر تمام میشد و باز رفیق جان در يك بدن بودیم . قهر ما زودگذر بود و آشتی ما پر دوام .

اسم رفیقم سعید ننه‌اسمال بود . آخرهای سال درمدرسه بیشتر از هر چیزی درباره «دوماه تعطیلی» تابستان صحبت میکردیم . چنان ذوق زده میشدیم و دردل قند آب میکردیم و جانم جانم می‌گفتیم که گویا این دو ماه تعطیلی خوشبختی بزرگی برای ما بارمغان می‌آورد ، یا تفریحات خوش دل انگیزی در انتظار ما بود .

در حقیقت بیشتر این نشاط و جنب و جوش برای فرار از مدرسه و خستگی و ملال درس بود .

تق‌ولتی آخر سال دبستان نیز یکجور آزادی دلخواهی داشت که میدان فراخی به شیطنت ما میداد . دیگر از در و دیوار بالا میرفتیم و به‌زمین پا بند نمی‌کردیم . اما راستش ، تنها اسم تعطیلی تابستان خوش بود و خود

اوستا مزد دزد

«بیا بریم تیاتر» «اوستا مزد دزد» بازی کنیم .
به این ترتیب کم کم اسم «آمم جعفر» از سرزبانها افتاد و همه او را بالقب «اوستا مزد دزد» شناختند .

ما از بی انصافی و رفتار خشن او دل پری داشتیم . روزی چند دفعه بما می توپید که چرا حرف زده ایم و یا گوشان را می پیچاند که چرا خندیده ایم . سر هیچ و پوچ دوبار مارا اخراج کرد و هر بار با وساطت بزرگسرای خود سرکار برگشتیم .

رفته رفته اندک نشاط روزهای اول کار کردن را از دست دادیم و از دل و دماغ افتادیم . از صبح دقیقه شماری میکردیم که کی ظهر میشود، ناهاری بخوریم و ساعتی استراحت کنیم . بعد از ظهر هم فقط بفکر آن بودیم چه وقت غروب میرسد که از آنجا خلاص شویم .

روزهای پنجشنبه خوشحال بودیم ، چون نهار «به اختیار اوستا» می خوردیم و فردای جمعه ای در پیش داشتیم . روزهای اول میگفتند «اوستا» خیر پدرش شبهای جمعه نهار چلو کباب میدهد ، ولی تا وقتی ما آنجا بودیم چنین کرامتی ندیدیم . گویا این خیرات کبیر را وقتی میداد که بیش از سه نفر کارگر نداشت . اما حالا ما ده نفر بودیم . هر پنجشنبه بزرگها دو سیخ و کوچکها فقط یک سیخ کباب کوبیده سهمیه داشتیم که از دکان کبابی محل می آوردند .

یک شب جمعه «اوستا» مزد همه کارگرها را ناقص داد و به احمد ننجون بچه محل ما هم ده تومان داد و گفت . پنج تومان طلب او باشد و یادو کارگر دیگر هم که وسط هفته خرده خرده پول گرفته بودند ساعتی کشمکش کرد که به ناکامی کارگرهای طلبکار انجامید .

روز شنبه بعد از ظهر که تازه «اوستا» از خوردن چلو کباب فارغ شده بود و داشت انگشت هایش را می لیسید ، احمد ننجون باو گفت مادرش بیرون دکان ایستاده پول میخواهد و پنج تومان تمهه مزد شب جمعه را مطالبه کرد . «اوستا» ، خیلی حق بجانب ، بالحن کشداری گفت : «چی؟» و جواب داد پنج تومان را موقع رفتن همه وقتی به کارگرها دوباره یکی یک چیزی داده بود باو پرداخته است و حالا حسابی ندارند . هر قدر احمد جزا زد و قسم آیه خورد و خدا رسول را شاهد گرفت ، او بیشتر حاشا میکرد و برای اینکه او را از سر خودش وا کند، مداد یک بند انگشتی خود را از جیب در آورد و سرش را پائین انداخت روی آن دسته کاغذ سر چسب به حساب کردن مشغول شد و سر آخر یک داد هم سر احمد کشید :

— دبرو دیگه، می بینی دارم حساب میکنم . میخوای حواسمو پرت کنی ؟

فردای آنروز که رفت مسجد نماز ، باز ننجون در دکان آمد و از احمد پسرش پول خواست . احمد که «اوستا» پنج تومانش را خورده بود و خرج دو روز او را لنگ گذاشته بود مقداری فحش تثار اوستا کرد و دو تومان از یکی از کارگرها قرض گرفت و بمادرش داد . احمد آنقدر عصبانی و ناراحت بود که اگر «اوستا» آن ساعت آنجا بود حتما با او دست بگریبان میشد .

بقیه در صفحه ۲۸

غول سفارش نهار نمیداد . پادو همینطور میرفت میگرفت و می آورد . دو هفته بعد که پشت و پهلویش کمی باد خورد باز با سمیکی دیگر از اوباش محل سفارش نهار داد و پادوئی دیگر را مامور خرید کرد . با همان سفارش کذائی .

— برو اون بادیه گنده رو وردار ، برو چلو کبابی دهنه بازار دروازه . یک پرس چلو کباب بگیر بیار ، بگو خیلی بده ، برای حسین زنبور کچی میخوام

من وسعید هم هر روز همین کلمات را بالحن تمسخر آمیزی زیر لب آهسته زمزمه میکردیم و می خندیدیم

مزد کارگرها را «اوستا» شب های جمعه میداد . هر شب جمعه سر پول مزد با کارگرها اختلاف داشت و برایشان حساب سازی میکرد . هر کس هم که برای وصول طلبش پا فشاری نشان میداد ، از طرف او با کم محلی بیشتری روبرو میشد .

من و سعید روزی سه ریال مزد داشتیم ، اما در مقابل کاری که صبح تا شام میکردیم ، دست کم میبایست یک تومان بگیریم . خود او ، یکروز به یکی از کارگرها که تقاضای اضافه دستمزد داشت ، گفته بود : «هر کدوم از این بچهها روزی ده تومن . بمن استفاده میروسن ، اونوقت سهزار میگیرن . این مزدی هم که بتو میدم زیاده . نمیخوای برو.» از اینجا شد که یکدفعه اسم بامسمائی برای او پیدا کردیم : «اوستا مزد دزد» .

«اوستا مزد دزد» هر سال استخوان سبک میکرد و کربلا و مشهد میرفت . قرار بود سال بعد مکه هم برود . هر روز عصر که از خواب بلند میشد با تنبلی ، گشاد گشاد میرفت مسجد محل ، نماز جعفر طیار میخواند . در ایوان مسجد ، روبروی در که مشرف بکوچه مقابل بود می ایستاد ، تا هر کس از در مسجد رد میشد و یا از ته کوچه می آید او را در حال نماز ببیند .

بعضی ها میگفتند : «اوستا م جعفر یکخورده سرو گوش می جنبه» . اما یکخورده نه و خیلی می جنبید . دو تا زن عقدی داشت ، سالی سه چهار تا هم صیغه عوض میکرد . میگفتند «اوستا» ید طولانی در صیغه پیدا کردن دارد . لابد رازش در آن بود که بعد از ظهرها یک لندر دکان را دم در میگذاشت و روی آن درازی کشید و مچدمشش را پائین پیشانی میگذاشت و از زیر آنج با چشم نیم بسته ، هم کارگرهای قوی دکان را می پائید و هم زنهایی را که از جلو دکان رد میشدند سیر می کرد .

من و سعید نه نه اسمال شبها و روزهای جمعه برای رفقایمان تیاتر «اوستا مزد دزد» میدادیم . ادای جلو دکان خوابیدن و گشاد گشاد راه رفتن ، چیز نوشتن او را روی چهار پایه در می آوریم بالحن مسخره به پادو دستور میدادیم : «اون بادیه رو وردار ، برو چلو کبابی دهنه بازار دروازه» بعد هم مثل او بسم الله سر بهوائی می انداختیم و برای لقمه بدهان گذاشتن چشم مان را از هم میدرانیدیم ... والته کشمش با کارگر هارا سر مزد فراموش نمی کردیم .

باری ، پس از چندی تیاتر «اوستا مزد دزد» یکی از بازیها و سرگرمی های رایج محل شد و بچه ها بهم میگفتند :

شعر و ادب

از : مقتدری کرمانی

شاه حسن

خرم امشب که به غمخواری ما آمده‌ای
 پیش ما باش يك امشب که بجا آمده‌ای
 با حریفان بگمانم دو سه ساغر زده‌ای
 که چنین سر زده بی چون و چرا آمده‌ای
 برزن و کوی شده ز آمدنت مشک آمیز
 همچو آهوی ختن نافه گشا آمده‌ای
 در و دیوار برقص آمده یکسر از شوق
 تا خرامان بدو صد ناز و ادا آمده‌ای
 خوش بر احوال دل تنگ و پریشانم باد
 که برای دل ما عقده گشا آمده‌ای
 پیک جان پرور سر منزل جانانستی
 ملکی هستی و از سوی خدا آمده‌ای
 پای تا سر همه زیبائی و طنازی و ناز
 در شگفتم که بدینسان ز کجا آمده‌ای
 شاه حسنی و ز خوبان جهان خوبتری
 شکرلله که بدیدار گدا آمده‌ای
 بر سر چشم «مقدر» بنه ای شوخ قدم
 قدمت باد مبارک که بجا آمده‌ای



خانهای تو

مرغ دل پر زند از شوق سوی لانه‌ی تو
 شمع من ، گوهر جانم شده پروانه‌ی تو
 از خدا می طلبم بخت بلندی چون زلف
 تا بسایم سر خود را بر شانه‌ی تو
 کودکان جمله بخوابند به افسانه‌ی مام
 خواب دزدیده ز چشمان من افسانه‌ی تو
 پای بند همه دیوانه دلان زنجیر است
 دلم از حسرت زلفت شده دیوانه‌ی تو
 تا ببینم رخ ماه تو در ایوان خیال
 سایه وش می خرم از گوشه‌ی کاشانه‌ی تو
 سوخت از برق نگاه تو همه هستی من
 نازم آن شعله‌ی هستی کش جانانه‌ی تو
 آب و جارو بکنم با مژه و اشک مدام
 کوی تو ، برزن تو ، کوچه‌ی تو ، خانه‌ی تو
 تا بود چشم تو بیمانه کشای نرگس مت
 همه آفاق خرابند ز پیمانهای تو
 با همه جور و جنائی که تو با ما کردی
 حاشلله که شوم دشمن و بیگانه‌ی تو
 مرغ جان با همه‌ی زیرکی و تجربتش
 باز در دام تو افتد ز بی دانه‌ی تو
 ناصر انقطاع ۴۸۶۱۴

غزلی چو آب خواهی ،
 عجبا که از سرابی
 شطی از شراب خواهی!

از : فرخ تیمی

کدامین صبح ؟

هر نقش از رفته‌ها ، یادست .
 با همه خاموش بودن‌ها .
 بر لب هر جمله‌ی نا گفته فریادست .

دشت دستم مانده و رد سوار یاد
 با غباران شتابان آشنا ، هر خط این هموار .
 تا کران دشت ، تا آنجا که شنزار نگاهم با افق پیوند می‌بندد .
 آسمان سربی اندوه و تنهاییست .

بند تردیدی ، سواران راز رفتن باز میدارد .

من ز عصبانی که در رگهای دستم می جهد ، پرسم :
 با سواری سینه او ، تشنه فریاد
 با سواری پای او ، آزاد ،

در کدامین صبح آیا بشکنی دیوار این خاموش ؟ پائیز ۱۳۴۰

من اگر زبانم آتش،

من اگر ترانه‌هایم

همه شعله‌های سرکش ،

چه کنم که يك دل است و همه داغهای سوزان

غم خستگان عشق و غم کشتگان نفرت ،

غم آبهای هرز و غم باغهای سوزان

تو اگر در این بیابان

چه کنم؟

محمود کبک

کوهنوردی

و
کمکهای اولیه



از: ن. الف «پیروز»

می‌کند. اما بدن‌یست اینرا هم بدانید که در کنار آن، خطرات چندی نیز خود را پنهان کرده‌اند که آفتاب‌زدگی، کوه‌گرفتگی، سرما‌زدگی، پرت شدن از صخره و گم شدن در پیچ و خمهای کوه از زمره آنها

هوای لطیف و تازه و مناظر دل‌انگیز و بدیع آن مشام جان را پر و سلول‌های بدن را زنده و شاداب گردانید. کوهنوردی ورزشی است مفرح، نشاط آور و نیروبخش که در انسان ایجاد حس اعتماد بنفس و برتری

تابستان نزدیک‌میشود. کوهستان با ابهت و وقار ابدی خود شما را بسوی خود می‌خواند، و شما هم باین دعوت پاسخ موافق می‌گویید و روزهای تعطیل به آغوش آن پناه می‌برید تا از آفتاب‌درخشان و جانبخش،

در «سنکوپ آبی» عوارض شدید تر و طولانی تر است. در این سنکوپ چهره کبود می شود و این کبودی بعلت هجوم خون به سر، صورت و مغز است (درست عکس سنکوپ سفید). این عارضه در اثر گرمزدگی یا خونریزی مغزی ایجاد می شود. در این موقع سر را به طرف بالا و پاها را به طرف پایین قرار می دهیم، آنگاه کمپرس آب سرد کرده، کیسه یخ را بر روی پیشانی یا مغز سر بیمار قرار می دهیم. ضمناً توجه داشته باشید که در چنین وضعی مطلقاً نباید الکل به بیمار داد.

شخص مبتلا به بیماری «سنکوپ آبی» را باید هر چه زودتر به پزشک رسانید. برای احتراز از سنکوپ آبی باید توجه داشت که به هنگام کوهنوردی برای مدت طولانی در معرض تابش اشعه ی خورشید قرار نگیریم و در موقع کوهنوردی کلاه و کاسک را فراموش نکنیم. بهر صورت مریض مبتلا به سنکوپ آبی را باید فوراً به سایه برد. یقه لباس و کمربند او را باز کرد. اگر سنکوپ بعات متعوت یا ضربه به سر باشد قطعاً با استفراغ همراه است زیرا استفراغ معمولاً نشانه يك اختلال مغزی است.

اگر در اثر ضربه مغزی، خونریزی ازبینی حادث شود نباید زیاد ناراحت شد، برعکس، خونریزی از گوش خطرناک است و نشانه شکستگی قاعده جمجمه است. پس اگر در سر زخمی ایجاد شده بود باید متوجه باشیم کمپرس آب سرد طوری انجام شود بر روی جراحت گذارده نشود. در هر حال همانطور که گفته شد بیمار را باید در اسرع وقت به پزشک رسانید.

۳ - کوه گرفتگی .

گفتیم که در کوهستان هر قدر بالاتر رویم هوا رقیق تر یعنی اکسیژن موجود کمتر می شود. در این موقع بدن خود بخود سعی می کند با محیط سازش کند. ابتدا قلب وریه تندتر کار می کنند و هنگامی که تطابق انجام گرفت، تنفس و ضربان قلب عمیق تر می شود. در این موقع گلبول های قرمز خون سرعت افزایش می یابند. البته این افزایش در عرض یکی دو ساعت انجام نمی شود بلکه در ظرف چند روز یا دو سه هفته حادث می گردد. ولی تا آن موقع که هنوز بدن این تطابق را بدست نیاورده است، شخص دچار کوه گرفتگی می شود.

روی ریه و قلب نیز اثر می گذارد. زیرا هر قدر فشار هوا کم شود، میزان اکسیژن موجود در هوا نیز پایین می آید در حالیکه در اثر فعالیت بدنی احتیاج ما به اکسیژن بیشتر می شود و طبعاً تعداد دفعات تنفس در دقیقه بالا می رود. بنابراین کسانی که به کوهنوردی می پردازند باید به ارتفاع توجه داشته باشند و بدانند که از ۱۵۰۰ متر به بالا، کاهش میزان اکسیژن ممکن است سبب اختلالات تنفسی و سردرد شود که البته این عوارض برای شخص سالم خطری ندارد و رفته رفته بدن خود را با محیط مطابقت می دهد. اما کسانی که به ناراحتی های قلبی و ریوی و فشار خون مبتلی هستند موظفند مطلقاً از صعود به نقاط مرتفع خودداری کنند که خطراتی جدی برایشان در بردارد و ممکن است ایجاد «سنکوپ»، «کوه گرفتگی» و یا «خون ریزی از ریه» کند.

۴ - سنکوپ چیست ؟ :

در سنکوپ، شناسایی و درک شخص از میان می رود ولی اعمال قلب وریه متوقف نمی شود. سنکوپ دو نوع است: «سنکوپ سفید» و «سنکوپ آبی». در سنکوپ سفید رنگ چهره می پرد، صورت از عرق سرد پوشیده می شود و سر بر روی سینه می افتد. علت آن نرسیدن خون به مغز است. چنانچه کسی به این نوع سنکوپ دچار شد باید او را به پشت خوابانید، سرش را به طرف پایین و پاهایش را به طرف بالا قرار داد تا خون دوباره بتواند به مغز برسد. یقه و کمربندش را باید باز کرد و ابتدا مایعی در دهانش نریخت. از تکاندانش باید خودداری شود تا هنگامی که دوباره شناسایی خود را بدست آورد. پس از بازگشت حالت شناسائی و درک کردن، آنوقت می توان آب خنک، قهوه، چای یا کنیاک طبی باو خوراند زیرا الکل، خون را متوجه مغزی کند.

هستند .

مسلمانی نیست که شما در روزنامه چند بار بخوانید یا ازدوستان خویش نشنویید که چند یا چندین جوان با چندصد هزار آرزو، جانهای عزیز خود را فدای ندانم کاریهای خود در کوهستان کرده اند.

آنان بدون تردید بقصد فدا کردن جان خود به دامن این پیر سر بلند نرفته بودند بلکه برای ورزش، تفریح و گذراندن روزهای تعطیل خود به شیرینی و خوشی پای بر دم این شیرپیر نهاده بودند، منتها عدم توجه به بعضی مسائل بظاهر بی اهمیت و سهل انگاری های جزئی، جسم نیرومند و جان امیدوارشان را به کام مرگ هدایت کرد. بهر صورت ما در این مقاله بطور خیلی مختصر به شرح برخی از این حوادث و کمکهای اولیه ای که در چنین موارد باید نسبت بدچارشدگان بان انجام داد می پردازیم :

۱ - ارتفاع و اثر آن بر بدن انسان

ارگانسیم بدن ما برای محیطی که در آن زندگی می کنیم ساخته شده است یعنی مقاومت و خصوصیات بدن آنان که در کنار دریا زندگی می کنند با جسم کسانی که در کوهستان روزگار می گذرانند کاملاً متفاوت است زیرا در کنار دریا فشار هوا بسیار زیاد است و در کوهستان بسیار کم. بنابراین هنگامی که به کوه می رویم و به طرف قله ی آن صعود می کنیم باید بدانیم که هر گامی که بر می داریم مقداری از فشار هوایی که بر بدن ما وارد می آید کاسته می شود. بالطبع یاخته های بدن منبسط و رگها باز می شوند. همین وضعیت بر

کوه‌گرفتنگی از بعضی جهات شبیه دریا گرفتگی است که علائم آن احساس کوفتنگی، خستگی و تهوع است ولی در کوه گرفتگی طپش قلب، خواب آلودگی و ناراحتی تنفسی نیز به علائم گفته شده اضافه می‌شود.

● درمان کوه گرفتگی :

استراحت، مصرف قهوه و چای و بخصوص شیرینی و ویتامین B و C در حدود ۱۰ قطره «کورامین» در آب قند است. بنابراین کوهنورد باید همیشه قرص گلوکز و قطره‌ی کورامین همراه داشته باشد که در این باره در بخش «داروخانه‌ی سیار» صحبت می‌کنیم. در هر حال تجویز نوشابه‌های الکلی برای شخص کوه گرفته مطلقاً ممنوع و حتی خطرناک است. چون اکثر کوه گرفتگی‌ها ارتباطی مستقیم با نارسایی قلب و اختلال سیستم اعصاب مرکزی دارد، بنابراین زدن یک سیلی صدادار به کوه گرفته و یا حرف زدن با فریاد و یا لحن تمسخر آمیز بی‌فایده نیست.

کسیکه دچار کوه گرفتگی شده است باید فوراً از کوه پایین بیاید و ارتفاع خود را کم کند. کسانیکه دچار کوه گرفتگی می‌شوند باید توجه داشته باشند در دفعه‌های بعد کوله پشتی سبکتری انتخاب کنند و رفته رفته و بمرور و در دفعات متعدد ارتفاع کوهنوردی خود را اضافه کنند.

۴ - آفتاب زدگی :

آفتاب در کنار دریا و کوهستان خیلی بی‌رحم می‌شود. بنا بر این برای حفاظت بدن در مقابل اشعه سوزان آفتاب باید مجهز بود. بخصوص در کوهستانهایی که از برف پوشیده شده است، زیرا در این قبیل کوهستانها، در اثر بازتاب اشعه آفتاب از برف، دیگر سایه وجود ندارد.

یک طرف، آفتاب درخشان و یک طرف هم بازتاب آن از برف. برف تازه ۹۰٪ و برف مانده ۶۰٪ نور آفتاب را منعکس می‌کند. درست است که رنگ پوست برتره‌ای که از اثر اشعه آفتاب ایجاد شده زیبا و سلامت بخش است ولی باید دانست که بعضی اشخاص دارای اعصابی حساس هستند و آفتاب را بد تحمل می‌کنند و پس از یکروز کوه پیمایی در زیر اشعه آفتاب به بیخوابی، سردرد، تحریک کلیه‌ها، خارش و اگر مادچار می‌شوند، زیرا وجود برف، هوای رقیق، ارتفاع زیاد و نبودن گردو خاک، قدرت اشعه آفتاب را تا هشت برابر هم می‌رساند.

از این گذشته، آفتاب دشمن چشمان گرانبهای شماست. حتی در کوهستان از عینک‌های مخصوص تیره استفاده کنید و برای حفظ پوست بدن روغن و چربی بکار نبرید بلکه محلول عالی «تانن» را بکار ببرید و روغن را برای موقعی بگذارید که بسلامتی به منزل برگشته‌اید و خطر ترک خوردن پوست موجود باشد. زیرا ذرات چربی و عرق بدن، خود به ذره‌بین‌هایی مبدل می‌شوند که قدرت آفتاب را بیشتر می‌کنند و در این مورد نباید گول تبلیغات بازرگانی و تجارتي را در مورد روغن‌ها و کرماها بخوریم. ضمناً استفاده از نقاب نیز برای حفظ پوست صورت و بینی توصیه می‌شود.

هرگاه بر اثر اشعه آفتاب بر روی لب‌ها طاولهایی آشکار شد، با استفاده از مرکورکرم و پمادهای روغنی می‌توان آنها را درمان کرد. زیرا محلول مرکورکرم تا مدت زیادی از نشو و نمای میکروب‌ها بر روی محل‌های طاول زده جلوگیری می‌کند.

۵ - شکستگی دست و پا :

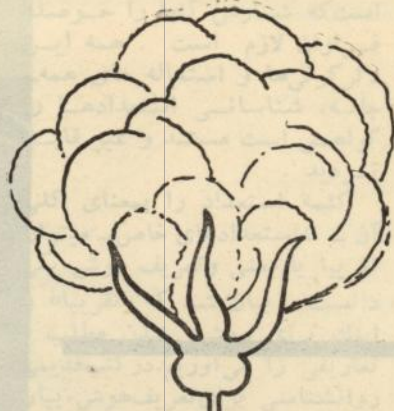
اگر در اثر سانحه‌ای دست یا پای کوهنوردی بشکند باید عضو شکسته مطلقاً بی‌حرکت بماند و اطراف آن با شاخه‌ی راست درختان یا تخته، ثابت نگهداشته شده و بسته شود. آنگاه بدون اینکه فشاری بر روی عضو صدمه دیده وارد شود، شخص مصدوم را به کول گرفته یا بوسیله قاطر یا وسایل دیگر، از کوه پایین آورده و فوراً به پزشک برسانند. برای جلوگیری از ضعف مجروح، خوراندن شربت قند و ۱۰ قطره کورامین نافع است.

۶ - حمل مجروح :

ساده‌ترین نوع حمل مجروح در کوهستان، حمل کردن او بر روی پشت است. ولی باید توجه داشت که قسمت اعظم وزن بدن مجروح را شانه‌های ما باید تحمل کند یعنی مجروح را باید کمی بالاتر از حد معمول بکول بگیریم تا بدن او صدمه کمتری ببیند و دستهای حمل‌کننده نیز آزادتر باشد که بتواند کلنگ کوهنوردی را با آسانی بکار برد و این سانحه با حادثه‌ی بدتری توأم نشود. همچنین مجروح باید طوری بر روی پشت حمل شود که حتی در موقع بیهوشی از عقب نیفتد. روش دیگر حمل مجروح، حمل با قاطر است که از هر جهت به‌اسب ترجیح دارد و آن نیز بر سه نوع است: اول - مجروح را بطور عادی سوار قاطر می‌کنند و محکم می‌بندند که حتی در صورت بیهوشی بر زمین نیفتد.

دوم - دو نفر مجروح را هر کدام در یک لنگه چادر می‌پیچند و هر کدام را به یک طرف قاطر بصورت خوابیده می‌بندند (باید توجه داشت که مجروحان بالا بسته شوند تا به هنگام حرکت قاطر به نوك صخره‌ها





پنبه و کود شیمیایی

پس مقداری زمین بی کود میماند . اشکال دوم اینستکه در بیشتر زمینهای ایران هر چهقدر کود حیوانی بدهید موفق میشوید تا حدودی محصول خیلی خوب بردارید ولی زیادی کود با آب کافی موجب میشود که شاخ و برگ پنبه قوی شود و بارنگه ندارد . ولی اگر شما کشاورزان بتوانید اقلاً دو سه سال یکمرتبه زمین خود را کود حیوانی بدهید و علاوه بر آن همه ساله کود شیمیائی هم بدهید ، بهترین محصول را برداشت خواهید کرد . کود شیمیائی ، هم زمین را قوی می کند و به گیاه غذا می رساند و هم از ریختن گل و بار پنبه جلوگیری میکند . یعنی اگر مطابق دستورهای زیر عمل کنید ، در زمین هائیکه بوته ها ضعیف هستند ، کود آنها را قوی میکند و در زمین هائیکه بوته ها قوی هستند و بارنگه نمی دارند ، آنها را بارور خواهد کرد .

بهترین کودهای شیمیائی برای پنبه عبارتند از :

- * ۱ - اوره که بان کود صدفی هم میگویند .
- * ۲ - سوپرفسفات تریپل که بان کود ساجمه ای هم میگویند .
- * ۳ - فسفات دامونیم .
- * ۴ - نیترات دامونیم .

البته زمینهای مختلف یک جور نیستند و علاوه بر این ممکن است برای کشاورزان مقدور نباشد که بمقدار لازم کود بدهند ، بنابراین کمترین مقدار و بیشترین مقدار کودی که در زمین پنبه خیلی خوب صرف می کند نوشته میشود :

- ۱ - کمترین مقدار کود در تمام کشور برای یک هکتار زمین پنبه ، یکی از دو نوع زیر :

- الف : ۷۰ کیلو گرم سوپر فسفات تریپل باضافه ۷۰ کیلو گرم اوره
- ب : ۶۰ کیلو گرم فسفات آمونیم باضافه ۵۰ کیلو گرم اوره

- ۲ - بیشترین مقدار کود برای یک هکتار پنبه در نقاط مختلف تفاوت می کند که با نظر مروج کشاورزی اقدام به کود دادن زمین خواهید کرد .

کشاورزان عزیز گاهی ملاحظه کرده اید که بوته های کوچک وضعیف پنبه شما محصول خوبی نمی دهند . گاهی هم بوته ها خیلی بزرگ میشوند ولی گل و بارشان میریزند و محصول کافی تولید نمی کنند . در بعضی زمینها هم با دادن کود حیوانی و مواظبت کافی ، محصول خوب میشود و در آمدش رضایت بخش است .

حال ببینیم چرا در بعضی زمینها پنبه خوب نمی شود ، چرا جای دیگر بوته ها بزرگ شده است ولی بار نگه نمی دارند و آیا باچه وسیله و بچه طریق ممکن است مقدار در آمد پنبه را در زمینها بالا برد .

اگر زمین باندازه کافی آبیاری شود ولی بوته کوچک بماند و محصول کمی بدهد ، حتماً زمین ضعیف است و باید بچنین زمینی کود داد تا بوته ها قوی شده و بیشتر بار بدهند . تا بحال بوته هائی را که بزرگ میشدند و بار نگه نمی داشتند ، باین آسانی نمی توانستند چاره کنند و گاه اتفاق می افتاد که با دادن کود حیوانی ، کار بدتر میشد و گل و پاپنبه میریخت . بوسیله امتحان و تجربه ، راه بر طرف کردن این عیب را پیدا کرده اند . ما بعداً برای شما خواهیم گفت که در زمینها چه باید کرد ولی قبلاً باید بدانیم چه کودی را به چه مقدار باید بزمین پنبه داد تا هم بوته ها قوی شوند و هم بار نگه دارند .

دانشمندان محصول پنبه و بوته آنرا یکجا تجزیه کرده و معلوم داشته اند که اگر یکسال در زمینی پنبه بکارید ، با برداشت محصول آن ، قوت یک هکتار زمین را باندازه قوت ۳۲ تن کود حیوانی کم می کنید . یا اگر یکسال زمین را پنبه بکارید . بعد از برداشت پنبه مثل اینستکه از هر هکتار در حدود ۳۰۰ بار الاغی کود برداشت کرده اید . پس اگر بخواهید زمین شما سال به سال ضعیف تر نشود ، باید اقلاً به همین اندازه بان کود حیوانی بدهید تا همیشه محصول متوسطی بردارید .

دادن کود حیوانی دو اشکال دارد . اشکال اول اینستکه شما اینقدر کود حیوانی ندارید که بزمینها بدهید . کشاورزانیکه بتوانند همه ساله زمینهای خود را در هر هکتار ۳۰ تن (هر قدم یک من) کود حیوانی بدهند کم هستند .

آدمی و استعدادها

از : پرویز صالحی - عرشی دخت عرشی

و امکان پذیر و تا حدودی مورد قبول - در همه کشورها بطور کلی ، و در کشورهای پیشرفته بویژه ، اساس آموزش و پرورش بر این شناسائی و آگاهی فرد بنا شده است .

صاحب نظران پرورش می کوشند فرد را بشناسند. در مرحله نخست بجسم او و صفات بدنی و ظاهری او توجه می کنند و در مرحله دوم و عالی تر به صفات روحی ، استعداد ها و توانائی ها و هوش فرد - که بصورت زاد راهی گرفته شده از اجداد است - و نحوه تغییر و دگرگون شدن آنها، پروردن آنها، کشانیدن آنها براسی صحیح و متناسب با هدفهای تربیتی.

بهمین علت هدف اساسی تعلیم و تربیت و بطور کلی روانشناسی امروزه توجه به اختلافهای فردی و شناسائی استعداد ها می باشد . پس آنچه که در مرحله نخست مورد توجه مربی و معلم میتواند واقع شود عبارتست از استعداد و شناسائی و سنجش آن : منظور از «استعداد» چیزی و یا

دو نفر را نمیتوان یافت که دارای خصوصیات جسمانی همانند و حتی تا حدودی متشابه باشند. افراد از نظر قد و قامت ، رنگ ، پوست ، نحوه ترکیب اجزاء چهره ، نوع صحبت کردن ، طریقه راه رفتن خندیدن و گریستن که اموری ، جسمانی و ظاهری و قابل ارزیابی هستند متفاوتند تا چه رسد به امور خلقی و مسائل روانی و درونی .

شاید برای اولین بار مطالعه و کنجکاوی ودقت دراختلاف های ظاهری و جسمانی، افراد را بسری درك اختلاف های روحی و خلقی و روانی رهنمون شده و اشخاص با استعداد و علمای قوم رابه کشف توانین و روابط آنها، بنظام در آوردن آن قوانین، سنجیدن آن حالات ظاهری و جسمانی و تعریف آنها کشانیده و در نتیجه علم روانشناسی پی ریخته شده و به تکامل رسیده است .

اینك دیگر صحبت از مسائل دقیق روانی و طریقه سنجش و اندازه گیری آنها با وسائل دقیق علمی ، اموری هستند تقریباً عملی



شناخت استعداد :

امروزه وقتی که صحبت از استعداد یا هوش میان کشیده می شود منظور ترکیبی است از حالتی ذاتی و ارثی، و حالتی پرورشی و ناشی شده از محیط بمعنای وسیع کلمه که چنان این حالات یکی شده و با هم جفت گردیده اند که جدا کردن عوامل هر یک و نمودن اثر آن عوامل تقریباً محال است. حال اگر مربی آگاه، با شکست دانش آموزی، یا عدم موفقیت او در رشته ای معین، یا عدم دقت او و یا عدم توانائی او در تمرکز حواس روبرو شود، در این مورد به پنهان اینک با کودکی بی استعداد، یا سر بهوا و یا بی توجه برخورد دزد از خود سلب مسؤلیت نکرده و به بیراهه کشیده نمی شود بلکه با دیدی وسیع تر و عمیق تر و علمی تر باین مساله نگریسته و با اقداماتی ضروری و سنجیده و علمی دست می یازد، تا علت اصلی ضعفی را که در فرد مورد نظر مشاهده کرده است روشن کرده و با استناد به دلایل دقیق تربیتی و روانشناسی و با کمک گرفتن از وسائل دقیق و مورد اعتماد، راه آینده و روال زندگی و یا بهتر، سرنوشت وی را تعیین کند، آنهم متناسب با نیرو و قدرت و توانائی و استعداد و هوش وی.

اینک ببینیم این وسائل

شناسائی و تشخیص

چه هستند؟

تست:

از نظر تاریخی، شناسائی افراد و سنجیدن خصوصیت های مختلف جسمانی و بخصوص روانی و تشخیص استعدادها و برگردانیدن عوامل کیفی مانند هوش بصورتی کمی، همیشه مورد توجه خاص روانشناسان تربیتی بوده است. در گذشته بعلت نبودن وسائل علمی، از طرقی که بیشتر مبتنی بر مشاهده رفتار اشخاص و بدست آوردن تجاربی در این راه و شناسائی نحوه رفتار و رابطه آن با حالات بدنی و تیپها و دگرگونی های

مانده در صفحه ۲۷

رشته های گوناگون بوجود آورده است که شمارش آنها را حوصله فراوان لازم است. همه این دگرگونیها و استحالهای همه جانبه، شناسائی استعدادها را گواهی است مستند و غیر قابل تردید.

کلمه استعداد را بمعنای کلی آن - نه استعدادهای خاص - میتوان تقریباً با معنی و تعریف هوش یکی دانست. بیان شد که «تقریباً» و اینک برای روشن شدن مطلب، تعاریفی را می آوریم. در کتب قدیمی روانشناسی برای تعریف هوش، بیان شده است: «قدرت درک و فهم مطالب پیچیده» و یا «سازش با اوضاع و احوال تازه». علاوه بر آن کسی که بتواند مطلبی را زودفرا گیرد و با افکاری تازه ابداع کند، و یادر فعالیت های گوناگون چون نقاشی، معماری، و مهندسی... مهارت بخصوصی نشان دهد، با هوش نامیده شده است که در اینجا مقصود، هوش اختصاصی و یا استعداد ویژه فرد مورد نظر است.

فیلیپ. ا. ورنون Vernon استاد روانشناسی تربیتی در موسسه علوم تربیتی دانشگاه لندن در این مورد عقیده دارد که: «مقصود از کلمه هوش چیست؟ هوش عبارت از مهارت یا آگاهی فرد بر تمام جوانب است، و به صورتی عام، قدرت اندیشیدن وی را گویند. آیا فرد در فراگیری سریع است؟ آیا میتواند مسائل مشکل را حل کند؟ آیا می تواند مفاهیم مجرد را درک کند؟ آیا روابط نوین میان اشیاء را در می یابد؟ آیا از نظر قوای عقلی نسبت ب دیگران عقب مانده است یا پیشرفته؟ بهر تقدیر هوش مرادف با استعدادهای خاص نیست...» اما تردیدی نیست که حالات روانی و استعدادهای مختلف بصورت واحدهای جداگانه و در کنار هم نمی باشد، آنها چنان بهم در آمیخته و در هم شده اند که کلی لایتجزی و جدائی ناپذیر را تشکیل داده اند و اگر جدائی در بحثها و شناختن آنها و سنجشها میان می آید فقط برای سهولت و آسانی عمل و مطالعه است و بس. بهمین علت ما در بحث خود، در آغاز به کل توجه می داریم و از هوش و استعداد بمعنی وسیع هر دو در یک حوزه و بایک مفهوم برداشت می کنیم.

پدیده ای است که فرد میتواند در آینده با تربیت صحیح و راهنمایی سنجیده بدان برسد. در حالیکه «توانائی» عبارتست از آنچه که فرد در حال حاضر بدان رسیده و آن را دارد و آنچه که مورد نظر ماست «استعداد» است.

درفر هنگ های مختلف، استعداد را ظرفیت انجام دادن کار تعریف کرده اند و فوراً در اینجا مساله ظرفیت مطرح می شود که خود چه است و مراد از آن چیست؟ - یک متخصص تعلیم و تربیت باین ظرفیت بصورت قدرت یادگیری در زمینه تجارب تحصیلی توجه دارد، در حالیکه متخصص حرفه و فن بدان، بصورت قدرت فراگیری بهترکاری و بهره وری از آن در زمینه عمل می نگرند، که لازم است بیان شود که در یک جلسه و با یک آزمایش نمیتوان استعداد محض فردی را سنجیده و باز کرد، چنانکه در همین زمینه «ترستن»

Thurston و «گیلفورد» Guilford

معتقدند که مشخص کردن استعداد محض بسیار مشکل است چون استعداد های اشخاص بتدریج آشکار و معلوم می شود.

در گذشته بعلت یکدست بودن روابط اجتماعی و متنوع نبودن مشاغل، نیازی به متخصصان گوناگون احساس نمیشد و بویژه بعلت همانند و ساده بودن زندگی و وسیله زیست و معاش (زمین، و استفاده از زمین با وسائل ساده مانند گاو، اسب و گاو آهن) و بهمان نسبت نیازهای مردم، ساده و حقیر و محدود بود بطوری که به شناسائی استعدادها و استفاده از آنها در ریزه کاریهای صنعت، مانند امروز نیازی نبود. کودک حرفه اجدادی خود را در طی زمانی تقریباً طولانی با دستیاری و کمک پدیر در آغاز، و بعد در جانشینی او، فرا می گرفت و بر مقام پدیر تکیه میزد و پسر را نیز بهمان شیوه آماده می کرد تا بجای وی نشیند.

اما امروز حتی با توجهی سطحی، عدم امکان ادامه راه پیشینیان آشکار می شود. روابط فردی بحدی فراوان شده است که تصور حدود و ثغوری بر آن ممکن نیست تنوع علوم و صنایع، حتی در همان زمینه کشاورزی و نیازهای انسان - های روستا، تا حدی است که

پیدايش آتش



در تابستان از کوهها بالا میرفت و بشکار حیوانات وحشی مشغول میشد. در زمستان هم با همان چند تکه پوستی که بر تن داشت، و با همان اسلحه‌های ابتدائی، بشکار حیوانها در برف و یخ میپرداخت. يك روز پدرش داستان اسرارآمیزی در باره آتش باو گفت. کلمه آتش برای موجی مهیج بود و چند مرتبه زیر لب زمزمه کرد: آتش آتش . . . و همانطور که در غار نزد پدرش نشسته بود پرسید: «آیا این آتش چیست و چطور می‌تواند او را در هوای سرد گرم کند؟». پدر در حالی که بسختی می‌لرزید جواب داد: «آری پسر، آتش بالاترین نیرو را دارد و فقط خدایان بآتش دسترسی دارند. مردان شجاعی که در غارهای دور زندگی میکنند دارای قد بلند و بازوان قوی هستند. آنها سالها کوشش داشته‌اند که آتش را در میان ما آورند. اما آتش از چنگ آنها گریخته و ناپدید شده است و به کوههای اصلی دشت که می‌توان زادگاهش نامید پرواز کرده است». موجی پرسید: پدر زادگاهش کجاست؟ - اجازه بده من بروم، هم قوی هستم و هم خوب میتوانم بدوم. من این آتش را از خدایان گرفته و بمیان شما بر میگردانم. پدر سری تکان داد و به پسرش گفت تو خیلی سریع و بدون فکر صحبت میکنی، من

داستانی برای کودکان

ترجمه: رؤیا دره‌پیما



در زمانهای قدیم، در روزگاری که دنیا خیلی جوان بود، انسانها در غار زندگی میکردند، لباسهایی از پوست حیوانها می‌پوشیدند و به شکار حیوانها در کوه و جنگل می‌رفتند. «موجی» و پدرش در دورافتاده‌ترین نقطه زمین در غاری میزیستند. این «موجی» حتی موقعیکه کودکی بیش نبود، از خودش خوب مراقبت میکرد و در موقع بازی و تفریح رئیس بچه‌ها بود.

هرچه زمان پیش میرفت، او هم کارکشته‌تر و حتی قوی‌تر و بزرگتر از بچه‌های دیگر میشد بطوریکه میتوانست با پسران بزرگتر از خودش مسابقه بدهد. در مسابقه دو، و پرش، شکار خرس وحشی، گوزن کوهی و پرندگان که با نرزه و تیر و کمان

زندگی میکرد نزدیک شده بود. موجی همچنانکه بکوهستان عظیم مینگریست فریاد زد: سگ بزرگ، سگ بزرگ کجا هستی؟. سگ هم فوراً در حوالی دهانه کمینگاه ظاهر شد، از سنگ بزرگی که جلو کمینگاه بود بالا رفت و بعقب برگشت و ندا در داد: کیست که مرا صدا میکند؟. موجی فریاد کشید: من هستم . . . پسر مرد غارنشین که در کناره جنگل زندگی میکنیم . آمده‌ام در باره آتش از تو سؤال کنم، ممکن است مرا راهنمایی کنی؟. سگ جواب داد: . . . بله، شناختم، موجی . . . موجی جلو بیا .

موجی هم مانند تازی از کوه بالا رفت. وقتی نزدیک کمینگاه رسید ابتدا سلام کرد و سپس گفت از زبرکی و بزرگی و زرنگی های تو حکایتها شنیده‌ام. اکنون آمده‌ام از تو تقاضای بکنم. سگ گفت: بسیار خوب، داخل شو.

موجی در داخل کمینگاه نزدیک سگ بزرگ نشست و پرسید که آیا تو مرا در بدست آوردن آتش کمک میکنی؟. من میخواهم آتش را بدست آورده و بمیان مردم ببرم . . . مردمیکه در این سرمای سخت زمستان بخود می‌پیچند و جرات بیرون آمدن از غارهایشان را ندارند. سگ گفت چه کسی جرات دست زدن بآتش را دارد؟. موجی جواب داد من با کمک تو شاید بتوانم آنها بدست آورم. سگ باز هم گفت بدست آوردن آتش کار آسانی نیست. آتش در کوهستان است و موجوداتی با دقت از آن مراقبت میکنند. اینها بمحض رسیدن بآتش خود را بشکل ارواح در می‌آورند و گویا منتظرند که انسانها و موجودات زنده را ببلعند. بله، تو پسر شجاعی هستی و من هم شجاعان را دوست دارم ولی باید قبلاً نقشه این کار را بکشم و بعد تو را باخبر سازم. برو و فکرهای خودت را بکن و اگر مصمم شدی برگرد.

موجی جواب داد همه‌گونه فکرهایم را در باره بردن آتش کرده‌ام . احتیاج به تصمیم تازه ندارم. سگ با خوشحالی باو خیره شده و گفت بسیار خوب، بدست آوردن آتش و این نقشه بزرگ احتیاج به پسران قوی و شجاع دیگری هم دارد و بدون کمک

نمیدانم چگونه میتوانی موفق شوی در صورتیکه همه رفته و شکست خورده برگشته‌اند. باید مثل سالهای پیش سرمای زمستان را تحمل کنیم. نه، نه، آتش به خدایان تعلق دارد و از آن مانیست. سخنان مایوس کننده پدر، موجی را قانع نساخت اصرار کرد که در این باره بیشتر سؤال کند، اما پدر غرید و گفت:

بسیار خوب موجی، اگر میتوانی این کار را بکنی حرکت کن. تنها یک موجود است که می‌تواند بتو کمک کند آنها سگی است که سالهاست نزدیک زادگاه آتش لانه دارد. همیشه در باره آن سگ و دلاوریهای او چیزها شنیده‌ام. روباهها میگویند لانه اش رو بروی کوه آتش است، همان جاییکه خورشید از پشت آنجا روزها بالا می‌آید. موجی بپدرش گفت اجازه بده نزد او بروم، بشما قول میدهم که سالم برگردم.

پدر با صدائی مملو از ترس دوباره گفت: برو فرزندانم، خدایان ترا محافظت کنند .

موجی عازم شد: چشمانش از ذوق برق‌میزد. عشق بآتش در درونش زبانه می‌کشید. مثل باد شروع بدویدن کرد و در اولین روز چندین فرسخ دوید. وقتی شب رسید، بکوههای مرتفعی که سگ در آن



هریک بصورت های مختلف ظاهر میشدند و سپس در هوا محو میگرددند .

سک بزرگ چوب بزرگی هم با خود از کمینگاه برداشته بود. موجی فرمان ایست داد. سپس ملایم ملایم پیش رفته و چوب را به نزدیک شعله های سرکش گرفت. وقتی چوب برافروخته شد، آنرا بدنان گرفت و با عجله و دوان دوان بسوی موجی برگشت. موجی هم چوب را از دندان سک گرفت و بیائین سرازیر گشت. اما شعله های آتش بدنبال او روان شدند. سک فرمان داد: «موجی برو و برگرد . . . بعقب نگاه نکن هرآن ممکن است آنها تورا دربرگیرند و نتوانی وظیفه مقدست را انجام دهی. آنها نخواهند گذاشت کسی روحی را از آنها جدا کند. برو و . . .» موجی، دوان دوان خود را به پسرهارسانیدو باولین پسری که برخورد کرد آتش را بدست او داد و هریک دوان دوان رفتند و دربردن چوبدستی برافروخته بیکدیگر کمک میکردند تا بسوی پدران خود برگشتند.

پسران نیرومند و زرنگ فریادهای شادی میکشیدند و پدران آنها هم با خوشحالی منتظر ورود آنان بودند .

کودکان عزیزم

همانطور که دیدید این موفقیت در نتیجه کار دست جمعی بود . . . موجی تنها نمیتوانست به آتش دست بیابد اما وقتی همگی باهم کمک کردند توانستند به هدف خودشان برسند و آتش را بمیان انسانها بیاورند . . . و همه میدانیم که آتش چقدر در زندگی گذشته و حال ما آدمها موثر بوده است .



آنها رساندن آتش ممکن نیست. این پسران همه باید قوی و دونده خوبی باشند که بتوانند در موقع خستگی آتش را بدیگری داده و آن را بمنزل برسانند. موجی گفت بسیار خوب، من برمیگردم و آنها را آماده میسازم .

سپس بسرعت باد برگشت و ۹۸ پسر چابک را انتخاب کرد که با خودش ۹۹ نفر شدند. همگی قوی، زیرک و مشتاق در بدست آوردن آتش بودند. همه باهم خنده کنان و در حال رقص بطرف کمینگاه سک بزرگ روان شدند .

موقعیکه همگی به پای کوه رسیدند، موجی فرمان ایست داد و سپس خودش بطرف کمینگاه سک رفت و باهم بطرف پسرها آمدند .

سک بزرگ با همه بچهها احوالپرسی کرد و سپس فرمان ایستادن و منتظر ماندن داد. بچهها هم نیز همگی به سک تعظیم کرده و دستور او را اطاعت کردند .

سک به پسران گفت که همه در اینجا بمانید. وسائل راحتی برای همگی شما فراهم کرده ام. بخورید و بخوابید ولی در برگشت باصاف منظمی حرکت کنید .

فردا صبح نزدیک طلوع آفتاب، موجی و سک بزرگ از کمینگاه خارج شده و باهم بسوی کوه آتش رفتند. در پای کوه آتش، موجی ایستاد و بشعله های سرکش خیره خیره نگریست. شعلهها



آدمی و استعدادها

باید توجه داشت که این قضاوت و سنجش، مطلق و صددرصد و قطعی نمیتواند باشد و بخصوص باید توجه داشت که مقدار حقیقی هوش و استعداد مطلق قابل اندازه گیری نیست. اما آنچه که بوسیله این تستها سنجیده می شود واز حالتی کیفی بصورتی کمی در می آید، قابل اعتماد بوده و میتوان در مواقع ضروری بدانها استناد کرد. در شناسایی استعدادها باید باین مسئله مهم توجه داشت که یافتن فردی که توانائی و قدرت انجام هر کاری را داشته، صاحب کلیه استعدادها باشد بسیار مشکل و شاید غیر ممکن است. چه طبیعت همانگونه که به هر فرد، ساختمان ظاهری و جسمانی بخصوص و محدودی داده است که وجه افتراق وی با سایر اشخاص می باشد، از لحاظ خصوصیات روانی و استعداد های ذاتی نیز آنها را متمایز و محدود داشته است و این نکته ایست بسیار مهم و قابل توجه در امر آموزش و پرورش و تنظیم برنامه ها و سپردن وظایف مختلف به افراد در سطوح گوناگون نیازهای مملکتی و جهانی. توجه خاص به اصل اختلاف های فردی و احترام به شخصیت همه افراد، بخصوص کودکان که موضوع تعلیم و تربیت هستند، موجب آن شده است که تعلیم و تربیت بگونه های مختلفی مناسب با استعدادها و رغبت های دانش آموزان و در عین حال نیازهای جامعه، تجلی کند که هدف همه آنها هدایت فرد است در مسیری صحیح و درست که رضایت شخصی - در مرحله اول - و کشاندن جامعه به سطحی متعالی، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی در مرحله دوم آن قرار دارد. بطور کلی هدف همه وسائل شناسائی توانائیها، بر این محور عظیم تکیه می کند که انسان - عالم صغیر - شناخته گردد و به آخرین حد کمال و اعتلا کشانیده شود تا قوانین جهان - عالم کبیر - بدست با کفایت وی آزادانه به انجام برسد.

هر فرد با توجه به توانائی های او و پیاده کردن آنها متناسب با نیاز های جامعه .

۴ - ایجاد تغییرات لازم و ضروری در جهت تعالی و پیشرفت فرد و رسانیدن وی به اوج و آخرین حد ظرفیت و توانائی او.

۵ - آماده کردن اشخاص برای پذیرش و قبول حقایق مربوط به خویش و ارزشیابی آنها، که تقویت کامل و آزاد نقاط برجسته و محاسن و بهره برداری از آنها و همچنین شناخت نقاط ضعف و اصلاح و پذیرش آنها را نیز شامل خواهد بود .

۶ - و بالاخره قدرت تعیین مقام و ارزش اجتماعی و شغلی در جامعه و در محیط کار با واقع بینی و بهره برداری مفید از موقعیتها و ارزشها .

لازم به یاد آوری است که به نسبت تنوع استعدادهای عقلانی و جسمانی و تنوع رشته های تحصیلی و مشاغل ، انواع تست های مختلف بوجود آمده است که هر کدام از آنها استعدادی خاص را در مرحله سنی خاص می سنجد و مورد قضاوت قرار میدهد .

با توجه به مفید ، ضروری، صحیح و علمی بودن تستها باز



بدنی همراه بارفتاری مخصوص، بود استفاده می کردند. البته این شناسائیهها - و اگر بشود گفت اندازه گیریها - تا دوره ای که ماهیت خود قوا آشکار نشده، بطور منطقی بیان نگردیده بود و بیشتر صورتی ابتدائی و فلسفی داشته است، و بطور جدی در زمانی مطرح و مورد توجه و تجزیه و مشاهده قرار گرفته است که جنبه اسرار آمیز و خدائی و الهی بودن فعل و انفعالات روانی تقلیل پیدا کرده است. از آن زمان بعد گاهی تند و زمانی بطنی قدمهائی در این راه برداشته شده است که هرچه زمان پیشتر می آمد، قدمها تندتر گشته، اکتشافات و پژوهش های مربوط به شناسائی قوای درونی بیشتر شده و تکامل پذیرفته است . در صورت شکاک بودن باید بگوئیم که اگر تست تنها ملاک قضاوت و مشخص کننده قدرتها نباشد، لااقل این ارزش را دارد تا نتایج مشاهده های عینی مر بیان و نمره های کلاس و نظرات راهنمایان و مشاوران را با آنها بتوان سنجید و از طرفی علت عقب ماندگیها را بتوان کشف کرد و در رفع آنها کوشید و از طرف دیگر افراد شایسته و با استعداد را به راهی کشانید که بتوانند از خویش و قوای خویش بهره برداری کنند.

با توجه بمطالب بالا میتوان برای تست، هدفهائی تعیین کرد از جمله:

۱ - قضاوت واقع بینانه و بدون تعصب و بوسیله آن، در باره میزان ظرفیت و توانائی هر فرد بمنظور جلوگیری از تحمیل زیاده از حد و احیانا جلوگیری از عاطل ماندن وی.

۲ - کسب اطلاعاتی صحیح و نسبتا دقیق که بر مبنای آن بتوان فرد را برای سازش بهتر با محیط اجتماعی کمک کرد. که این سازش بدون تردید سازش تحصیلی و شغلی را که مربوط به انتخاب صحیح رشته تحصیلی یا حرفه ای مناسب است در بر می گیرد .

۳ - تعیین نوع نیاز های

اوستا مزد دزد

ناپا پدر هم نداشت ، ثالثا اثلا کسانی مثل بزرگتر های ما نداشت که «اوستا» از آنها حساب ببرد . دست «اوستا» سر او باز بود و روزی دو سه بار آن طفل یتیم را میزد و فحش های رکیک میداد ، که چرا کم کار میکنی ، و حال آنکه او هم باندازه ما کار میکرد . بنابر آنکه مادو نفر حرف میزدیم و احيانا از چیزی خنده مان میگرفت ، عوض ما به بهانه ای او را میزد که حساب خود را بکنیم . و برای آن که محیط کار را جدی تر کند ، یکریز باو میگفت : «چون بکن .. یا لا» .

چند روز بعد ما متوجه شدیم که حسنی شب ها خیلی زیادتر از هر کدوم ما کار تحویل میدهد و کارهای ما ، با اینکه مثل همیشه بلکه هم بیشتر بخود فشار می آوریم ، باندازه او نیست .

«اوستا» از آن به بعد فحش و کتک او را کم کرد و بعضی روزها نه تنها او را نمیزد ، بلکه تشویق هم میکرد . کار او را برخ ما مالکشید و سرزنشمان میکرد . برای اینکه ما را تحقیر هم کرده باشد شبی دهشاهی روی مزد او انداخت . بالاخره يك روز من و سعید قرار گذاشتیم کوشش کنیم از حسنی عقب نماییم . هر روز با سرعت يك نفس کار میکردیم . دیگر فکر آن نبودیم که صبح را ظهر و ظهر را شب کنیم . میخواستیم عقب ماندگی شخصیت خود را جبران کنیم . حسنی هم جنب و جوش ناگهانی ما را دید و متوجه مقصود ما شد . بیش از پیش فعالیت نشان میداد و مراقب ما بود .

چند روز بعد ، طرفهای عصر سعید متوجه شد که يك ردیف از تواستامپی هایش کم شده . بفکرش رسید که شاید من برداشته ام و بمن اعتراض کرد . ساعتی بعد منم دریافتم در حدود بیست تا از کارهایم نیست و به سعید پرخاش کردم . به کارهای آن پسرک هم نگاه کردم ، چیزی دستگیرم نشد . کارهای سعید هم اضافه نشده بود . من از او بدگمان او هم از من دلچرکین شد . آنروز حرف نزدیم و یا هم بی سر و صدا قهر کردیم .

فردا هم در غفلت کوتاهی باز دو ردیف ده تائی از کارهایم کم شد . با عقده ای که از سعید داشتم دیگر یتیم کردم که کار اوست . رفتیم با خشونت مقصداری از کارهای او را برداشتم جلو خودم گذاشتم و او هم آمد که از من پس بگیرد کارمان به کشمکش کشید و «اوستا» سر رسید و فریادی سر ما کرد و آرام شدیم . اما هر کدام در دل حرص و جوش میخوردیم و برای هم نقشه میکشیدیم .

شب همینکه از کارگاه بیرون رفتیم پریدیم بهم و آندتر کتک کاری کردیم که راهگذاها ما را با پس گردنی ازهم جدا کردند .

روز دیگر با قهر و کدورت دورتر از هم نشستیم . سعید مواظب کارهای خود بود و منم زیر چشم او را می پائیدم . هر کدام ردیف کارهای خود را می شمردیم و روی کاغذ یادداشت میکردیم و دور از دسترس هم می گذاشتیم .

بعد از ظهر که سعید رفت آب بخورد ، دیدم حسنی به بهانه برداشتن سریش از بادیه سعید آمد و دو ردیف ده تائی از کارهای او را با تردستی برداشت و برد و منم بی آنکه وانمود کنم که متوجه او هستم مراقبش بودم . آنها را توی پیت حلبی جلوپایش گذاشت . برای اینکه سعید بمن اعتراض

آن طرف که ما کار میکردیم ، بدیوار چوب رختی زده بودند و همه کتلهای خود را به آن می آویختند . کت «اوستا» آنجا آویخته بود . احمد يك تیغ ریش تراشی از جیب خود در آورد و رفت سرکت «اوستا» و با یکدست پائین کت او را نگهداشت و با دست دیگر تیغ را با فشار به یقه و شانه و آستین کت کشید و آنرا جرو و اجر کرد .

من و سعید تمام حرکات عصبانی او را دیدیم و از خوشحالی دلمان به شورا فتاد و دم بر نی آوردیم ، تنها به مختصر اشاره و پچ و پچی اکتفا کردیم . نگاه غضب آلود احمد مثل تیغه تهدید آمیز چاقو بروی ما درخشید و ما هم با لبخند رضامندانه کار او را تأیید کردیم و به نشانه راز داری ، سر خود را تکان دادیم .

شب که «اوستا» کت را برداشت دید مثل جگر زلیخاریش ریش و ازهم دریده است . داد و فغانش بهوا رفت : «کدوم نمک بحروم این نامردی را کرده ، مادرش را بغزش می شونم .. کی دیده .. بلانی بسرش بیارم که مرغای اسمون بحالش گریه کنند» . لاینقطع با فریاد هائی که شبیه گریه بود به هر چه «نمک بحرام» دشنامهای رکیک میداد . ما هم اصلا بروی خود نی آوردیم که شتر دیدی ندیدی .

يك پسر بچه دیگر هم تازه آورده بود که چند متر دورتر از ما کار میکرد . کار او هم از نوع کارما بود . ما او را حسنی صدا می کردیم . پسرکی لاغر و مردنی بود که سرو وضع رقت انگیز داشت . «اوستا» حسنی را فوق العاده آزار میداد . چون او لا بچه آن محل «گذر قاطرچیها» نبود .



را چنگ زد و از روی دیوار پاره کرد. اول کمی ترسیدیم ولی فوری پی بردیم که موجبی برای ترس ما نیست. با تمام شدن تابستان دیگر احتیاجی بکار کردن در آنجا نداریم. فریاد میکرد و ما با سرعت کار خود را میکردیم. در این بین سعید گاهی ریز و بریده بریده می خندید.

غروب، اول کاری که کرد، این بود که حسابان را داد و هردو ما را با اردنگ از دکان بیرون انداخت. از آنشب به بعد چنگ آشکارای ما با او شروع شد.

روز بعد، همه جابدر و دیوار محل باذغال و گچ عباراتی را که تهیه دیده بودیم شروع بنوشتن کردیم:

«اوستا مزد دزد نه نماز بخوان نه دزدی بکن.»

«اوستا مزد دزد پنج تومن احمد ننجون را جلو همه بالا کشید.»

«اوستا مزد دزد حسنی را ازدکان فراری واز خانه آواره کرد.»

روی کاغذهای نیم ورقی عکسهای بدشکلی میکشیدیم و گوش دراز و دم میکناشتیم وزیر آنها مینوشتیم «شایل اوستا مزد دزد» و باخمیر تغار نانوایی بدیوار نبش گذر می چسبانیدیم.

هر روز هم، صبح زود، یکی از این صورتکهای الخناس را ببرد کانش می چسباندیم. وقت و بیوقت هم پسر بچه‌ها، همتد خودمانرا ریسه میکردیم (دوسه فرمان برای تلافی، دیگران هم برای تفریح) جاو کارگاه میرفتیم و باهنگ سینه زنی عباراتی را که سرهم بندی کرده بودیم همصدا دم میدادیم:

«اوستا مزد دزد کجا این همه دشمن حسنی آواره شد بایکتا پیرهن»
 «اوستا مزد دزد» جز خود خوری و ناسزا، کاری از دستش بر نمی آمد. او تمام قدرتش در کارگاه بود. در خارج مثل يك بچه پیه و عاجز بود. گاهی یکم از کارگرها برای تسلی او سرون میرید و پاهای خود را به، آنکه بدود پنجه - شش قدم محکم زمین میزد و باصطلاح دنبال مامکد و کم، آنسوتر دکان ما استاد واز خوشحالی دلش را میگفت و م، خندید و تشو بتمان میکرد و ما جری تر میشدیم. همینکه به دکان بر-

میگشت دوباره برمبگشتم و سینه زنان همصدا میشدیم:

«اوستا مزد دزد نمازت دد شده..» راهگذرها ما را منع میکردند ولی کاسهای محل که «اوستا» از آنها نسبه برده

نکند و يك چنین وضعی را هم با فرصت دادن به حسنی بچشم او بنمایانم، وقتی سعید برگشت منم رفتم سر منبع آب و بیش از اندازه معطل کردم. وقتی برگشتم دو ردیف از کارهای من هم نبود. چیزی نگفتم و ته دل خوشحال هم شدم که قضیه روشن شده بود.

نیم ساعت بعد سعید مرا به اسم صدا زد و گفت: «رفتی آب بخوری، حسنی اومد و داشت و رفت. مال منم اون میبره» منم آشتی او را با اشتیاق جواب دادم:
 - آره، مال هر دوی ماتوی بیت جلو پاشه و رفتیم هر دادم کارهای خود را از توی بیت برداشتیم. سعید از من پرسید:

به اوستا مزد دزد بگیم؟

من جواب دادم: «گفتن نداره. اون واسه اینکه کتک نخوره اینکارو میکرد. اگه بگیم، اونو میزنه، چه فایده داره»

او هم تصدیق کرد و گفت: «آره، طفلی گناه داره». از آن به بعد اوستا مزد دزد دهشاهی از مزد حسنی کم کرد. هر شب هم موقع تحویل کارها او را میزد و فحش میداد که چرا کارکم میدهد. آفتدر او را کتک زد و زیر فشار و آزار گرفت که طفل معصوم از دکان که فرار کرد هیچ، از خانه هم فراری شد و هر روز مادرش با چشم گریان در کارگاه می آمد و سراغ پسرش حسنی را میگرفت.

هر روز که میگذاشت کینه ما به «اوستا مزد دزد» بیشتر میشد. هر شب برای بچه‌های محل و بزرگ‌ها از رفتار بی-حمانه او با حسنی و دزدیدن مزد احمد ننجون و کم دادن مزد کارگرها با حرارت صحبت میکردیم. بچه‌های محل هم آفتدر به او بدبین شدند که از اونفرت پیدا کردند و میرفتند جلو دکان سربرش میگذاشتند و بالقی که ما داده بودیم صدایش میکردند و رد میشدند: «خود اوستا مزد دزدو». شاگردش را که به نانوایی میفرستاد، نان درآر وقتی نان او را روی سفره می انداخت جلو تمام مشتری ها میگفت: «نون شاگرد اوستا مزد دزد». یا اگر میفرستاد برایش میوه پایخ و یا چیزهای دیگر بخرند، دکاندارها میبردند «واسه اوستا مزد دزد میخوای؟». «اوستا» از برانگیخته شدن اهل محل بزد خود کلافه و مستاصل شده بود و از اغلب واقعی آن سر در نمی آورد.

آخر های تعطیل تابستان بود. یکروز صبح پنجشنبه من و سعید تبنانی کردیم و جلو برنامه ناهار آنروز «باختیار اوستا» با خط درشت و خوانا اضافه کردیم: «مزد دزد»، کارگرها از پیش از ظهر متوجه شده بودند و آنرا مایه خنده و تفریح خود ساخته بودند.

طرفهای عصر «اوستا» وقتی بالای سر ما ایستاده بود و داشت کار کردن ما را می یابید، ناگهان چشمش به برنامه هفتگی ناهار افتاد و خطما را شناخت: «پنجشنبه باختیار اوستا مزد دزد». یکدفعه مثل ترقه صدا کرد و دلیری هایی را که از این لقب داشت سرون ریخت:

«بی چشم وروها... اگه پنج انگشتمو عسل کنم بذارم دهنتون، باز گاز میگیرین. من احمقو بگو بشما اینقدر رو دادم که حالا سوارم بشین». با غیظ برنامه ناهار هفتگی

معاون آموزش و پرورش بندر بھای به سپاهی دانش جایزه میدهد



درد بر سپاهیان عزیز

از : طوبی صفائی
مدیر دبستان دخترانه پیکان

بیاموزد بدو راز سعادت
رهائی بخشش از غفلت و شر
چه مییاشد گناه دختر ده
که اندر روستا زاده ز مادر
بود او دختری معصوم و زیبا
شود او همسری دلخواه شوهر
بتابد گر بر او انوار دانش
شود با دختر شهری برابر
شما ای نازنینان فداکار
شما ای گلرخان مهر پرور
شما را افتخاری پس بزرگ است
که بهر خدمت هم میهن خویش
که نبود هیچ جا از آن فروتر
روان گردید بر اطراف کشور
خدای مهربانت باد همراه
شهنشاه بزرگت باد یاور

سلام ای دختران نیک اختر
نکو رویان پر شور دلاور
همه شایسته و تحصیل کرده
همه دانش پژوه و پاک گوهر
سپاه انقلاب شاه و مردم
نموده ملک دلها را مسخر
شده نوباوگان ده نشین را
ز روی مهرود لسوزی چو خواهر
با آنها داد درس علم و دانش
که درس زندگی سازند از بر
اگر آن دختر پاک دهاتی
برون ناید زده چون هست دختر
بماند روزگاری در جهالت
هنوز او راست چادر زینت سر
بود بر دختر شهری سزاوار
که سازد کلبه او را منور

بقیه اوستا مزد دزد

— نمیدارن اینجا کار کنیم . عجب محل خرابیه ... بزرگتر
ندارن . . . آدم نمیدونه باکی طرفه . . . جواب کی رویده» و
جلو اهل محل ریاکارانه قمیز در کرد و به احمد ننجون گفت:
— چرا برای پول رسوا بازی درمی آری . خدا لعنت کنه
کسی را که باین جیفه دنیا دل به بنده . ده تو من میخوای
صد تو من میخوای چقدر میخوای بگو بدم . . . آدم واسه پول
خودشو خراب نمی کنه ، دست در جیب کردو با واسطت اهل
محل که بحرفهایش می خندیدند و مسخره اش میکردند تو من
احمد ننجون را داد و غائله ختم شد .

از آن روز به بعد با پیوستن احمد ننجون بما که تازه
بیکار شده بود ، فعالیت خود را شدیدتر کردیم . اگرچه
احمد سواد نداشت و روی کاغذ یا دیوار خطی نمی توانست
بکشد ولی در بدگویی به «اوستا» و جنجال راه انداختن
و تحریک بچه ها به الحاق به دسته ما یدپولائی داشت . اینبار
تصویر اوستا را بشکل شیطان های درحمام کشیدیم که دست
و پایش سم داشت و روی سرش هم کلاه بوقی بود و با کمک
احمد ننجون بدیوارهای گذرو دردکانش باخمیر می چسباندیم .
حرفهای تازه تری را که احمد فی البدیهه میگفت و ما یادداشت
میکردیم با گچ و زغال بدیوارها می نوشتیم . «اوستا» دیگر
مثل مرغ تولک رفته شده بود . سرکوفته با قیافه گریان تنه
خیله خود را این سو و آن سو میکشید . از اینکه تلافی آنهمه
آزار و بی انصافی هایی که درحق ما و آن حسنی پدر مرده
کرده بود درمی آوردیم و او را تا سرحد دیوانگی مستاصل
کرده بودیم لذت می بردیم .

«اوستا» پس از نزاع با احمد ننجون و آن رسوائی سر گذر
خیلی کم پیدایش میشد . کارگرها و شاگردهای او میگفتند:
«اوستا میگه تو این خراب شده دیگه همیشه کار کرد» .
جمعه بعد که من وسعید نه نه اسمال نزدیک های غروب
مثل همه هفته از شاه عبدالعظیم برگشتیم زیر گذر ، دیدیم
دکان خالی شده است .

«اوستا مزد دزد» اسباب کشی کرده و رفته بود .

بود و زیرش زده بود و اهل محل هم که دیگر او را خوب
می شناختند بما میدان میدادند و تفریح میکردند .
اگر کسی سراغ دکان او را میگرفت ، دکان «اوستا مزد
دزد» را نشان میدادند . باری ، دیگر سکه یک پول شده
بود و کاسبها و اهل محل از سلام و علیک با او عار داشتند .

عصر پنجشنبه یک هفته بعد از جواب کردن ما ، نزدیک
غروب ناگهان از دکان «اوستا مزد دزد» داد و فریادهائی که
تا خیلی دور میرفت بلند شد . همه ما بچه ها که مثل همیشه زیر
گذر ولو بودیم جلو دکان دویدیم . در طرفه العینی بزرگترها
هم آنجا جمع شدند .

احمد ننجون گریبان «اوستا» را گرفته بود و با فریادهای
پی درپی میگفت: «کتوو درمی آورم . چقدر پول منو بالا
کشیدی . هرچی هیچی نگفتم از رونرفتی . حالا میخوای این
ده تو منو بخوری ؟ زیرش میزنی؟ ... یالا ده تو منو منو بده ،
کتوو از تنت میکنم .»

احمد چشمش باهل محل افتاده بود مثل بلیل شاه طهماسب
زبان آوری میکرد . «اوستا» هم با اضطراب و فریادهای
مستاصل و بی معنائی میخواست گریبان خود را از چنگ او رها
کند .

من وسعید هم در این گیرودار فرصت را غنیمت شمردیم .
چندتا پسر بچه را کمی آنسو تر بردیم و یک دسته درست کردیم
و عباراتی بچه گانه سرهم ساختیم و سینه زنان و نوحه خوانان
بمیان داد و فریاد و نزاع برگشتیم :

«اوستا مزد دزد تو چرا پولشو خوردی

اوستا مزد دزد تو چرا اینکارو کردی»

بزرگها هم که اسباب تفریحشان فراهم شده بود ، با
خوشحالی میخندیدند و چند نفرشان هم با ما هم صدا شدند .

داد و فغان پرسوز و شبیه گریه «اوستا» از این رسوائی

سربازار و در ملاء عام عاجزانه بهوا رفت :

تماس پیدا نکنند و اگر یک مجروح بیشتر نداشتیم ، در طرف دیگر از وجود یک شخص سالم استفاده می کنیم .
سوم - مجروح را بر روی یک تخته می بندیم ، آنگاه تخته را بر پشت قاطر محکم و استوار می کنیم . این روش با تجربه هایی که بدست داده بهترین روش شناخته شده است .

۷- داروخانه سیار :

قبل از ورود به این مقوله باید بر روی این نکته تکیه کنیم که از دارو بدون اجازه و توصیه پزشک مطلقاً نباید استفاده کرد و داروهایی که در اینجا نام می بریم همه داروهایی هستند شناخته شده و بی زیان که فقط تا قبل از رسیدن پزشک بعنوان کمک های اولیه مورد استفاده قرار می گیرند . بنابراین در داروخانه ی سیار خود باید :
۱ - دو بسته پنبه تمیز ۲ - دو بسته باند به عرض ۱۰ سانت ۳ - یک بسته چسب ۴ - چند بسته گاز ضد عفونی شده . ۵ - یک لوله لوکوپلاست (در پارگیهای سطحی از لوکوپلاست استفاده کنید) ۶ - یک شیشه کورامین ۷ - یک شیشه قرص گلوکر ۸ - چند عدد قرص مسکن ۹ - یک شیشه تنطویرید (که البته در آن محکم بسته شود تا الکل آن نبرد) ۱۰ - یک شیشه تانن ۱۱ - چند عدد قرص ضد اسهال (سولفو-گوانیل) ۱۲ - قرص ضد یبوست ۱۴ - بیست عدد قرص ویتامین C ۱۳ - ۲۰ عدد قرص ویتامین B ۱۵ - حرارت سنج طبی ۱۶ - پنس ۱۷ - قیچی ۱۸ - قیچی منحنی ۱۹ - اگراف ۲۰ - کیسه لاستیکی (برای یخ) .

وسایل و داروهای ذکر شده را پس از اینکه در داخل جعبه مخصوص گذارید و در جعبه را بستید ، دور تا دور آن را بانوار چسب می چسبانید که گرد و خاک وارد آن نشود .

۸- جهت یابی و هواشناسی

آخرین مبحثی که ذکر آن در عین سادگی ، بسیار مهم است جهت یابی و شناسایی هواست . برای جهت یابی ساده ترین وسیله قطب نامت . ولی این وسیله برای کسیکه حتی جایی را که هست نمیداند کجاست و یا نقشه را گم کرده است ، بهیچوجه

فایده ای ندارد . پس باید نقشه را با قطب نما یکجا نگهداری کرد و مسیری را که طی شده روی نقشه نقطه گذاری کرد تا کوهنورد هر آن در محلیکه هست موقعیت خود را بداند .

در نقشه باید : راهها ، جاده ها ، محل صخره های خطرناک ، شیب های تند ، رودخانه ها ، پناهگاهها ، چشمه ها ، غارها و درختان همه مشخص باشند و کوهنورد بهنگام کوهنوردی بر روی سنگها ، درختان و صخره ها علائمی بگذارد و پرچم های کوچکی نصب کند . در مورد پرچم هادقت شود که بسیا محکم و ثابت نصب شوند تا از جای خود کنده نشوند .

در مورد هواشناسی نیز باید به نکته مهم توجه داشت : ۱ - بولتن اداره هوا شناسی ۲ - فشار سنج ۳ - معلومات عمومی هواشناسی در پیش بینی وضع هوا .

کسیکه با کوه و طبیعت در تماس باشد ، خود بخود اطلاعات عمومی ذقیتمتی در باره ی وضع هوا کسب می کند و در تحصیل این اطلاعات از تجربیات مردم محلی و پیشگویی های آنها باید استفاده فراوان برد . هیچگاه آنها را نباید حقییر شمرد و به اطلاعات خوانده شده در کتاب ، اکتفا کرد . زیرا مثلاً پرواز پرندگان نزدیک سطح زمین یا نزدیک پناهگاه ، همیشه نشانه ی بدی هوا نیست بلکه این وضع ممکن است بدلیل گرسنه بودن آنها باشد .

بهر صورت . معلومات هواشناسی و استفاده از قطب نما ، بان اندازه مهم و با ارزش است که می توان آن را با معلومات پزشکی و دانستن وسایل کمکهای اولیه برابر دانست .

آخرین توصیه در کوهنوردی این است که هیچگاه تنها کوهنوردی نکنید . اگر مبتدی هستید هیچوقت با کمتر از پنج یاشش نفر بکوهنوردی نروید ، زیرا هر قدر عددی شما بیشتر باشد خطر از شمدور ترمی شود . ضمناً در فصل زمستان مطلقاً بفکر کوهنوردی نباشید .

به نکات گفته شده توجه کنید تا ورزش مفرح کوهنوردی برای شما سلامت ، نیرومندی ، نشاط و شادی بارمغان آورد ، نرنج ، درد ، ناراحتی و خدای نکرده ... مرگ !

لطایف

روزی برف عظیم می آمد و باد سرد عنیف می جست . در چنین روزی رشید وطواط را ذوق صحبت ادیب صابر شد ، چه بایکدیگر رابطه صحبت داشتند . چون «رشید» به در خانه ی «ادیب» رسید حلقه بر در زد .

کنیزکی پیش در آمد و گفت کیست ؟ - گفت رشید است وادیب را می خواهد .

گفت خواهام در خانه نیست

رشید این بیت را بدیده گفت :

آنکس که برون رود درین روز

احتمق تر از او کس دگر نیست

ادیب شنید . سر از دریچه بالا-

خانه که بر پشت دالان ساخته بود

بیرون کرد و در جوابش بر بدیده

گفت :

من خود به حر مسرای خوبشم

پیدااست که در برون در کیست؟

«لطایف الطوایف»

شمس الدین محمدبن مؤید از

منشیان خواجه نظام الملک طوسی بود

وقتی خواجه مزبور را دردپایی به

هم رسید این رباعی را بدیده گفت :

گردرد کند پای فلك پیمایت

سریست در آن، عرضه کنم بر رایت

چون از سر دشمنت به جان آمدرد

آمد به تظلم که قند در پایت

«هفت اقلیم»

جهان وبازی نرد

نردیست جهان که بردنش باختن است

نرادی آن ، به نقش کم ساختن است

دنیا به مثل چو کعبتین نرد است

بر داشتنش ، برای انداختن است

شکیبی اصفهانی

این بیت میریحیی کاشانی را

بعداز مرگ بر سنگ مزارش نقش

کردند :

ایکه از دشواری راه فنا ترسی ،

مترس

بسکه آسانست این ره ، می توان

خوایید رفت

«خزانه عامره»

←

لطایف

رسید میرزا جعفر را خواسته مقرر و مرسوم التفتات کرده به او گفت: «برو درخانات آسوده بمان. سه سال سلطنت مرا به دو کلمه حرف عقب انداختی ولی چون به ولینعمت خود خیانت نکردی روا نمی‌دارم که ترا بیازارم.»

«تاریخ‌عضی»

عهدی ترشیزی شاعری بذله‌گوی بود. سالی به هنگام رمضان این قطعه را ساخت:
آمد رمضان، نه‌صاف داریم و نه درد
وز چهره‌ی ما گرسنگی رنگ ببرد
در خانه ما ز خوردنی چیزی نیست
ای روزه‌برو، ورنه‌ترا خواهیم خورد!

گویند شیخ فتیرالله لاهوری - که تخلص او آفرین بود - را کسی پرسید که چرا در سن ۹۰ سالگی خطاب می‌کنی پدر جواب گفت:
دشمن زندگیت موی سپید

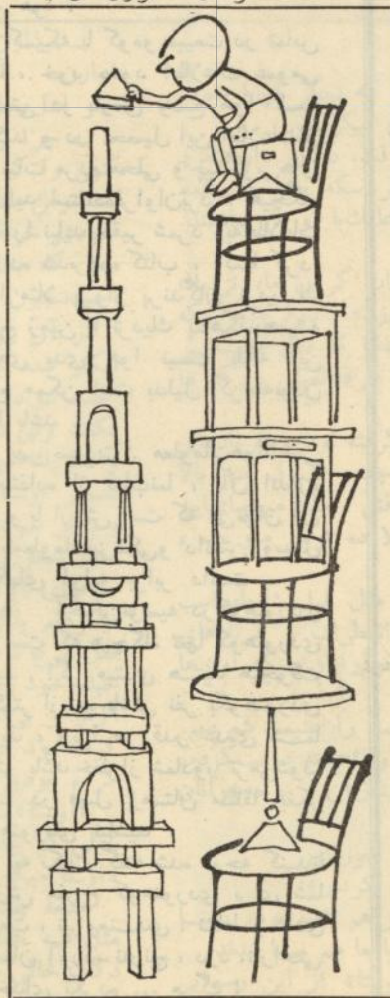
روی دشمن سیاه باید کرد
«سفینه خوشگو»

در زمان کریمخان زند وقتی مقتضی آن شد که آغا محمدخان را به حکومت استراباد بفرستند، فرمان و خلعت داده مرخص نمودند. همینکه شاه شهید براه روانه شد، میرزا جعفر، وزیر کریمخان عرض کرد شیر را به پیشه فرستادی و این پستی است که رویش را دیگر نخواهی دید. وکیل فوراً از کرده پشیمان شد و آغا محمدخان را مانع از رفتن گردید. پس از آنکه آغامحمدخان به سلطنت

اتم بیشتر باشد حجم اتم بیشتر است (زیرا تعداد الکترونهای بستگی کامل با حجم اتم دارد) و اینگونه اتم‌ها بی‌ثبات تر هستند، مثل اورانیوم که اتم‌هایش دارای الکترون‌های زیادتری است و نیرویی که سبب گردش الکترون‌ها بدور هسته مرکزی می‌شود تعادل ثابتی ندارد. بهمین دلیل عناصر سنگین بتدریج در حال تجزیه شدن هستند و دائماً قسمتهایی از ذرات اتم خود را (الکترون‌ها، نوترون‌ها و پروتون‌ها را) به خارج پرتاب می‌کنند و مسلم است که وقتی الکترون یا پروتون یا نوترون ماده‌ای کم شود، ماهیت آن ماده عوض می‌شود و تبدیل به عنصر دیگری می‌گردد. و حتی این تغییر در عناصر باثبات مثلید، آهن، قلع و غیره نیز دیده شده است. ولی البته هزارها سال طول دارد تا در آنها تغییر محسوس حادث شود.

این جاست که انسان احساس می‌کند که یک افسانه‌ی قدیمی که سالهای سال افکار بشر را بخود مشغول داشته است شاید حقیقت داشته باشد و آن کیمیاگری است. یعنی ممکن است کسانی بوده‌اند که بدون اطلاع یا شاید با اطلاع از خواص اتم‌ها با بکار بردن ترکیباتی توانسته باشند، با آزاد کردن الکترونهایی از اتم مس، اتم مس را شبه اتم طلا کرده‌باشند. البته این گمانی است بسیار ضعیف و تنها بدان جهت آورده شد که خوانندگان بدانند هیچ اعجازی از

بگویم هر قدر الکترونهای اتم جسمی بیشتر باشند بالطبع فضای اتم‌ها، آن جسم کمتر است و آن عنصر سنگین‌تر.
ضمناً هر قدر الکترون‌های یک



از
اتم
تا

مانده از صفحه ۷

کهکشانها

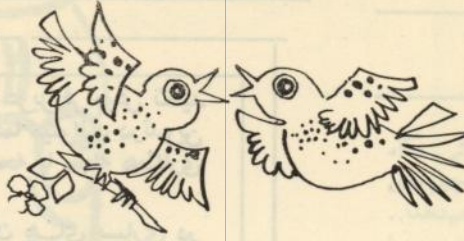
حال جسمی را در نظر بیاورید با وزن کره زمین ولی با حجمی به اندازه‌ی تقریبی توپ فوتبال ۱ (یعنی یک توپ فوتبال با وزن ۶ کاتریلیون تن!).

ضمناً بد نیست بدانید که هم‌اکنون در فضای بی‌کران آسمان، کراتی وجود دارند با اتم‌های فشرده (یعنی با اتم‌هایی که فضای خالی بین الکترون‌ها و پروتون‌هایش موجود نیست)، ولی با اینحال حجم آن سیارات چند میلیون برابر کره زمین است. روشن‌تر بگویم، این کرات در حالیکه حجمشان چند میلیون برابر کره زمین است، تنها یک سطل از خاکشان باندازه‌ی بیش از تمام کره زمین وزن دارد. آیا ماشین الکترونیکی وجود دارد که تمام وزن آن کره را حساب کند؟! در این باره در مبحث کهکشانها بیشتر صحبت می‌کنم.

گفتیم که اگر فاصله‌ی بین اتم‌ها برداشته شود کره زمین باین بزرگی باندازه توپ فوتبال، و کره ماه باندازه یک گردو، کوچک می‌شوند در حالیکه وزن آنها کم نمی‌شود. اختلاف وزن اتم‌ها از همین‌جا پیدا می‌شود. یعنی مثلاً اتم‌های سرب دارای فضای کمتری می‌باشند و در عوض اتم‌های اکسیژن دارای فضای بیشتر، به عبارت دیگر بهتر است

چی برای چی خوبه ؟

برای سیاه سرفه : سیر - انجیر
سیب درختی .
برای حفظ موی سر : اسفناج
جعفری - توت فرنگی .
برای تنگی نفس : سیر - هویج
پیاز - جعفری .
برای رفع کچلی : سیر - سیب
درختی - گردو .
برای مسمومیت خون از اوره :
تره فرنگی (پوارو) :
برای ورم کلیه : گوجه فرنگی
بادام - فندق - سیب زمینی .
برای کمردرد : پیاز - ازگیل .



برای معالجه گریپ : پیاز-سیب
درختی - پرتقال .
برای معالجه کم خونی : هویج -
اسفناج - جعفری - انگور .
برای خونریزی : لیموترش - به
برای معالجه تبخال : سیب درختی .
برای رفع گاز روده‌ها : هویج -
ترخون .
برای رفع مسمومیت : زیتون .
برای رفع بوی بد دهان : سیب
درختی - ترب .
برای ترمیم کلسیم : موز - لیمو
قرش .

از اتم تا کهکشانها

دارای انرژی مهیب و دهشتناکی هستند . اگر این ذرات با چنین سرعتی به اتم دیگری برخورد کنند هسته‌ی آن اتم بشدت می‌لرزد . در این صورت یا متلاشی می‌شود که خود نیروی عظیمی را رها می‌سازد و یا به هسته‌های دو اتم جدید تقسیم می‌گردد و در این صورت شکل اشعه «گاما» و ذرات «بتا» به اطراف پراکنده می‌شوند و همین اشعه هستند که برای سلامت انسان مضرند و اتم‌های یاخته‌های بدن آدمی را متلاشی می‌سازند و تولید زخمهای ناهنجار می‌کند که بسیار دیر التیام می‌پذیرند و اکثر تبدیل به سرطان می‌شوند .

مسئله‌ای که هنوز برای دانشمندان کشف نشده است ، موضوع نیرویی است که به طور لایزال سبب گردش الکترونها به دور نوترونها می‌شود و هنوز علم بشر بآن توانایی نرسیده است که رمز این کشش و گردش را کشف کند . چه مثلا از بدو پیدایش عالم هستی تاکنون ، از زمانی که آغازش مطلقا شناخته نشده تا امروز و شاید تا میلیاردها میلیارد سال دیگر ، کلیه الکترونهای اتمهای اجسام بدور پروتونها می‌چرخند و آنی از حرکت باز نمی‌ایستند و وجود همین نیروی لایزال است که اتمها را باثبات ساخته است و اگر روزی این نیرو از بین برود معلوم نیست کره زمین ، کهکشانها و بالاخره جهان ، هستی‌به‌چه صورتی در خواهند آمد . پایان قسمت اول

جنبش هستند زیرا اتمهای آن در حال جنبش و ناآرامی هستند . منتها هر قدر جسم سردبر باشد حرکت اتمها کندتر می‌شود و هر قدر جسم گرم‌تر بشود سرعت حرکت الکترونها به دور پروتونها (هسته مرکزی) بیشتر می‌شود و اگر گرما به حد نصاب لازم برسد ، اتمها خود را متلاشی و الکترونها و هسته‌ها یکدیگر را رها می‌کنند و هر یک براه خود می‌روند . ضمنا تذکر این نکته لازم است که اتمهای هر عنصری مقاومت معینی در مقابل حرارت دارند . مثلا گاز هلیوم بکوچکترین حرارتی می‌سوزد و از بین می‌رود در حالیکه اتمهای پولاد دارای مقاومت خیلی خیلی بیشتری در مقابل حرارت هستند .

در بحث اتم می‌خواهم درباره شکستن مصنوعی آن نیز صحبت کنم ولی می‌بینم احتیاج به شرح و تفصیل زیاد و سیاه کردن برگ کاغذدار . تنها بطور خلاصه می‌گویم که در آزمایشگاه ها می‌توانند اتم را بطور مصنوعی بشکنند و طرز شکستن آن نیز بمباران کردن اتمهای یک عنصر است بوسیله اتمهای عنصری دیگر . و هنگامی اتمهای یک عنصر بطور مداوم مورد بمباران قرار گرفت منفجر می‌شوند ، و ذرات متشکله اتم منفجر شده بسرعت باطراف پرتاب می‌شوند . این ذرات باوجود اینکه بسیار ریزند اما به علت سرعت سرسام‌آوری که دارند «یعنی معادل ۱۶ر۰۰۰ کیلومتر در ثانیه و تقریبا برابر سرعت سیر نور»

«علم» عجیب و غیر ممکن نیست . گفتیم که در عنصر اورانیوم ، اتمها مرتبا در حال شکستن هستند . یعنی در قطعه ای از اورانیوم که باندازه یک پسته است ، در هر ثانیه در حدود ۱۰۰۰۰۰۰ هزار اتم می‌شکند و پس از مدتی تعداد اتمهای اورانیوم آن به نصف تقلیل می‌یابد و این شکستن اتمها مرتبا ادامه دارد . باجمامی که دارای اینگونه اتمها هستند اجسام رادیو آکتیویته» گویند ، مثل رادیوم و اورانیوم و امثال آن ، و لازم به تذکر نیست که مرتبا از وزن اینگونه اجسام کاسته می‌شود . مثلا یک قطعه رادیوم پس از گذشت ۱۶۰۰ سال وزن آن نصف می‌شود و نصفی مانده نیز پس از ۱۶۰۰ سال دیگر باز نصف می‌شود (توجه کنید کاملا از بین نمی‌رود بلکه نصف می‌شود) و باز وزن ربع باقی مانده نیز پس از گذشت ۱۶۰۰ سال نصف میشود و به یک هشتم مقدار اولیه می‌رسد و این کسر وزن با اشل یک دوم در هر ۱۶۰۰ سال ادامه می‌یابد .

در عنصر «ید» این کسر وزن ۱۳۱ روز است یعنی وزن هر مقدار «ید» در ۱۳۱ روز به نصف تقلیل می‌یابد .
با تعمق در مطالبی که گفته شد این نکته روشن می‌شود که هیچ عنصری ، هیچ جسمی و هیچ شیئی در جهان هستی ساکن و ساکت نیست ، مداد ، قلم ، میز ، سنگ ، شیشه و هر چه جلو شساست و خیال می‌کنید جامد و بی‌حرکت است ، با سرعت و ناآرامی سرسام‌آوری در حال



سپاهیان عزیز فراموش نکنید
که همه شما میتوانید در تلویزیون
این صفحه با مجله همکاری
کنید .

چیستان های بسیاری در
روستاها میشوند ، سرگرمی-
های جالب فراوانی میتوانید
گردآوری و یا تهیه کنید که
همه و همه برای این صفحه و
برای استفاده چندین هزار
خواننده این مجله بسیار شیرین
و دلنشین و تحریک کننده ذوق
و استعداد خواهد بود .
از این همکاری دریغ نفرمائید.

جمله خوانی

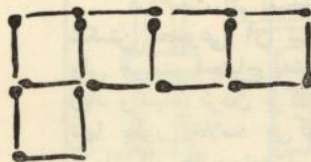
جمله زیر را بطور صحیح
بخوانید و نقطه گذاری کنید.
نحود نحود نحود نحود نحود گسه
اگر نتوانستید بصفحه ۲۹
مراجعه فرمائید.

تغییر نامها

- این شهرستانها در گذشته ، این
نامها را داشته اند:
- اهواز = ناصری
 - بابل = بارفروش
 - مشهد = اشرف
 - خرمشهر = محمره
 - رضایه = ارومیه
 - ملایر = دوست آباد
 - اراک = سلطان آباد
 - اندیشک = صالح آباد
 - پهلوی = انزلی
 - رامسر = سختسر
 - شاهپور = سلماسی
 - گرگان = استرآباد
 - نوشهر = نوده

بازی با چوب کبریت

اول با ۱۶ عدد چوب کبریت
شکل زیر را درست کنید ،
و سپس بکشید که با تغییر
دادن سه چوب کبریت ، این
۵ مربع را به ۴ مربع تبدیل
سازید .
کار آسانی است . آزمایش
کنید !



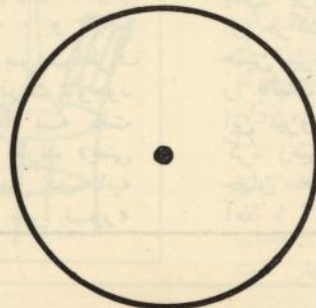
مسابقه چیستان

چیست کاندز دهان بی دندانش
هر چه ریزی تو ، ریز ریز کند
چون کنی در دو چشم او انگشت
در زمان ، هر دو گوش ، تیز کند

حداکثر تا پایان تابستان .
پاسخ «چیستان» بالا را نوشته
و به نشانی : «تهران . خیابان
سپه . خیابان استخر . سازمان
سپاه دانش . اداره روابط
عمومی» بفرستید .
به سه نفر از کسانی که پاسخ
درست بدهند ، یک قرعه ،
نفری یک سکه طلا جایزه داده
خواهد شد .

دایره و نقطه

آیا میتوانید یک دایره
و نقطه مرکز آنرا با قلم یا
مداد بطوری رسم کنید که مداد
یا قلم شما از روی کاغذ برداشته
نشود؟ البته این دایره همینطور
که در شکل می بینید نه شعاع
دارد و نه قطر !





نقاشی دوسر!

خوب باین نقاشی نگاه کنید. از هر طرف چهره‌ای و قیافه‌ای را نشان میدهد. سپاهیان دانش میتوانند با تمرین در اینگونه نقاشی‌ها، برای شاگردان خود شادی تازه‌ای بیافرینند و آنها را بذوق آزمایی تشویق کنند.

پاسخ سرگرمی‌ها و مسابقه‌های این شماره را در مجله‌مهر ماه ملاحظه خواهید کرد.

افقی

- ۱ - یکی از تقسیمات کشوری - گیاه رنگرزی ۲ -
- منسوب به «مفید» - هنرشناسان بآن «هنر هفتم» میگویند
- ۳ - جنس قوی‌تر - الفت گرفته - ضمیر اول شخص مفرد
- متکلم ۴ - سمبل نرمی ۵ - هم «سرعت» معنی میدهد هم «خشونت» - آذوقه و بنه سفر ۶ - علامت مفعول بیواسطه
- درا ۷ - ممکن - ثروت و سرمایه ۸ - سنی از او گذشته
- است ۹ - از واحدهای سنگین وزن - از خلفای عباسی که نسبتی هم با ایرانیان داشت - شکوه‌گوی جدائی‌ها ۱۰ -
- تعلیم - سرور و خوشحال ۱۱ - راندمان - روز گذشته

عمودی

- ۱ - یکی از دو نعمت مجهول - نورماه ۲ - میگویند
 - زیادی آن مرد خام را پخته می‌کند - روکار عمارت ۳ -
 - انگلیسی به «چای» میگوید - محل درس و بحث - تکرار
 - صدای زنبور است. ۴ - پدر همدی ما - دوست - اجر و پاداش ۵ - غلاف و پوشش - ابزاری در اسلحه گرم که از یکی از جیب‌ها برداشته است ۶ - جدید و تازه - قاتل
 - بی‌صدا ۷ - عادات و آداب و سنن - فقط تیمی از «نوشدارو»
 - برای سهراب رسید ۸ - معشوقه رامین - گروه و دسته
 - مشکل بخصوص در امور ورزش - رهگذر نفس ۹ - تکرار
 - یک حرف - منسوب به «مؤمن» - میزنند تا باز شود ۱۰ -
 - امت‌ها - کشتی‌جنگی ۱۱ - حادثه‌بد - باشگاهی بین -
- المللی که در ایران نیز شعبه‌هایی دارد.

جدول

| | | | | | | | | | | |
|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|----|
| ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| | | | | | ■ | | | | | ۱ |
| | | | | | | | | | | ۲ |
| | | ■ | | | | | | ■ | | ۳ |
| | | ■ | | ■ | | | | ■ | | ۴ |
| | | | | | | | | | | ۵ |
| | | ■ | | | ■ | ■ | ■ | ■ | | ۶ |
| | | | | | | | | | | ۷ |
| | | ■ | | | | | | | | ۸ |
| | | | | | | | | | ■ | ۹ |
| | | | | | | | | | | ۱۰ |
| | | | | | | | | | | ۱۱ |

بنگاه سرگرمی ... سرگرمی ... سرگرمی

... که می‌کند ... که می‌کند

ما و خوانندگان

آقای محمدحسن سبزی سپاهی-

دانش‌روستای شورچه - از بذل توجه به مجله خودتان متشکریم . برای گرفتن مجله سپاه دانش به راهنمای تعلیماتی مربوطه مراجعه فرمائید.

آقای برات راحتی آموزگار

سپاهی روستای صابین قلعه

اشعار شما رسید. ضمن تشکر از آمادگی شما برای همکاری، بعنوان نمونه قسمتی از آنرا در ایجا نقل می‌کنیم:

دو چشمون سیاه تو چه نازه
پر از زیبایی وشوره ونیازه
بگو با اینهمه ناز ، عاشق تو
بمیره ، یا بسوزه ، یا بسازه؟

تو بردی با دو چشمنت دل من
زدی با تیر مژگونت دل من
مکن عاشق کشی بنگر که گشته
گرفتار و پریشونت دل من

چرا با من چنین نامهربونی
هدر میره بوالله نو جوانی
خدا دونه میخوام من خاطرت را
برای من تو ماه آسمونی

عزیزم نو بهاره ، نو بهاره
پر از لطف و طراوت سبزه زاره
بده دستت بگردیم تا مبادا
بسوی هر دو مون غم رو بیاره

سپاهی دانش صدیقه مهرآبادیان

- روستای سر بند ماه شهر -

از حسن نظر تان متشکریم. برای دریافت نشریات درخواستی به راهنمای تعلیماتی مربوطه مراجعه فرمائید.

سپاهی دانش محمد کریم بهادر

نجف آبادی مامور خدمت در روستای

سرهرود تفرش- برای اطلاع از جواب سئوالی که کرده اید مستقیماً با اداره امتحانات آموزش و پرورش مکاتبه فرمائید .

از میان خبرهای سازمان سپاه دانش

گروه‌های اعزامی

۱- دو گروه از کارشناسان، خبرنگاران، فیلمبرداران و عکاسان اداره روابط عمومی و انتشارات سازمان سپاه دانش رهسپار استان- های اصفهان، فارس و کردستان شدند. این دو گروه طی ۱۵ روز ماموریت، از فعالیت های آموزشی، اجتماعی و آبادانی دختران و پسران سپاهی دانش، رپورتاژ ، فیلم ، اسلاید و عکس تهیه کردند و به تهیه و جمع آوری کارهای دستی دانش آموزان روستائی اقدام نمودند تا همزمان با برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله بنیاد گذاری شاهنشاهی ایران ، در نمایشگاههای داخل و خارج کشور به معرض نمایش گذاشته شود. همچنین این گروه‌ها ضمن ماموریت خود، با تشکیل جلسه های سخنرانی و سمینار ، عظمت اساس شاهنشاهی ایران را با همکاری سپاهیان دانش برای دانش آموزان روستائی و روستائیان تشریح کردند و برنامه های آن قسمت از جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را که سپاهیان دانش افتخار انجام آن را دارند، مورد بررسی قرار دادند .

□ گروه اصفهان و فارس متشکل بود از : آقای ابراهیمی ، آقای رفیعی ، خانم دره پیمان ، و آقای خواجه عسوری از پیش آهنگی □ اعضای گروه کردستان عبارت بودند از : آقای کاوه ، خانم برنجی و آقای امینی از موسسه عالی علوم

ارتباطات اجتماعی

۲- يك گروه از کارشناسان سازمان سپاه دانش بسرپرستی آقای قره داغی معاون این سازمان و عضویت آقایان رضوی، رحمتی ، صالحی، کمالی، عباس نژاد ، باقرزاده و مقدری- و گروه دیگری بسرپرستی آقای محبوبی رئیس اداره آمار و ارزشیابی برای مدت یکماه عازم استان های خراسان و کرمانشاهان شدند . این افراد در طول مدت این ماموریت ، فعالیت ها و کوشش های فرهنگی و اجتماعی دختران و پسران سپاهی دانش را در روستاهای حوزه ماموریت خود مورد بازدید قرار میدهند و با تشکیل کلاسها و سمینارهایی با شرکت مسئولان محلی، راهنمائی های لازم را معمول میدارند و نسبت به رفع مشکلات موجود آموزشی اتخاذ تصمیم میکنند. باین ترتیب طی ماه اخیر چهار گروه ارزشیاب از طرف سازمان سپاه دانش به روستاهای مختلف کشور اعزام شده اند.

سمینار کشوری در تهران

سمینار روستای ادارات سپاه دانش استانها و فرمانداریهای کل کشور در محل سازمان سپاه دانش در تهران توسط مدیر کل این سازمان گشایش یافت .

این سمینار طی سه روز مسائل مربوط بسپاهیان دانش و تعلیمات عمومی روستائی را مورد بررسی و تبادل نظر قرار داد .

سپاهیان دانش در خدمت روستاها...

صنحه‌های ویژه شما سپاهیان عزیز را در این شماره با انعکاس يك احساس لطيف آغاز ميكنيم

چشم براه

فرستنده: سپاهی دانش کبری سامنی
از زبان يك كودك روستائي

سه سال پیش بود که نوید دادند فرشته‌ای بدمه می‌آید.

تو نمیدانستی من کی هستم . اما من ترا می‌شناختم . بمن گفته بودند که در قلب تو یک دنیا عشق و شور پروستائی وجود دارد . مادرم میگفت اگر دختر خوبی باشم پدربال تو میفرستد تا اینجا بیائی آخر او میدانست من فرشته‌ها را خیلی دوست دارم.

ولی آمدنت مدتها طول کشید . همیشه با خود می‌گفتم شاید در راهی، راهی پراز سنگ و کلوخ و ناهموار. راهی که حتما پاهایت را خسته خواهد کرد. اما من و بردارم همیشه گلهای قشنگی را که از بیابان می‌چیدیم دسته می‌کردیم تا بیات بریزیم . گاه فکر میکردم حتما در تهیه و تدارک سوغاتیهای ماهستی . مادرم میگفت تو بهترین سوغاتیهای دنیا را با خود

می‌آوری : سواد ، سلامتی ، تمدن
تو قاصد شاهمان هستی، شاهی که پدرت مهربان برای من ، تو ، او .
هر صبح زود، هر تنگ غروب که مادرم بسوی خدا سجده می‌کند صدای قلبش را می‌شنوم:
خدایا تو حافظ او باش . خدایا تو فرستادگان او را در پناهت محفوظ بدار .

و قلب كوچك من هم درین لحظات ، همدای او بود: خدایا او را بما بخش .
آنروزها که به هفت سالگی نزدیک میشدم شنیده بودم بچه‌های شهری درین سن بمدرسه میروند. همه خانم معلم دارند. اما من و دیگر بچه های دهکده چی؟

یادم می‌آید آنروز که بدکان مشهدی اکبر رفته بودم که قند بخرم، از رادیو صدای تو را شنیدم که میگفتی: «آب. بابا.» بعد يك عالمه بچه دوباره میگفتند: «آب. بابا.» چند آرزو می‌کردم منم آنجا بودم. و خدای بزرگ بالاخره آرزوی مرا برآورد .

روزهایی که آمدنت نزدیک شده بود دهکده ما عید داشت. همه لباسهای گلی گلی پوشیده بودند. همه شاد بودند... همه با زبان نگاه می‌گفتند: چشم براه توایم سپاهی! میدانستند که با آمدنت دیگر این راههای ناهموار، هموار خواهند شد .

دیگر این لجنزارهای متعفن خشک می‌شوند و از همه مهمتر همه با سواد می‌شوند .

دیگر همه معنی زندگی را میفهمند . امروز دیگر ده ما آن دهکده قبلی نیست. صفا، شادی سلامتی و زندگی و ... سواد ، همه جا با ما کودکان همراه است. با آمدن تو خورشید دیگری در دهکده تابان شد، خورشیدی که روشنی جاوید بخشید. تو خورشید زندگی بخش، بدنای ما زندگی دیگری دادی .

پس از من بپذیر سخن قلبم را ،
و از ما بپذیر سخن قلبمان را ،
ای فرشته نجات و ای خورشید زندگی ،
ترا دوست داریم ،
ترا دوست داریم .

دانش آموزان و سپاهیان دانش فیروز آباد (سمنان) در کنار دبستان جدیدالاحداث ۵ اطاقه خود

تیم فوتبال نو جوانان روستای چیر پردزمان (بندر پهلوئی) که وسیله سپاهی دانش تشکیل شده ، باتفاق دیدار کنندگان محلی





□ تشکیل شورای هماهنگی سپاه دانش در بخش های خلجستان و فراهان. بازدید از دبستانهای سپاهی و روستائی توسط مسئول سپاه دانش و راهنمایان تعلیماتی .

توزیع

تشکیل سمینار ۳ روزه سپاهیان تشکیل شورای هماهنگی سپاه دانش در مرکز شهر.

بیسکویت های اهدائی انجمن

تهیه ۸ قطعه زمین هر کدام به - مساحت ۱۰۰۰ متر مربع در روستا - های : آهر - ندرآباد - فولجفتان - نقوسان - نیابه - فشک - فوجرد جهت ساختمان دبستان مربوط به جشن دوهزار و پانصد ساله شاعنشاهی ایران .

ملی حمایت کودکان

در روستای فیض آباد (تایباد)

ارسیاران

□ سپاهی دانش الیاس شغیعی ثابت شاغل خدمت در روستای کاسین: بنای مدرسه و حمام، تعمیر مسجد،



بالا - شن ریزی در جاده قریه قاعه سرخ (جام)

پائین - سمینار سه روزه سپاهیان منطقه لاهیجان

تشکیل کلاس سالمندان، احداث نمودن توالت دبستان جلایر توسط سپاهی دانش دوره ۱۶ غلامحسین شهریاری .

احداث يك دهانه پل و بهداشتی سپاهی دانش دوره ۱۶ غلامحسین شهریاری .

میانه

□ سپاهی دانش حسن گلیمسی شاغل خدمت در روستای چرکنلو: احداث میدانهای ورزشی، اقدامات بهداشتی در سطح ده و مزرعه نمونه.

مرمت جاده بطول ۲ کیلو متر و نصب میله پرچم در دبستان روستای سرهرود بخش آشتیان توسط سپاهی دانش دوره ۱۵ محمد کریم بهادر نجف آبادی .



علی محمدعامری شاغل خدمت در روستای غازم آباد:

تعمیر دبستان ، لوله کشی آب دبستان ، تعمیر مسجد و امامزاده، لارویی قنات و چوبها، احداث پل و تهیه ۴۰۰ متر زمین برای دبستان. □ سپاهی دانش سیدعلی طباطبائی مامور خدمت در روستای طاهره خاتون:

تعمیر مسجد ، تعمیر حمام ، لوله کشی آب از چشمه و ساختن منبع آب آشامیدنی، کلاس بزرگسالان و تشکیل رسد پیشاهنگی.

□ سپاهی دانش محمد عرب مامور خدمت در روستای خرم آباد:

تعمیر دبستان، تعمیر مسجد و حمام روستا، تشکیل کلاس بزرگسالان، تهیه میز و نیمکت و وسندلی برای کلاسها و دفتر، ایجاد غرفه نمایشگاه کارهای دستی کودکان ، تهیه وسائل ورزشی و اقدامات بهداشتی در سطح روستا .

خمین

□ سپاهی دانش حسین جعفری پور شاغل خدمت در روستای حاجی آباد:

تعمیر دبستان ، حفر چاههای بهداشتی ، اقدامات بهداشتی در سطح روستا .

تفرش

□ تکمیل ساختمان دبستان این عمید روستای آغلك توسط آقای مطیعی آموزگار سپاهی .

□ دیوارکشی دبستان خاقانی کاسوا، پلاک کوبی کوچه ها و سردر ، منازل روستای گرگان بخش آشتیان توسط خانمها فرشته داوری دولت آبادی و فاطمه مستوفی آذرسپاهیان دانش دوره سوم دختر .

فعالیت های سپاهیان

ساوه

□ سپاهی دانش ابراهیم عباسی مامور خدمت در روستا ترشک:

تعمیر دبستان ۴۰ مرمت چاده ، تعمیر حمام و تعمیر غسلخانه.

□ سپاهی دانش ابراهیم رضائی شاغل خدمت در روستای ارومین تعمیر دبستان ، احداث چاده بین بیوران و ارومین ، بنای غسلخانه و تشکیل جوخه پیشاهنگی.

□ سپاهی دانش غلامرضا صفائی مامور خدمت در روستای علیشار:

حفر چاههای فاضل آب در روستا ، احداث میدانهای والیبال و فوتبال و همکاری با سپاهی ترویج در ایجاد آبشخور چهار پایان.

ورامین

□ با راهنمایی آقای حسن سپاه منصوری متصدی امور فوق برنامه این اقدامات در دبستانهای روستائی انجام گرفته است:

تشکیل واحد پیشاهنگی در دبستان های امین آباد ، یوسف آباد ، ایستگاه بهرام، طمال ، ایستگاه راه آهن ورامین ، نوبنیاد پیشوا و سناردک .

تشکیل شرکت تعاونی در دبستان دخترانه عصمت پیشوا و تشکیل واحد پلیس دبستان در دبستان سپاه دانش ایستگاه بهرام - برگزارای مسابقات تشویقی ورزشی بین دانش آموزان دبستانها.

ساوه

□ سپاهیان دانش جعفر خیاطیان و



بالا - سیمینار سپاهیان دانش منطقه لاهیجان

پائین - نصب صندوق پست در ایستگاه سربندر (بندر شاهپور)



حومه اهواز

آشپزی-سرکشی بمنازل روستائیان وراهنمایی آنان از نظر بهداشتی - همکاری با سپاهیان بهداشت و ترویج کشاورزی.

دبستان بامشاد (بروایه عمیر) تعمیر پل جنوبی روستا - جلب کمک اهالی جهت ساختن یکبازار دیگر از دبستان.

دبستان نورامید (نزهه) همکاری با سپاهیان بهداشت جهت

سپاشی منازل روستائیان - تهیه جعبه کمکهای اولیه ونصب دردبستان

دبستان قآنی (کوت سید صالح) اتمام یکبازار اطاق درس - تشویق اهالی در ساختن غسالخانه - تعمیر

پل ماشین رو جاده دبستان - تهیه تابلو سردر دبستان.

دبستان نادرشاه (زویرچرمی) تشویق اهالی جهت احداث چاههای بهداشتی .

دبستان سهراب (زویه ۲): تهیه دو دستگاه پتکه سقفی - تفاضل اعزام اکیپ بهداشتی جهت معالجه دامها - سرکشی بمنازل روستائیان

اقدامات وفعالتهای فروردین ماه ۵۰ سپاه دانش و آموزگاران سپاهی شاغل خدمت در روستاهای اهواز:

دبستان بیهقی (روستای مبارکه) جمع آوری پول جهت ساختمان یکبازار دبستان.

دبستان الوند (کوهه) درختکاری وسبزیکاری دبستان ونصب تابلو معرف دبستان.

دبستان نوبخت (سیدیه) پر کردن تمام گودالهای روستا وجمع آوری گودهای حیوانی، جمع آوری

پول جهت ساختمان دبستان وتهیه مهر وتابلو دبستان، نظافت روستا.

دبستان سنائی (سویسه) رفع اختلافات اهالی ورسیدگی بظنافت روستا.

دبستان خلیلی (حسینیه) راهنمایی زنان روستا بحفظ بهداشت کودکان وخانه داری - تنظیم کوجه هاو معابر ده بوسیله خود اهالی.

دبستان آینده (حقوق بشر) تشکیل کلاس خیاطی وگلدوزی و

سپاهیان دانش رضاعلی صفائی وامیر حسن مشعشعی : کوشش در آموزش نوآموزان، همکاری با اهالی در تکمیل ساختمان حمام و احداث غسالخانه و اقدامات بهداشتی در سطح ده.

سپاهیان دانش محمود دهمت پور وخسرو یآوری شاغل خدمت در روستای نیک آباد جای: تعمیر دبستان - تهیه زیلو برای منزل سپاهیان.

سپاهی دانش احمد حجازی شاغل خدمت در روستای مهباندوست : تشکیل کلاس فوق العاده برای دانش آموزان، تشکیل کلاس سالمندان ،

تعمیر دبستان، تعمیر مسجد ولاروبی قنات. **شاهپور**

سپاهیان دانش نوش آفرین کلهری ونجیبه عنایتی شاغل خدمت در روستای خسروآباد : کتابخانه، تشکیل کلاس بزرگسالان



بازدید مدیر کل آموزش و پرورش اصفهان از دبستان بهرام آباد

دیوارکشی دبستان بطول ۷۵ متر، ایجاد مزرعه نمونه، تعمیر کلاسها، تهیه وسائل کمکهای اولیه، اقدامات بهداشتی در سطح ده و تشکیل کلاس بزرگسالان.

سپاهیان دانش معصومه مقدم وافروز فرج پور شاغل خدمت در روستای درشک :

سپاهی دانش روستای باقر آباد (توسرکان) هنگام تعلیم ورزش



وراهنمائیهای بهداشتی. امور اجتماعی - یاد دادن طریقه
 دبستان بهشت آئین (بهر) سبزیکاری بشاکردان دبستان.
 تعمیر دیوار دبستان و کلاسها. دبستان پهلوی (تصفیه شکر)
 دبستان کیان (ربیخه) تشکیل کمیته رسد پیشاهنگی ، کد
 ساختن یکباب دبستان سخرید دوعدد شیربچگان، کدفرشتگان، - تشکیل
 تیرچوبی والیبال و نصب در زمین انجمن های کتابخانه ، روزنامه نگاری
 ورزش - سیمان کردن کف دوکلاس وهم چنین همکاری خانه و مدرسه.
 دبستان جمشیدیه (جمشیدآباد) دبستان دکتر بیرجندی (کیان آباد)
 مسطح کردن اطراف دبستان بوسیله ساختمان پل-تشکیل جلسه مشورتی
 بلدوزر - ساختن ۲ باب مستراح با اهالی و کدخدا وانجمن ده بمظور
 بهداشتی درروستا - تسطیح زمین لوله کشی آب تصفیه.
 جهت احداث جاده - تشویق اهالی دبستان فروزش (فهد)
 بحفظ بهداشت آب آشامیدنی. تهیه مهر جهت آموزشگاه.
 دبستان شهربار (خسروی) دبستان بهشت (ندافیه)
 ساختمان یکباب حمام یا دو دوش - اتصال رشته برق دبستان - اقدام
 تهیه و تعویض پرچم دبستان - به واگسینه کردن محصلین برعلیه
 دبستان شاه عباس (خاور) : سبیه سرفه - جلب همکاری کارگران
 سرکشی پده و راهنمائی مردم درجهت



دو جوقة پیش آهنگان روستای شمس آباد (شهر کرد)

مراسم عروسی

در قریه سوزن بخش رزن همدان
 فرستاده : محمد تقی برومند قرآنی
 سپاهی دانش دوره ۱۳

فرهنگ عامه

میکنند و جهیزیه را در حضور ریش سفیدان تحویل خانواده داماد میدهند تا بوسیله چند بزرگ و جوانان ده روانه خانه داماد شود. عروس زینت شده را برآمدیانی (اسب ماده) که قبلا بوسیله پارچه های رنگارنگ و آئینه زینت شده سوار می کنند و باخواندن صلوات بطرف منزل داماد میفرستند (قبلا رسم این قریه این بوده که عروس را با ساز و دهل بخانه داماد میفرستادند) در جلو منزل داماد هدایایی بعروس میدهند از قبیل پول ، گردن بند طلا یا اشرفی . اگر هدیه پول یا سنجاق باشد ، آنرا روی شال یا روسری عروس وصل می کنند . فامیلهای عروس ، عروس را بخانه داماد میبرند وقتیکه عروس وارد منزل پدر و داماد شد ، عروس بداماد سلام می کند و داماد هم روی سر عروس پول یا نقل میریزد و اطرافیان عروس و داماد شروع برقص و پایکوبی میکنند. سپس پدر و مادر داماد به عروشان خوش آمد میگویند . در همان شب پدر داماد مردم را بشام دعوت می کند . صبح روز بعد از شب زفاف ، عروس به پدر و مادر داماد هدایایی از قبیل پیراهن ، جوراب یا چیزهاییکه در بین خودشان مرسوم است میدهد . در همین روز اقوام عروس و داماد بخانه داماد می آیند و بعنوان انعام به عروس و داماد پول میدهند و مبارک باد می گویند . اکثر عروسی های این قریه در فصل پائیز و زمستان صورت می گیرد .

در این قریه شخصیکه میخواهد برای پسرش همسر انتخاب کند ، شامگاه با مقداری شیرینی بخانه دختر مورد نظر میرود. پدر دختر می پرسد که برای چه شیرینی آورده اید . پدر پسر در جواب میگوید برای وصلت دختر شما با پسر من . بعد از شب نشینی ، پدر داماد منزل خانواده عروس را ترک می کند . اگر پدر دختر راضی باشد ، روز بعد يك هدیه توسط یکی از اقوامش برای خانواده داماد میفرستد . سپس پدر پسر ، شخصی (مثلا پاکارده) را به خانه پدر عروس میفرستد و از او و چند ریش سفید برای شام دعوت میکند . شب بعد ، در خانه دختر ، پسر و دختر یکدیگر را می بینند . اگر همدیگر را خواستند ، پدران دختر و پسر در آن مجلس مقداری شیرینیا تعیین می کنند که عبارتست از مبلغی پول ، قند ، شکر ، برنج ، گوسفند ، روغن حیوانی و آرد که با نظر طرفین و ریش سفیدان تعیین میشود . اینها را پدر پسر به پدر دختر میدهد تا در عروسی خرج شود . همچنین مهریه را که بین ۵۰۰۰ ریال الی ۲۰۰۰۰ ریال میباشد نسبت بوضع خانواده طرفین تعیین کرده و در حضور سردفتری که در قریه همسایه هست ، عقد بسته میشود . بعد روز عروسی را تعیین می کنند . پدر پسر ، اقوام و اهالی ده را بشام یا ناهار دعوت میکند . پدر پسر ، دختر مردم را بصرف ناهار دعوت می کند . پس از صرف ناهار و شیرینی ، دختران و زنهای فامیل عروس را زینت

دانشکده کشاورزی جهت تسطیح

حیات دبستان *

دبستان شهید (سدشاور)

تعمیر و سفیدکاری دفتر دبستان.

دبستان مازیار (موزان)

ایجاد باغچه نمونه - غرس ۵۰۰ اصله

درخت در اطراف دبستان.

دبستان سوش (عشاره)

تهیه مهر و تابلو دبستان - تشویق

و راهنمایی مردم بحفظ بهداشت.

دبستان زهره (گمبونه)

تهیه وسایل کمکهای اولیه با خود

یاری مردم - خرید کتاب جهت کتاب

خانه دبستان - تشکیل انجمن ده با

حضور بخشدار - نظافت ده با کمک

مردم.

دبستان اورنگ (شاوورچنادله)

اقدام جهت ساختمان دبستان - هم

کاری باماموران بهداشت - اقدام

به تهیه مهر و تابلو دبستان - ارشاد

اهالی بمنظور رعایت بهداشت.

طیس

□ سپاهی دانش محمدعلی قلعه-

خانی شاغل خدمت در روستای غنی آباد:

تعمیر دبستان ، ایجاد مزرعه نمونه،

احداث منبع آب آشامیدنی واحداث

میدان ورزشی.

کرمان

□ سپاهی دانش محبودرعی شاغل

خدمت در روستای گیگان : ساختمان

دبستان سه کلاسه، تهیه وسایل

کمکهای اولیه، همکاری با ماموران

بهداشت و حل اختلافات محلی و ایجاد

محیط صمیمیت.

شروع ساختمان دبستان سپاهی

روستای خانمکان.

□ احداث یک حلقه چاه و نصب

موتور پمپ برقی و لوله کشی آب

دبستان در روستای سرآسیاب

فرسنگی و سیله سپاهیان دانش زهرا

پیرو - فاطمه مستطاب - چمشیدی-

ایرانشس زاینده رودی - جهانشاهی

شعبانیان.

□ مقدمات خرید زمین برای دبستان

گهنوج توسط سپاهی دانش سید

جواد موسوی.

□ مرمت سه کیلومتر جاده در

روستای علی آباد وسیله سپاهی دانش

محمدعلی میرحسینی.

□ جدول بندی میدانهای دبستان

لارویی آب انبار، نظافت معابر

در روستای سیمک وسیله سپاهی

دانش مجید ثابتی.

□ تشکیل کلاسهای خیاطی و

گلدوزی و نیز نظافت معابر در روستای

درختگان بوسیله سپاهی دانش خانم

صابری.

استقبال از سپاهیان دانش روستای پارس (طراش)



□ مرمت دوازده کیلومتر جاده

توسط سپاهی دانش ملک کول مرادی.

□ تشکیل ۵ کلاس بزرگ سالان

در روستای استخر و تیه - چنار و تیه و

بادام تیه.

□ احداث پنج دهنه پل در روستای

های مختلف.

زاهدان

□ سپاهیان دانش گلرخ سببی -

صدیقه برجی کرمانی - خورشید

بوستانی شاغل خدمت در روستای

نصرت آباد: تشکیل کلاس بزرگ-

سالان، تشکیل شرکت تعاونی،

احداث زمین ورزشی و باغچه نمونه

در دبستان، تشکیل جوخه پیشاهنگی

آوردن سینما سیار به ده و نمایش

فیلمهای بهداشتی و آموزشی برای

اهالی.

زابل

□ سپاهی دانش خیرالنساء فوت

شاغل خدمت در روستای سه قلعه :

مرمت ۳ کیلومتر جاده، تشکیل کلاس

خیاطی و خانه داری، تشکیل جوخه

پیشاهنگی، تشکیل انجمن همکاری

خانه و مدرسه.

□ سپاهی دانش آفاق جهان شیخ-

نظامی شاغل خدمت در روستای سیامرد

مرمت ۴ کیلومتر راه قرعی، احداث

یک دهنه پل، تعلیم خیاطی و بافندگی

و دوزندگی بزرگان روستایی، تشکیل

دو جوخه پیشاهنگی و راهنمایی در

امور کشاورزی و بهداشتی.

شهرگرد

□ سپاهی دانش غلامحسین غزنوی

ماهور خدمت در روستای دشتی :

تعمیر دبستان مرمت جاده بطول



سه چرخه های اهدائی شیرو خورشید برازجان برای نوآموزان علی



فعالیت برای پایان ساختمان مدرسه روستای ملا- شهاب الدین (میان دو آب)

دانش قریه اوجامحله حوزه شهرستان ساری که بهمت گروه بان یکم رحمت الله یزدانی سپاهی دوره چهاردهم بنا شده بود افتتاح شد و مسورد بهره برداری قرار گرفت .

● بناهای جدید دبستان سپاه - دانش روستای مازنیار آکند حوزه شهرستان ساری با فعالیت سپاهیان دانش نسرین اسفندیار و زینت علوی پایان یافت و مورد استفاده واقع شد .

● ساختمان جدید محل دبستان سپاهی دانش قریه رودپشت شهرستان ساری بهمت سپاهی دانش دوشیزه نوری سعودی خاتمه یافت و بهره برداری از آن آغاز شد .

● ساختمان نوساز دبستان روستائی روستاهای قلعه سر و دلمرز و گلستان و دکتر سنگ خارکش

سید شجاع آل طعمه - مامور خدمت در روستای هوده
لوله کشی آب آشامیدنی قریه -
تهیه مقدمات ساختمان حمام دوش -
مرمت ۱۸ کیلو متر جاده - تهیه
مقدمات برگزاری جشنهای ۲۵۰۰
ساله شاهنشاهی .

از میان گزارش های رسیده

● سمینار سپاهیان دانش دختر و پسر حوزه شهرستان تبریز بمدت دو روز تشکیل شد و مسائل انضباطی و آموزشی مورد بحث و مذاکره واقع شد .
● ساختمان جدید دبستان سپاه

بازدید
راهنمای
تعلیماتی
از دبستانهای
حوزه
تربت جام



بالا - در جلسه شورای هم آهنگی شاهرود
پائین - تعلیم به پیش آهنگان در روستای فیروز آباد



حوزه شهرستان ساری با حضور آقای جهانبخش نماینده اعزامی سازمان سپاه دانش افتتاح گردید .

● سمینار سپاهیان دختر و پسر شهرستانهای مختلف کشور از تاریخ دهم فروردینماه ۵۰ تشکیل شد و مسائل آموزشی و انضباطی مسورد بررسی و مذاکره قرار گرفت .

● مدیر کل آموزش و پرورش استان فارس در بازدید از حوزه آموزش و پرورش شهرستان مسنی سپاهیان دانش ماه منظر بنا افشان وزیرین تاج پندر افشان و حمیده صفری و فاطمه عبادوز را با اهداء جوایز نقدی مورد تشویق قرار داد .

● سپاهیان دانش مرکز آموزش تبریز بهمرای رئیس اداره سپاه دانش و مسئول سپاه دانش زنان و معاون مرکز آموزش آن استان و دبیران مربوط چندین دبستان سپاهی دانش را در بخش اسکومورد بازدید قرار دادند و از نزدیک باروش

چیستان

گرد آورنده : طیبه کبودساز
سپاهی دانش دوره سوم - از یزد

الکنجک و ملکنجک هر ساعتی یککنجک (جارو)
چهار تا برادر هر چه می دونند به هم نمی رسند

(چرخ چاه)

ایحد کنده اوحد کنده میون دمبه (گردو)

(ایحد : اینطرف - اوحد : آنطرف)

اتاقی دارم پاک و پاکیزه بی بی توش خوابیده (بادام)

آن چیست که زیر زمین سرخاب ماتیک می کنه (چغندر)

تازی دارم موزی افسارش طلا دوزی - گر با تو کند بازی
صد نعره براندازی (زنبور)

طشتی است پر از گوشواره مردی مخواد بشماره

(مخواد: میخواهد) (آسمان پرستاره)

زردم زرم زیر زمین معتبرم کلاه سبزم به سرم (زردک - هویج)

۱۴ کیلومتر - احدات پل چوبی
بر روی زاینده رود بین روستای
دشتی و چم کاکا - تشکیل کلاس
بزرگسالان .

* سپاهی دانش صفری محمودی
شاغل خدمت در روستای گوجان :
تعمیر دبستان - تهیه ده دستگاہ
میز و نیمکت فلزی و میز آموزگار
با خودیاری اهالی - تشکیل انجمن
خانه و مدرسه .

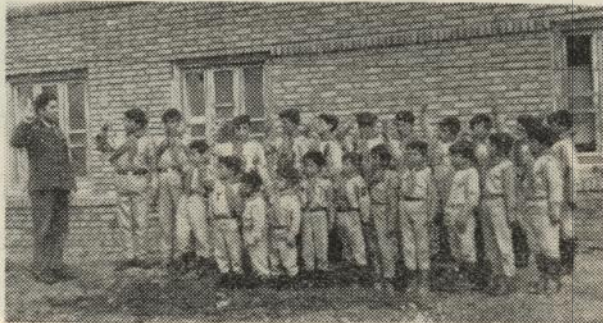
* مدیر و آموزگاران سپاهی
دبستان روستائی قریه هارونی :
مرمت ساختمان دبستان - تعمیر
میز و نیمکتهای دبستان - تسطیح
و مرمت سه کیلو متر جاده - تهیه
زمین والیبال - تشکیل رسدپیشاهنگی .
* سپاهی دانش محمد کاظم یزدانی
مامور خدمت در روستای توماناك :

تعمیر حمام - تعمیر غسالخانه -
تهیه مقدمات ساختمان حمام بهداشتی -
تشکیل کلاس سالمندان .

* سپاهیان دانش عبدالحمید
فرازی - سید محمد شاه غفاری -



بالا - توزیع بیسکویت بین دانش آموزان روستای ایله (تربت جام)
پائین - پیش‌آهنگان قریه شین آباد با مربی خود



کل چهار محال و بختیاری رامورد بازدید قرار داد و بمسائل مربوط رسیدگی کرد. این بازدید ها با حضور تیمسار هاشمی فرماندار کل و رئیس کل آموزش و پرورش و دیگر مسئولان صورت گرفت .

● آقای علی اصغر جوانمرد از اهالی غازم آباد حوزه شهرستان ساوه پانصد متر مربع زمین بمنظور ساختمان دبستان روستای مذاکور واگذار کردو این اقدام خیر-خواهانه مورد تقدیر اداره آموزش و پرورش مربوط قرار گرفت .

● آقای علی خسروی با سازمان سپاه دانش مراجعه کرد و مقداری ائانه و لوازم متعلق بیکی از سپاهیان دانش را که در جاده دماوند یافته بود تحویل داد - این وسائل هنگام عزیمت سپاهیان به حوزه ماموریت خویش از بالای اتومبیل افتاده و مفقود شده بود عمل یابنده که برای رساندن لوازم بصاحبش متحمل زحمت زیاد شده بود مورد تحسین قرار گرفت .

● اعضای شورای هم‌آهنگی سپاه دانش شهرستان نیشابور از دبستانهای روستاهای عشق آباد ، فتح آباد ،

کار سپاهیان دانش شاغل خدمت و فعالیتهای آموزشی و عمرانی آنان آشنا شدند .

● سمینار سپاهیان دانش مامور خدمت درحوزه شهرستان رشت‌بمدت سه روز برای بررسی امور جاری و رسیدگی بمشکلات اداری و آموزشی و نحوه همکاری موثر با مردم روستاها و استفاده از خودیاری روستائیان تشکیل شد و باموفقیت بکارخود پایان داد .

● ساختمان دو باب دبستان جدید روستائی در حوزه شهرستان لاهیجان توسط استاندار استان گیلان مورد بازدید قرار گرفت و افتتاح شد .

● هشتاد نفر از سپاهیان دانش دختر شاغل تحصیل در مرکز آموزش تبریز بسرپرستی مسئولان و دبیران مربوط از دبستانهای سپاهی دانش بخش آخر شهر بازدید کردند و با نحوه کار و فعالیت سپاهیان دانش، شاغل خدمت آشنائی حاصل نمودند .

● شورای هم‌آهنگی فروردینماه ۵۰ سپاه دانش حوزه شهرستان شاهرود با حضور فرماندار تشکیل شد و بررسی مسائل مربوط پرداخت .

● مدیرکل سپاه دانش ، دبستانهای روستائی شهر کرد مرکز فرمانداری



نمایشگاه کارهای دستی بانوان عضو سازمان زنان در روستای بوم (دامغان)

دوبیتی های محلی

از روستای شریف آباد - اردان

فرستنده : علی نجاری گرگری
سپاهی دانش - یزد

خوشا امشب که میهمان شمایم
غریب و بی کس و بی آشنایم
چراغی با کنید بهر غریبان
خداوندا که فردا شو کجایم

خداوندا دو مرغون هواشم
برم آنجا که حوض کوئرو نه
برم آنجا که مادر داره خونه

دلم میخواد که چوپونی کنم من
بگیرم یارو مهمونی کنم من
بگیرم بره کرسور ماده

● دوباب از دبستان های نو- ساز استان آذربایجان غربی که ساختمان آنها باخودیاری اهالی و کمک های اداره کل آموزش و پرورش خاتمه یافته بود در قریه عربلوی بیشه و روستای پر بوسيله مسئولان اداره مذکور گشایش یافت.

● بموجب گزارشهای رسیده از نواحی مختلف کشور در روز ۲۱ فروردین ، سالروز رفع خطر از وجود مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ، از طرف سپاهیان دانش و فرهنگیان مراسم شکرگزاری و نیایش بدرگاه پروردگار تشکیل شد .

● سمینار یکروزه سپاهیان دانش بخش کلیجان رستاق شهرستان ساری در محل دبستان نوساز قریه نوده که باخودیاری اهالی و کمک سپاهی دانش (نوبهار) ساخته شده

باب دبستان روستائی آغاز شده است.

بناگذزارشهای رسیده از شهرستان های سراسر کشور سپاهیان دانش دوره هفدهم پسران و دوره پنجم دختران کلا بوقع با کمک و راهنمایی مسئولان و راهنمایان مربوط در روستاهای محل خدمت حاضر و با علاقه مندی بانجام وظائف خویش پرداختند.

سمینار سپاهیان دانش دختر و پسر حوزه شهرستان آستارا برای رسیدگی بمسائل مربوط و حل مشکلات موجود تشکیل یافت.

بپاس قدرشناسی از خدمات فرهنگی آموزگار شهید علی آحسینی مدیر سابق دبستان قطب آباد کهز حوزه شهرستان بندر عباس، دبستان مذکور بنام دبستان علی آحسینی نامگذاری شده است.



دانش آموزان دبستان سپاهی روستای سرون (فردوس) در حال ورزش

ارومه و احمدآباد بازدید کردند و در جلسه انتخاب اعضاء انجمن همکاری خانه و مدرسه دبستان سپاه دانش روستای ادک شرکت جستند.

سمینار سپاهیان دانش بخش بوکان شهرستان مهاباد بمدت سه روز تشکیل شد و به تبادل نظر پیرامون مسائل جاری پرداخت

رئیس اداره آموزش و پرورش بابل طی بازدید از حوزه مأموریت خویش از دبستانهای روستائی: در زیگلا - آخوندی - نصیرائی - کلاگر محله - کتاب امیر کلا و بخش های بابلسر و فریدون کنار دیدن کرد. در جریان این دیدار هادبستان سپاهی دانش شوبکلا با حضور وی توسط سپاهی دانش فاطمه غیوری کنشایش یافت.

اعضای کلوب سپاه دانش دبیرستان شریف شهرستان ساری از نحوه کار و فعالیت های سپاهیان دانش در مدارس روستائی صفراآباد آجمال و شاه افرا بازدید کردند

شورای همامنگی سپاه دانش شهرستان گلیانگان با حضور فرماندار و دیگر اعضاء تشکیل شد و به بررسی مشکلات ومسائل مربوط پرداخت و نیز در این شهرستان ساختمان هفت

دبستان روستائی قریه سید محله شهرستان ساری توسط آقای سیفاله



بالا - با همکاریهای سپاهیان دانش جاده روستای فیروزآباد تسطیح شد پائین - سمینار سپاهیان دوره ۱۷ در سنقر و گلیانی





پیش‌آنگنان قریه آقباش (خانخال) در مراسم صبحگاهی



فرماندار شهرضا در گشایش سینار سپاهیان شهرضا



تحويل قطعه زمینی برای احداث مدرسه در روستای شیرخانی (تربت جام)



افتتاح يك مدرسه نوساز وسیله رئیس سپاه دانش مازندران

استان اصفهان

اصفهان

آقایان: نعمت‌الله اسفراجه‌ای رئیس اداره سپاه دانش استان اصفهان - رضا صفوی معاون اداره سپاه دانش استان اصفهان - فیاض نماینده آموزش و پرورش - ناصر صادقی مسئول سپاه دانش شهرستان نائین - سید حسین مرتضوی مسئول امور راهنمایان اداره سپاه دانش استان - جواد حکیمیان راهنمای تعلیماتی و ابراهیم عسکر پور مدیر دبستان قهدریجان .

سپاهیان دانش : زهرا نافی - مهری کهتریان - بهجت توکلی - فاطمه ایلوج - شهین نوروزی - طاهره کاروان - فاطمه منتظر القائم - علی صادقی - نصرالله نیکپور - نجف نریمیا - اسدالله اوستی - علی نحوی - محمد موسوی - محمد راشدیان - سید محسن دریائی - عبدالحمید مهدیه - محمدشاکری - غلامعباس شهریاری - مهری نغزی - علیرضا درخشان - عزت رئیسی - ربابه داروغه - بهمن منوچهری - اصغر نیک‌کار - ناصر صادقی - شیرین غفاری - عزت‌نندی هرندی - زهرا کیانی - منیژه منتظر - مهلتنجفی - مهدی معدنیان - سیدمهدی میر علینقی - مهوش نجفی - ناصر کاظمی عراق - نژاد - بتول سلیمان پور -

در جریان سیل دهستان عشق - آباد حوزه شهرستان نیشابور آقایان حسین بخارائی و سپاهی دانش مراد علی با شقره اولین کسانی بودند که بکس سیل زدگان شتافتند و از روستاهای اطراف مواد غذایی بآنان رسانیدند. این عمل خیراحساس قدردانی همگان را نسبت بنامبردگان برانگیخت .

شهری صباکنکی سپاه دانش با حضور سپاهیان دانش و اعضاء مربوط در شهرستان شاهرود تشکیل شد و بررسی مسائل مربوط پرداخت

قدردانی

نامبردگان زیر هر يك بمناسبت همکاریهای ارزنده و فعالیت‌های جالبی که در برنامه‌های مربوط بخود داشته‌اند ، مورد تقدیر قرار گرفته‌اند :

کرج
خانم‌ها مهیندخت فروزان - زهره جاهدیان ،
قزوین
سپاهی دانش خسرو کربندی
ساره
آقای ابوالفضل فریار مسئول آموزش روستا و سپاه دانش

پرسشهای خصوصی در آداب معاشرت

بشما مربوط نیست و یادآوری این مطالب بدوستی شما چیزی نخواهد افزود. سعی کنید، هیچوقت کسی را با کسی دیگر مقایسه نکنید، چه بسا طرف شما این مقایسه را بد تلقی کند و بدوستی شما لطمه وارد آید از غمها و دردها و اشکالات خصوصی و خانوادگی و شغلی خود با دیگران بخصوص کسانی که واقعا دخالتی در این قبیل امور شما ندارند و نمیتوانند داشته باشند گفت- وگو و درد دل نکنید. بشخصیت خود با عدم دخالت در کار دیگران احترام بگذارید. هر شخص و ملتی می‌تواند تربیت واقعی و روح بزرگ منشی خویش را با اظهار احترام در مورد سایر ادیان و ملتها و نژادها و رنگهای مختلف نشان دهد. هرگز نسبت بمقامات و خصوصیات دیگران بی احترامی نکنید و نقائص آنها را نادیده بگیرید. امور آنها ابدامربوط بشما نیست، بدیگران احترام گذارید تا بشما احترام گذارند .

آیا شما مایلید که کسی از شما بی‌رسید مقدار حقوقتان چیست؟ درست چند سال دارید؟ آیا تا کنون بزندان رفته‌اید؟ - آیا هنوز بیکارید؟ برای این لباس یا کفش چه مبلغی پرداخته‌اید؟ اگر هم شما از جواب دادن باین - گونه پرسشهای خصوصی و شخصی بدتان نیاید، بشما قول میدهم اکثریت قریب باتفاق مردم تمایلی به افشای امور شخصی و خانوادگی خود ندارند. بنابراین هرگز چنین پرسشهایی را از کسی نکنید مگر اینکه واقعا بخواهید در موردی باو کمک کنید. اگر مردی صورت خود را تراشیده، یا خانمی لباس مناسبی نبوشیده و یا اگر شخصی کمی رنگ پریده و خسته بنظر میرسد،



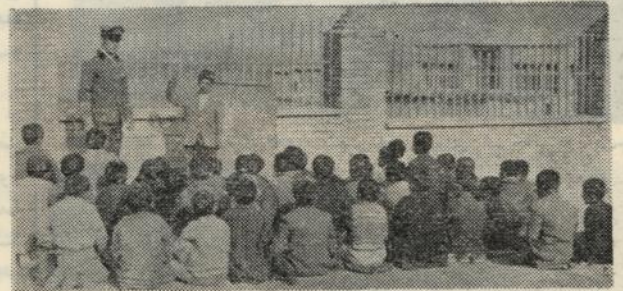
احداث ساختمان مدرسه در روستای دیزج ناولوی مراغه



مردان نیکوکار : آقایان علی خسروی و علی اصغر جوانمرد (شرح در صفحه ۴۳)



فرماندار دشتستان در مراسم افتتاح دبستان قریه راهدار



کلاس درس در فضای باز روستای گوجان شهر کرد



شیر و خورشید بر از جان ۳۰ جعبه کمکهای اولیه سپاهیان دانش اهداء کرد

شهین حسینخانی - طاهره رجائی -
 مهری ذوقیان - فرشته عشقیان -
 مسعود لاجوری - رحمت خلیلیان -
 شهریار شهیا - محمد رادی طیبی -
 خداداد انار - علی قلی خاکوئی -
 ملک خورشید کیمیائی - عباس
 خالوئی - توراندخت طوطیان -
 بتول عظیمی انارکی - پریش شیشه
 فروش - زهره کیانی - فاطمه
 گلشیرازی - ملک لقائی -
 اردستان

سپاهیان دانش: حمید وجدانی -
 قاسم سیاحی نژاد - داراب مولائی
 بیدکانی - منوچهر نبوی -
 عبدالحمید مهدی علی فتح آبادی -
 سید عبدالرزاق یوزباشی - غلامرضا
 اردشادی منصور افتخار محمد
 حسین ارچنگی محمود بحرینی .

استان گیلان

رشت

سپاهیان دانش : مهین رحیمی -
 علیرضا تریتی - شهربانو میزبان
 شاکر - قادر وثوقی - فرنوش
 تقدسیان - محمد علی عمواوغلی -
 اسماعیل کیفاخی - عباسعلی عابدین
 علی صباحی - یوسف عرب زاده -
 محمد عزیزی - محمد نصرتین -
 محمدصادق عظیمی - محمد صدیق
 مرتضائی .
 رودبار

سپاهیان دانش : علی اصفهانیان -

چند نکته بهداشتی

گرد آوری غلامعباس بهرامی
 سپاهی دانش حوزه شهرستان شیراز
 ● هر پولی که بمصرف خرید
 میوه‌ها برسد سرمایه‌ای است که بخوبی
 حفظ شده است و مقاومت ما
 را در مقابل بیماریها افزایش میدهد
 شما میگوئید میوه‌ها گران است و من
 از شما میپرسم «دواها چطور» ؟
 ● اشخاصی که زیاد گوشت می-
 خورند برعکس میوه خواران همواره
 تشنه‌اند و عطش و تشنگی دلیل مسمومیت
 آنان است و باید بانوشیدن آب ، مسموم
 بدن را دفع کنند .

● بعضی میوه‌ها مانند گیلاس
 وقتی با مایعات و عصیر معدی مخلوط
 گردند بسرعت در معده تخمیر میشوند
 و تولید گاز کرده به حجاب حاجز
 (دیافراگم) فشار آورده موجب اختلالات
 قلبی می گردند .

سید محمود نرسوی .
 طوالش
 آقای رحیم جوادی راهنمای
 تعلیماتی
 سپاهیان دانش حسن صبحی افشار -
 ایوب دالداده - جلیل رسن زاده
 صومعه سرا
 سپاهی دانش صمد جعفر زاده .

استان مازندران

ساری

آقایان : علیرضا سیاوشی راهنمای
 تعلیماتی - غفار علی سجادی
 راهنمای تعلیماتی و سپاهیان دانش :
 خدیجه حقانی - محمد مهدی کیوانی
 خانم نوری سمودی - محمد نریمانی -
 محمد روزبه حسن عطائی - خیرالله
 صباحی - رحمت الله یزدانی -
 محمد حسین واحدی .

گرگان

سپاهیان دانش : عبدالرضا مایبخشی
 احمد حسین سربازی - جهانگیر
 جان نثار - محترم ترابی - فاطمه
 رضایانی - لیلی گلدمسته صانعی -
 حسن محمدی - غلامرضا موسوی
 قلمهائی - کاظم میرزائی - محمد
 نقاش باشی .

شهباز

آقای محمد عطاری لرمسیدر
 دبستان انوری لرزین - سپاهیان
 دانش : محمد رضا صدقی - معصومه
 موسوی راهپشتی - آقای محرمعلی
 فرجانی - حسینعلی یادگاری -
 امین الله یزدانی - شکوفه آقا جان
 نشتائی - زهرا گارو - عبدصبور
 انصاری .

نوشهر

سپاهیان دانش : یوسف علیزاده -
 حسین علیزاده - بهروز عباس
 اصل - محمد قدوسی - مصطفی قنبری
 فیروز آبادی - مهدی محروقی -
 محمود کاظمیان - علی اکبر
 عباسپور - محمد رضا عزیزی -
 اسماعیل عیوضلو .

آمل

سپاهیان دانش حسین ذبیحی -
 خدیجه جوان - ربابه بکتاش -
 فضل الله کراپلو - محمد تقی شاه علی -
 شهر بانو طبری - ملوک شهبانی -
 صدیقه اسعدی - فاطمه فدائی -
 ایوا القاسم پهلوانیان - نصرت الله
 سلامت - مریم بنی هاشمی .

تصویرها

سخن

میگویند



چه زیبا و باشکوه!
(استقبال از سپاهی دانش دوره پنجم در روستای حاجی آباد فی ریز)



بالا: سپاهیان دانش در روستای حومه
رودسر هنگام تعلیم کارهای دستی
معلی.
چپ: جاده روستای قره چیق با فعالیت
سپاهی های دانش شن ریزی شده است.

Handwritten text in the upper center of the image, possibly a signature or name, written in a cursive script.

